لله الحمد والمنة

که نسخهٔ متبرکه

ملفوظات

زبدة المفسرین خلاصة المحدثین قدوة الکاملین جامع

علوم ظاهری و منبع فیوض باطنی مولانا و مقتدانا حضرت

شاه عبد العزیز صاحب

محدث دهلوی قدس سره

حسب فرمایش قاضی محمد بشیر الدین میرٹھی مدرس مدرسه

در مطبع ودیا [illegible] طبع گردید تا اکمل [illegible]

در مطبع مجتبائی میرٹھ طبع گردید

۱۴۹۱۸

فہرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ شاہ عبد الکریم ... قدس سرہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علیٰ رسولہ محمد و آلہ واصحابہ اجمعین اما بعد خاکپائے بزرگان دین کمترین محمد بشیر الدین صدیقی ناسخی مولوی حافظ محمد عبداللہ دہلوی غفر اللہ ذنوبہا و ستر عیوبہا بخدمت بابرکت ناظرین بتمکین نسخہ طیبات ہذا عرض پرداز است کہ چون احقر از حین طفلی شوق حصول کلام اولیاء کرام و ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشتہ خصوصاً تصانیف مقتدائے علماء اعلام و پیشوائے اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ اسرارہم و نیز دیگر بزرگان والا شان کہ این قلیل البضاعت و اخص خدام و نیز اکابر این گمنام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن داشتہ و ہموارہ این نسبت را موجب فخر انگاشتہ بنا بر علیہ چنان شوقے رو دادہ بود کہ دائما بہمین جستجو بودم و اگر جائے نشانے ازان مے یافتم بہیچ سعی کہ توانستم خواہ بیعی کثیر و خواہ بصرف منفعت بدست مے آوردم چنانچہ بسیارے از کتب و رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردم کہ وقتاً فوقتاً انشاء اللہ العزیز اشاعت آن خواہم نمود لیکن از مدت مدید و عرصہ بعید بیتوانگون خاطر نیاز ماثر آن بود کہ اگر کسے از تلامیذ یا ارادت جناب شاہ صاحب ملفوظات طیبات راجمع کردہ باشد حاصل نمایم الحمد للہ کہ بموجب من جد وجد بعد مدتے از روئے دلی و خواہش قلبی حاصل گردید یعنے این نسخہ ملفوظات طیبات بحصول انجامید مگر افسوس و صد افسوس کہ بوسیدگی و کرمخوردگی کتاب مذکور نام نامی و اسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانستہ گردید البتہ از مطالعہ این کتاب فیض مستطاب این قدر مستنبط میشود کہ جامع این ملفوظات از مریدان ارشد و اخص الخواص آنحضرت قدس سرہ بودند کہ جناب ابقار فیقت شاہ ...

فی آخر الکتاب - الغرض چون احقر را این دولت بے بہا و نعمت عظمے بحصول پیوست گوئی که روح به تن آمد و نعمت غیر مترقبه رو نمود. لنصیحت کافه مسلمین بحکم الدین النصیحة تقاضا آن کرد که این گوہر بے بہا را مخفی نباید داشت - و نیز بعض اخوان و احباب اصرار فرمودند که ازین چنین فیض عام خلق الله را محروم داشتن کار دانش نیست - بنا بر علیه بنظر افاده عام مسلمین برائے طبع کمر ہمت بسته معرض طبع در آوردم و در طبع نسخه موصوف محنت شاقه کشیدم مگر تاہم بسبب دیرینگی و بوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا شکوک باقی ماندند - برائے درستی آن قلم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوء ادبی پنداشتم مجبور بحال خود گذاشتم علاوه برین بعض بعض اغلاط از نا اہلیان مطبع ہم رو داده - ازینجہت غلط نامه بآخر کتاب منضم ساختن ضروری افتاد - اکنون از ناظرین توقع آن دارم که اگر جائے غلطی یابند احقر یا جامع را ہدف سہم ملامت نسازند بلکه موجود را غنیمت دانسته جناب شاه صاحب و مولف را و نیز بطفیل این ہر دو بزرگوار ما حقر را ہم که باعث اشاعت نسخه گردیده بدعاء خیر یاد فرمایند و بگویند اللّٰهم اغفر لمؤلفه و لمرشده و لمن سعی و لتسعی بطبعه و لوالدیهم اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین

گشت از تائید رب ذوالمنن	اہتمام طبع بر وجه حسن
نسخه اش با صد تلاش آمد بہم	کانچنان چشم فلک ہم دیده کم
ہر قدر بود دست امکان نظر	گشته در تصحیح امکان نظر
الغرض نقشے زدن در روزگار	شد چو منقوش از مصنف یادگار
یا الٰہی باد مقبول کرام	حسن طبعش نیز چون حسن کلام
سن سه صد و الف بود و ہفت	که میل اشاعت بخاطر گذشت
بفیض بزرگانم امید وار	که این حرف باشد ز من یادگار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین ۔

اما بعد فقیر چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ هجری سیزدهم ماه رجب روز دوشنبه بشرف ملازمت زبدة المفسرین خلاصة المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سیدنا و مرشدنا و هادینا حضرت مولانا مولوی شاه عبد العزیز صاحب دهلوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت و بعد چهار روز استجازت کتابت بعضی از فواید قولی و فعلی آنحضرت که احصای جمیع آن دشوار است کرد و یافت و از روز جمعه شروع نمود و بالله التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در اثنای نشستی که معمول حضرت است شرف قدمبوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهلی و مالی از کسب اشغال وغیره پرسیدند عرض داشتم که ان شاء الله العزیز عرض خواهم داشت و در روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و مشایخ و اشتیاق قدمبوس و بیعت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خان صاحب وغیره و محبت و جان نثاری اکثر عقیدتمندان صحو بجات نسبت بحضرت و مریدان خصوصاً منشی نعیم الدین خان صاحب و مجتبی و عزیزی شیخ لطف علی و شیخ مبارک الله وغیره که بیاد می آمد مجملاً و مفصلاً گذارش ساختم

و در تجویز مکان سکونت و آوردن اسباب بی‌ساف نمودن گذشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سوره
اذا جاء که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر پیغام اجل آنحضرت معنا بود وجهت آنکه چون انواع نصرت
بحضرت رسید و آنچه مطلب از بعثت بود بحصول انجامید حالا بیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر
خلافت حضرت آدم و تتمه آن از چهار نوع بود مریدی عرضداشت که سوای تفسیر ظاهر از آیات و احادیث
و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم
بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت فنا و بقا
و راز دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حاوی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
او تعالی بی‌شبهه میدانست که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه می‌فهمند خواهد بود باقی بخیر درین
ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و اکثر ساده گوئیش با کیفیت دو ردو در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
بعضی مضامین خویش با بسیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ و ملاقات خسرو در پیریش در وقت
شباب و کرامات سلطان المشائخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دهلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
سعدی را از شیراز و نیامدنش و جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است و باره ذکر حال حافظ
که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم و متقی و مرید شاه پیرنگ نامی بود و شراب نمی‌خورد و چون امیر
تیمور بعد فتح شیراز و کشتن شاه شجاع نام آوران شهر را بطور تبرک به بخارا برد و حضرت نقشبند حیات بود و
ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم روبروی والد ما جناب شخصی
حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون است اکثر رندان
و می‌خواران در آنجا جمع میشوند و جای خوب است حافظ خود گفته ع که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
مردمان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد ماندم و گفتم ای حافظ امروز مهمان توام و خرج راه ندارم
و گرسنه هم هستم قریب پهر شب باز یا گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن و یکجوان بر سر آدم یک
کس نمی‌آید اول خطرناک شدم آخرش چون قریب آمد آواز داد که مهمان حافظ کجاست چون همین من
بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسپیدم دیدم حافظ میفرماید شخصی مهمان من شده گرسنه

است وخرج ندارد چیزی بمن بده بعد بیداری هرچند طعام تقسیم شده بود تلاش آنچه بهم رسیده نیست
بخور پنج اشرفی هم داده بازگشت در جواب سائلی ارشاد شد جیتل بجای دمڑی از قسم فلوس خورد
و مضروب در زمان سابق رایج بود و تنگه از قسم شبهات چنانچه حالا هم رایج بجا است مریدی
عرضداشت که محبت خسرو با شیخ واقعیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت وفنا با شیخ
داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
پیش جنازه اش غزل سعدی ـ ع سر و سیمنا بصحرا میروی نیک بد عهدی که بی ما میروی
میخواندند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیدند بیرون تا حذر گردید شیخ رکن عالم پیر مخدوم جهانیان
نبیره شیخ بهاء الدین ذکریا که نماز جنازه هم خوانده بود قوالان را موقوف ساخت و شیخ را مدفون
کرد درین ذکر مریدی را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فرزند او از شیخین سابق خصوصا
در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و اشعار و الفاظ آن فرمودند و در جواب پسند فرمودند که
علم جامی ازینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
نمیگردد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری وغیره شعرای سلف بود فرمود که در شعر نظامی درد
معلوم نمیگردد و عاقلان که از تصوف و باطن بهره داشتند خوب یافته بودند و فرمود انوری در قصاید
و سعدی در غزل و فردوسی در مثنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنی اتباع ایشان میکنند درین ضمن
فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم و مزامیر نشنیده بودم خبر شنیده که شاگرد و خلیفه والدم بودند مزامیر
می شنیدند روزی در عین مجلس سرود و مزامیر بنده را طلبیدند رفتم دیدم متحیر گشتم ناچار نشستم بوقتی
از وجد بودند و این غزل مذکور شد ع از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست
درین اثنا شاگردی از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جنید پیش آمده پرسید که با شاگرد و مرید شما
ام حالا بفرمائید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمیکده بعد از آن بکعبه باید رفت بنده هم بعد
آنکه والد با جد بی بنده طعام نمی خوردند آنحضرت میدانند حالا هرچه مرضی باشد فرمودند که برای
شنوانیدن سماع طلبیده بودم که خوش می شوند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعام ایشان

حضرت والا نقل کردم بسیار تبسم کرده فرمودند آرے لطف همین است که اول بمکیده بعد ازان بکعبه
باید رفت فرید عرضداشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله را مے
گویند بهر رنگے که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوئی را میگویند فرمود که شما خوانده اید
علم حضوری و علم حصولی میباشد و باسوائے علم ذات و صفات خود علم حصولیست مثلاً همه آنچه کاتب
فهمیده بود و نیز این لفظ گاہے شنیده انکه بعد فنا و بقا خود را هم مظهرے از مظاهر میداند ارشاد شد
یکسو شدن طبیعت نوعے از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود چندان
اعتبار ندارد زود زایل میشود و در انتها زایل نمے شود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنها را که
کم تر میباشد التفات هم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است و در اول ثابت
بازی کنند آنچه مهدات نسبت از ذکر جهر و سماع وغیره میکنند و آنچه حضرات آنست ازان اجتناب نمایند و
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار همه خواهد شد و مقصود نقشبندیان حصار نقش دلدار و تصور
گویا تصحیح خیال لهذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر جهر و سماع وغیره مے نمایند
میگویند استقرار حضور فنا و بقا و عشق همه خواهد شد و مقصود قادریان تصقیل و انکسار نفس است
میگویند چون صاف شد آنچه مقابل آنست جلوه گر خواهد شد فرید عرضداشت که نسبت عشقیه با نسبت
انکسار ضد است یا جمع میتواند شد ارشاد شد که جمع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق بلحاظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میداند و گویا نمیباشد ؎ بلبلے برگ گل خوشرنگ در منقار داشت
هر زمان بانگ و نواے صد نالهائے زار داشت ؛ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ؛
گفت ما را جلوه معشوق درین کار داشت ؛ باز عرض کرد که این چنین حالها عاشقانرا متصور و
خیال این معنی با دست میدهد ارشاد شد بلکه حاصے دست میدهد بے تصور چنین امورات لاکن
باعث همین است اگرچه علمش او را بالفعل نشده فرید در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد قوم خلایق
از علما و صلحا و زهاد و عباد بلکه رقاصان و قوالان و طوائفان که تمیز با عزیز برائے حصول مطلب خود
با وجود تنازع و تباین که مورث عداوت است میخواهند عوام و خواص توسل میجویند عرضداشت شاید که

موافق آنحدیث که حال صحتش معلوم نیست که اذا احب الله عبدا الخ یعنی چون دوست میدارد او تعالی
بنده خود را پیغمبر یا پدیا جبرئیل ندا میکند در آسمانها که فلان را او تعالی دوست میدارد تا آنکه دوست
میدارند همه اهل آسمان و زمین و چرنده و پرنده خواهد بود فرمود حدیث صحیح است لیکن هر بنده احسان می
کند لیاقت ندارد مریدی عرضداشت که محبت با بندگان خاص که تشبه بالباری کرده اند هم محبت خدا
میتوان گفت سوائے این معنی که لله باشد فرمود آری مریدی عرض کرد که بعضی مریدان با پیران
این چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سید و باشاه حسام الدین مصرع ❊ ❊
از کفر می ترسم مگر تو الهی ❊ و گفتن ساجد حامد شاه مگر راچه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آری
باز عرض کرد مراد از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعی از غلبه حال آنست که به یکطرف چنان
توجه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سرور و بسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصه شبان در مثنوی
باز عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود و باران امسال نمی
بارید پیش نبی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامی هست اگر دعا کند بارش میشود دیدند که در بازار
میرفت طلب نبی گفتند گفت خاوند خود را اسباب داده می آیم آمد در خواست کردند در صحرا رفت
خلقی انبوه بغرض باران و نیز سخن عجیب که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران می آید
الغرض گفت ای خدایا که گناه نمیکردیم که تو ما را اینحال رسیدی یا تو حال البخیل شدی اینچنین می
گفت باران آمد و نیز در حدیث آمده که شخصی در بیابان بود هوائے خوش و سبزه دلکش و یابو که
داشت برائے چرا رها کرد او میچرید و این خوش خوش می گفت ای خدا اگر ترا یابو بودی همراه یابوی
خود میچرانیدم نبی وقت گفت اینچنین کلمات بے ادبانه مگو وحی آمد که ما هر کس موافق عقل او میخواهیم
سید احمد از سادات قطبی ساکن بدائے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفه حضرت که در حقش حضرت
میفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی با ستقرار خدا او را کرامت کرده و بسیار کسان و دهلی
از و منتفع میشوند عرض کرد که الله چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل هو الله گفته بودم که
نام ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و انحضرت حق است و از حضرت غوث الاعظم

مریست که اسم اعظم همین اسم است که اگر در دل قائلش سوای الله نباشد باز عرض کرد که بنده را از جمله اسما ازین اسم اطمینان و تسکین زیاده حاصل میشود ارشاد شد شیخ ابو نجیب سهروردی عم و پیر شیخ شهاب الدین سهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد درخواستش از شغل باطن پیش خود نشانده تلاوت نمود و نه نام با معنی و حاصل آن بوجه احسن ترقیق و تحقیق میکرد و بهر نامی که ملتذذ و مونس نسبت از دیگر اسمای بسیار می شد تلقین همون اسم میفرمود در فته رفته بالله میرسانیدند و الا میفرمود حالا در تسبیح و تلاوت و نقل و خدمت فقرا مشغول باشید فرمود همه اسماء داخل درین اسم الله الا بذکر الله تطمئن القلوب مریدی عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنی خاطر جمعی مریدی در همراهی سنگریزه ها از هنگام مشی دور میکرد فرمود تا کسی نقصد لعبه نظر باید دیگر فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضی را بیک امر و در کردن خار خشک که فرش شده جوان رعنائی در مشی وقت شب تلقی کرد بشفقت ملتفت حالش شدند ذاکر ه لطیفه بیان کرد ارشاد شد که عبد الله نامی امیری رفیق شجاع الدوله و مصاحبش بود روزی در نواح جونپور سگ در پی خرگوش رها کردند گرفت و چون آموخته بود بوی میکرد و نمیخورد نواب گفت ای عبد الله به بین که سگ هم نمیخورد جواب داد دیدم که سگ نمیخورد باز فرمود ملا دوپیازه که خوش گوئی بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت روزی در شکار جانوری را در پی صیدی رها کرد و چون درمیان این قوم نامهای خوش طیور هم به سنی و شیعی منسوب اند از اگفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت شیعی باشد مریدی عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت و مشی علی الماء و علی الهواء و غیره راست هست یا از جهت امتداد زمان و اختلاف روایات باین نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه هم راه یافته لیکن خرق عادات بعضی مثل غوث الثقلین بتواتر رسید که انکارش نمی تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع می آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات ریاضات شاقه را بسیار بود و حالا اینچنان ریاضت کم میشود مریدی عرض کرد کمال همین حضور و

فنا و بقا و اتباع شریعت بعشق و شوق بہت فرمود آرے ارشاد شد اولیا بچہار قسم مے باشند بعضے

مستغرق مثل عبد الحق رودولوی و عبد القدوس گنگوہی ایشانرا توجہ بطرف اشیا کمتر میباشد و بعضے

اہل خدمات ہمچو اقطاب و بعضے اہل تجرید و تفرید بعضے عرفاء کہ مشاہد حق در ہر مظہر میباشند و تحقیق

اشیا می نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد مریدے عرض کرد بعضے اعمال کہ در حدیثہا آمدہ اند برای

دنیا مثل صلوۃ و ادعیہ یا امور دین کہ واقع اند و تاثیر نمیکنند ارشاد شد جواب آن علما از سہ وجہ میدہند

یکے آنکہ شرایط مفقود اند اذا فات الشرط فات المشروط دویم آنکہ در حدیث چنین آمدہ کہ درین

دعا اینہم خواص ہست نہ آنکہ خواہ مخواہ چنین خواہد شد اگر اجابت چنین نشود مخدور عظیم لاحق مے شد

یکے آن دعا را کردہ آب باران میخواست دیگر برائے مصلحت خود بند آن میخواست علی ہذا القیاس سیوم

جواب تحقیق و آن آنست کہ بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجہ نمی دہد چنانچہ در شکال اسباب حیات

پیش مے نہند تر میشود و پوست چندان کار خود نمیکند و بر عکس آن در موسم گرما ہمچنین چون جواز ظلمات

معاصی یا دیگر وجوہات تر میشود استجابت و عاکم میشود یا میشود مفہوم نمیگردد و نیز اجابت قدرے خدائے

فرماید یا بسبب بعض مصلحت دیگران با دعا تغیر یابد در جواب شخصے فرمود سعدی میگوید ؎

من آن نیم کہ حلال از حرام نشناسم شراب با تو حلال ست آب بے تو حرام

میر احمد علی شاہ عرض کرد کہ حضرت بعد ختم قران باز شروع کردند از چہ راہ است ارشاد شد در حدیث

آمدہ کہ خوشنما آنکہ چون بمنزل رسد باز بار بربندد معنی آن شدند کہ چون قران شریف تمام کند باز شروع

نماید لہذا میخوانند ارشاد شد معمول و الدماجد آن بود کہ بعد ختم قران ہم حدیث میشد آنچہ اسرار و اتفاق مے

شود و مرد یان چنانچہ در قران متلذذ میشوند در حدیث نہ و ما را ہم چنانچہ در قران معنی ہائے عجیب

غریب دست میدہد و آمد میباشد در حدیث نہ در حدیث موافق کتب بیان میکنم شخصے سوال کرد کہ حریر

یا زر پوشیدن مردان را درست است ارشاد شد حال حریر و زری بافت یکسانست بقدر دو چہار انگشت

اگر تشبہ بزنان نباشد جائز است اگرچہ برائے زینت باشد و چون مردان و زنان یک چیز را میکنند تشبہ

بزنان باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نہ باستقلال چنانچہ کسے نقرہ یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

حرام است باز فرمود در معنی تیج هم خلاف کرده اند بعضی تیج استر را میدانند این صحیح نیست مگر تیج آنکه
از کلاه توقی سازند آن بقدر چهار انگشت اگرچه بر پارچه خود مثل کلاه بود و یکی آنکه مثل جفن و پاپوش
وغیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مسترشدی عرض کرد سه روز گذشته جناب آنحضرت را بصورت
شریف دیدم و گویا که توجه فرمودند و بسیار ملتذ گشتم و قلب من ازانوقت سبک گشته و محبت ازان
صورت بسیار است یا کم مریدی عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بیند لیکن صورت آنحضرت دیدن است و اگر در صورت
دیگر یعنی سیاه فام پس محتاج تعبیر میشود در صورت اول نه و راجح همین مذهب است چنانچه شخصی یک
سیاه آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نقصی خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تعبیر رویایم چیست بصورت حضرت ارشاد شد من سگ
آنحضرتم ٥ وجود مستعار نسیم باشیم چون شبنم ٥ بدل از صورت او مه فتاب طرفه وار د مریدی عرض کرد
که قرابت با شیعی دادن یا ستدن جائز است یا نه ارشاد شد علما ما وراء النهر قایل کفر و ارتداد آنها
اند هرگز جائز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنها جائز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قصبات
است شاگردی پرسید که در چاه فلان مسجد نجاست افتاده و شخصی بران مطلع شد و آن روز با کسی نگفت چنانچه
یکروز آب در مسجد و محله خرچ شد فرمود آوند نجس شدند آنکس عرض کرد خیلی دشوار است که همه اوندها بیرون
کنند و اختلاط باهم واقع اگر یکی کس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم شافعی قلتین را پاک
داشته شود که عند الضرورت جائز است البته نجات میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شدند چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق دایر است خیر شخصی سوال کرد که عقیقه فرض است ارشاد شد نزد
ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمده اما نزد احمد فرض است برای صبیه یک بز نرماده
برای کودک دو و استخوان نشکنند و گوشت سه حصه نماید یک با قربا و یک بخانه و یک بمساکین پرسید
که مادر و پدر خورد یا نه ارشاد شد در کتابی ندیده ام اما برای رسم نخورد بهتر است بعد هفت روز یا بیست
یک تا چهل یک و الا هرگاهیکه خواهد میتواند شد نیت همچو قربانی کند لفظ عقیقه گوید یا قربانی واجب

بشرط نصاب است وعقیقه نه باز ارشاد شد بار وقت قربانی هم آمده نوشته باید برد وقت ذبح
قبل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر است که پدر ذبح کند اگر
نباشد جد یا عم یا مادر یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده و نیز در کتب شافعیه آمده که
شکم موافق شگونه در وقت بریدن در دیگ انداز دکودک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله بسیار
گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه پیدا معنی الله آنکه بوی هر کس والِه نماید ارشاد شد
که نزد ما تعداد اجل بسنین و شهور مقرر است نزد جوگیه بنفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را نیز عمر خود
زیاده مینمایند چنانچه جنتشیر لیت من قریب العصر شاهجهان میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
جوزه مرغ برآمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال برآمد مریدی عرض
کرد که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور وغیره عمر دراز
یافته اند نقل سید علی همدانی خانقاه معلی در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو نفی و اثبات و
هیجان آب و بوی خوش و ناخوش دکمی اعضا ایش و اثبات مریت اسلام مریدی عرض نمود اثبات
که از چه راه کمی اعضائی سید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود و آنجا به حضرت حق ارشاد
شد نزد محققین شیطان از قسم اجنه است ذریت وغیره همه دارد و همراه هر اولاد آدم ذریت او
هم تولد میشود و شریک در اولاد و املاک میباشد جواب عالمانه مطابق معقول و منقول لطالب العلم
مباحثه توجیه احسن داد مریدی عرض کرد که همزاد کرا میگویند اصلش چیست و حقیقت او که ام
ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان بخانه شیطان فرزند متولد میگردد و او
همراهش می ماند یا سایه آدم او را رابطه محبانه باشد و از تصور و خیال سایه بطور عملش جن مذکور
مسخر میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است مرا
نیز لیکن مرا الله العزیز از شر او سالم میدارد و بعضی مراد میگیرند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
صحیح درین مقدمه نیست که شیطان آدم علیه السلام مسلمان نشد و شیطان من مسلمان گشت لیکن بحد
صحت نرسیده اگر مرید بقضی رسید ارشاد شد سابق ازین شخصی شیعی وارد درگاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شہر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشدند بعضی فضلائے شہر سوالی
ترا شیده کرد که مثلاً نو مسلمی بعد قبول اسلام کدام مذہب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که مذہب
حق کدام است اگر طالب علم نماید مدتے می باید و انجام ہم خطرہا است بعضی چیزے بچیزے فہمیده اند
مثل آنکه چهار فریقین اختیار نموده تحصیل کند ما بعد تحصیل ہر چه خوب داند عمل نماید آخر تفویض به
بنده نمودند چون آمدند آوردندش پرسیدم ہر چند دانستم شیعی است درین پرده الزام میخواہد گفتم از شش
وجہ بداند که حق کدام است اگر عقل داشته باشد اول آنکه کعبه خانه خدا در آنجا کدام دین جاری است
دوم کدام مذہب پنہان ہمچنین مدینه سیوم قران کرا محفوظ میشود و کرا نمی شود چہارم بعد نبوت ولایت
است در کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا ششم جہاد در ہندوستان که جاری شده
و سلطان محمود و شہاب الدین غوری وغیره که بودند و ہستند مریدے عرض کرد که عدم حفظ
قران بخن کتابیه است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسیده مسموع ام از اکابر شنیده چنانچه
دو کس یکی فلان و دیگر فلان که ہمین دعوائے قصد یاد کردند سوائے یکدو سیپاره و سوره بیاد
نه آمد تا که بعد محنت دو چہار سال مردند بلکه بعضی از حفاظ که بطمع مال شیعی شدند فراموش شد
نام آنہا ہم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواہد آمد مریدے عرضداشت که مسمی بہار
بخش قوال جوان خوشرو و خوشگو و خوشخو مریدان مرید از جہت محبت و خلوص که دارد استدعائے
غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد و بعضے از آن خود برآورده خواہم داد غزل از
والد ماجد ﴿ من نه انم باده ام یا باده را پیمانه ام ۞ عاشق شوریده ام یا عشق یا جانانه ام ۞
مبتلائے چیستم جان گوییم یا جان جان ۞ اصطلاح شوق بسیار است من دیوانه ام ۞ میل ہر عنصر بود سوئے مقر
اصلیش ۞ جذبه اصل است سر شورش مستانه ام ۞ شوق موسیٰ در ظہور او رد نار طور را ۞ در نہاد
شمع آتش میزند پروانه ام ۞ ای برستیم نام محمد تہمت است ۞ در منازل پیش از زبان تعمیر شد
میخانه ام ۞ از حضرت ﴿ گر گلشن بگذری گل بیرخت مفتون شود ۞ ور نمائی قامت خود سرو
را موزون شود ۞ کار با معنی است دانا را نه با نام و نشان ۞ چند بالیلی نباید گر مجنون شود ۞

مرد مفلس را جهان یکسر محل آفت است ۞ شیشه چون خالیست گر باد حق رسد دائم شود ٭
ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر را که معنی در و نباشد در عالم لقدرت
بر و معنی پیدا میکند واقعیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد مریدی عرض کرد تلاوت سوره
هم را خصوص بعد عصر بزرگان مورث محبت الهی می نویسند در حدیث هم آمده یا تجربه ایشان است فرمود
در حدیث نامده ارشاد شد که لا اله الا الله هم چند مرد آشنا بیست و مسلمان بود مریدی عرض داشت کرد
که اینچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف قوم اظهار در برادری خود نکند
خالی نیست والا فاسق و عاصی چنانچه او نماز بجائی فرصت و تنهائی میخواند و تلاوة کلام الله و اقرار
وحدانیت رسالت و ترک بت پرستی وغیره کرده بود و دیگران را هم ذکر فرمود که هستند یکبار آن قوت نه
دور سلسله قادریه ذکر هم میگیرد و بعد حق مریدی سید احمد صاحب که از خلفاء اجل حضرت اند و سالها
ذکر ضربشان گذشته از حضرت عرض کردند که از جهت فنائیت و عشق که با حضرت دارد مرا هم سببها
محبت پیدا گشته ارشاد شد که محبت خالص با بنده وارد خدا خبر است غیر و هم این امر اختیاری نیست
چنانچه گفته اند شعر تا دل یکه باید داد یا دل زکه باید برد ۞ دل دادن و دل بردن این هر دو بدست اوست
ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یا دیگر نعمت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کرده مریدی عرض
ممنوع نکو کردن از یکروز است مولوی امام الدین صاحب که از دوستان اکرام اسباب
طلب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمده بودند سه سال چیزی زیاده شده در تذکره نسبی
تاثیر مادر ایشان ارشاد شد چون یوسف از پدر جدا شدند فقط قلق شان چندان جذب نداشت که کشید
چون با قلق برادر دیگر همراه گشت قوت گرفته هر دو را جذب نمود کشید در تذکره ارشاد شد که مثل ما
ما عبد صاحب چنانچه قطعه ندیده ام مگر شنیده چنانچه شیخی که ذکر او در بخاری جا بجا آمده و عبد الملک ابن مروان
حاکم وقت امتحانش کرد در وقتی پیش خود طلبیده کاغذ جمع شرح مع تفصیل و مهمات و جرکنات
و شهر چهار صوبه جات ملک عراق که آباد آن ترین ممالک بود یکبار پرسید او خوانده بعد چندی طلبیده
بالسوش پرسید همه مطابق دفتر بیاد حق مانده بود و تیز میگویند که ترمذی هم وقت نابینائی که در ایام

خوردی مرض هیچکش شده بود جائے میرفت شتربان گفت که سر فرو کنید یعنی شاخ درخت است بعد روز
دهور چون باز اینجا رسید سر فرو کرد شتربانش گفت چرا جواب داد که آیا درخت و شاخ نیست گفت
نه گفت اگر در حافظه خلل رسید روایت حدیث از نیروزگذاشتم از مردمان قریب و جوار بعد تفحص معلوم
معلوم گشت که سه پنج سال شده که درختے اینجا بود باد او را از بیخ افگند گفت خیر مضایقه ندارد
ومن فهمیده بودم که نسیان بمن راه یافته **درین ضمن شخصے** ذکر مولوی راشد بنگالی کرد که انقدر
ملکه دارند که سبق هم میدهند مسوده هم نمے نویسند ارشاد شد این امر تعلق از کثرت مزاولت باشد
اگرچه حافظه و ذهن هم شرط است چنانچه در وقت صبے تماشای گاین را دیدم که در تهالی خورد میر قصید
و آوند جابجا می برد و خیال چین بچین فرش هم میداشت و بر سر آئینه میداشت و بر آئینه بازی هم میکرد
و در دست چیزهائے دیگر میداشت و از ان جدا بازی میکرد و از دندان ذریا پوت در رشته مے سفت
یک یاپوت و یک در مغرضیکه ابطال مسئله حکما که در یک آن توجه نفس ناطقه بدو طرف نمی شود میکرد و نیز دیدیم
که شاه محمد عاشق صاحب که شاگرد و خلیفه اجل والد ماجد بودند صاحب تصنیف سبیل الرشاد وغیره شاگردان
را بیکبار وقت میخوانیدند و نسبت در عین اشتغال ملاحظه کردم که در غایت جوشش بود مریدے
عرض کرد آن نزد حکما کرا میگویند ارشاد شد که نزد ایشان آن جزو غیر منقسم بود و آن بیش از مفهومی
نیست مثل نقطه یا جزو لایتجزی خلاصه اش آنکه ادنی جزو وقت چنانچه شاعری گفته **شعر**

ای آنکه جز لایتجزی دهان تست ✤ طوبی که هیچ غرض ندارد میان تست ✤ کردی بخنده نقطه موهوم را دو نیم
پس مبطل کلام حکیمان دهان تست ✤ ارشاد شد اصل استعداد شرط صحبت است **مصرع** ✤

هر دو چون کور راست عینک لعبث است ارشاد شد که در وقتیکه در دهلی کهنه می ماندم در کوچه ابنیا
در خانه سیدی کنیزکی پوربی جاهله بود و نماز هم در عمر خود گاهے نخوانده و جوان صشنه بود و حق پرورش
بر همه صاحبزادگان خود داشت بسیار خدمت و خاطرش میکردند قریب موت آوازی بلهجه مشرقی
میکرد و بفهم کسے نمی آمد حکما و صلحا را طلبیده می پرسیدند آخرش نوبت بمن که شاه اهل الله نام داشت
رسید ایشان دریافتند که میگوید لاتخافی ولاتحزنی از معیار اللغه گفتند به پرسید این لفظ برائے چه

نگوئی بعد کوشش بسیار گفت گرہے از من میگویند باز پرسیدند چہ معنی دارد گفت یعنی بشنیدہ ام مگر معلوم
مے شود کہ برائے تسلی میگویند باز تکلیف دادند کہ از ایشان بپرس کہ از کدام عمل این تسلی مے کنند بعد
دیری گذشت میگویند ہیچ نماز و روزہ وغیرہ عمل خیر نکردہ مگر روزے برائے روغن رفتہ از بازار در موسم
سرما آوردہ جوش میکردی بگردبہ برآمد اول خواستے کہ پنہان داشتہ بکار خود آری چرا کہ کسے را بینائی
این امر نمیدانستے باز از دیدن حق جل و علا شرم کردہ بصاحبش بتسلیم ساختے این فعل حسن پسند
افتاد بعوض آن بشارت میدہم ارشاد شد درہمو نوقت وہمو بخانہ بزرگے بود در مرض موتش با عم
موصوف رفتیم آن بزرگ بطور سبحہ گردانی انگشتان را میگردانید و چنانچہ بعد صد شمارہ را بیکشند مے
کشید چون عمہ شمار انگشتان را مطابق کرد بعد صد گردانیدن و کشیدن صادق نمے آید گفتند کار نیکو را
محاورہ ساختن بکار می آید و بے قصد ہم فعل بوقوع مے آید بعد بلکہ چنانچہ گذشت مریدے
عرض کرد کہ چون حکما آن را جز غیر منقسم میدانند پس در یک آن توجہ بدو طرف نہ شد ارشاد شد
البتہ نتواند شد و نیز حکما میگویند کہ بعد بلکہ بے توجہ صدور می یابد چنانچہ گذشت و دیگران ہم جواب
میدہند نخل مسلسل مستمر را توجہ ہم مسلسل مستمر می باید غرض کہ دلیل الزام آنہا
میگویند باین اعتبار گفتہ شد مریدے بحسب مذکور عرض کرد کہ باوجود التفات بطرف امراض و جمع
و گفتگو با مردمان اکثر برکات قلبیہ حضرت مفہوم میگردد بعد انکسار ارشاد شد توجہ چہار قسم است
یکے انعکاسی کہ در ہمہ طریق است یعنی چون قلبی مقابل قلبی باشد اثر آن در آن مثل مقابلہ آئینہ باہم
دریافت میشود و جلوہ گر میگردد بے ارادہ این را فقط صفائی قلب قبل مے باید دیگر القائی مثل چیز
یک شیشہ را در شیشہ دیگر ریزند این را قصد و ارادہ شرط است سیوم جذبی چنانچہ قلب طالب را کشیدہ
زیر طلب خود دارند متأثر گردد بارچہ زیر بارچہ ترکہ بالضرورتر میگردد مریدے عرض کرد فرق میان ہر دو
بجز رفتن و کشیدن معلوم نشد فرمود آری در کشیدن قوت زیادہ باید چہارم اتحادی کہ سرایت
اوصاف کہ اکثر مے شود بلکہ صورت ظاہر ہم مریدے عرض کرد این اکثر بحکم محبت میشود فرمود آری
باز ارشاد شد یگانہ حضرت شاہ باقی با مہمان چند آمدہ بودند و چیزے موجود نبود حضرت بار بار

بیرون می آمدند و خادم را برائے تلاش سفیر ستانیدند و بہم نیز سید فرید سے عرض کرد شربت مرتفع
نگرده ارشاد شد آرے تکریم مہمان ے باید غرض که نانوائی آنجا بود از خادم پرسید که باعث پیش خواجه
نزد می وارد دبار بار می آید و می رود ہر چند ستر فقیر بسیار منظور بود لیکن خادم از بیچارگی او گفت مہمانان آمده
اند و ما حضر نیست لہذا تشویش است آنکس نان و نہاری طیار کرده پیش خواجه برد کمال بشاش شد و
بمہمانان تقسیم فرمود در بسطت وقت فرمودند اے نانوا بیا و بخواه که دعائے در حق تو کنم گفت ان شاء الله
العزیز خواہم خواست بر وقت خود استدعا کرد که خواجه مثل خود فرموده دہند ہر چند عذر کنودند پذیرا
نکرد آخر بعد ظہر در حجره بردند چون وقت عصر برآمدند ہر دو یک صورت و یک پوشاک شده بودند فرق
ہمین که نانوا بیہوش و خواجه با ہوش بود بعد ہفت روز بمرد و درین ضمن ارشاد شد که کمتر چنین مے
باشد که بے مرشد ظاہر ہم مہذب بشود چنانچه حال اصحاب کہف که بے مرشد و بے پیغمبر ہدایت یافتند
چنانچه تلاوت آیته فرمودند که خود مرشدے و خودبینی و خود خدائے در حق اینها کرد و بے وسائط قبول
فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت ختم شان بسیار مجرب است فرید سے
عرض کرد بنده ہم سپرده باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصه که خواہم گفت باز فرمود که پاؤ کم
چہار آثار آرد گندم و پاؤ کم چہار آثار گوشت برو نصف آن روغن زرد و ہمچنین پیاز و خیرات بخوب طیار
کرده اگر پیاز زیاده باشد چه زنگاه داشته نصف نصف آثار را ہفت حصه ساخته به ہفت کس صالح بدہاد
شان قسمت کنند خواه خود خورند خواه بکسے بدہند و سنگے را یکروز را اول نوید بدہ اگر آید بہتر و الا ہر سنگ که باشد
پاؤ آثار کم بسنگ بدہد مرید سے عرض کرد که یعنی سگ اصحاب کہف روزے چند پے نیکان گرفت مردم شد
که چه باشد ارشاد شد بعضے میگویند که بابدن برصیصا را بدل کرده در قیامت داخل بہشت خواہند
کرد که سگ در بہشت نمی رود و قصه برصیصا با حضرت موسی باین طور است که حضرت موسی را حکم شد قوم
عمالقه را که قوی آمده بودند اخراج کرد و تسلط نماید چون موسی رفت با مردم آنجا غالب آمد مردم نزد برصیصا
که بلعم باعور باشد رفته دعائے خواستند بیرون آمده ملائکه را گرد بگرد لشکر دید جواب داد که دعا عمل من
پیش نخواہد رفت آخر حق زلیخا را که محبوبه او بود تے ہزار اشرفی داده فریفتند و بمبالغه تدبیرے

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرستید چون عورات جوانان لشکر دیدند و بے اجازت ادعین
خواهش یافتند مرتکب شدند دیگر وقت عمل و دعایش اثر کرد مردم موسی مغلوب گشتند موسی دعاء بد کرده
که همچو سگ شده بمیرد بازگشت همچنان شد باز موسی از فرزندان شان فتح کرد مریدے عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر بیش از تحول هشت یعنے بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده بعضے سیاه رو بعضے بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول توسط بجذب سرفراز شدند بعد ازان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسی که برائے آتش رفت مشغول تجلی گشت سیوم سالک فقط که هرگز مشرف بجذب نه شد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم اند مریدے عرضداشت که معنی سلوک و جذب چه
باشد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خاوند چنانچه گفته اند شعر
تاکه از جانب معشوق نباشد کششے ✿ کوشش عاشق بیچاره بجائے نرسد ✿
مریدے عرضداشت که معلوم میشود جذب هم درجها دارد بعضے را محض توفیق طلب بخشیدن تا
تجلے که انتهائے غایت است ارشاد شد آری مریدے عرضداشت که بالکل حرکات خلاف شرع سد راه
سلوک است یا بعضے ارشاد شد البته تکدر از همه حاصل میشود لیکن بعضے قطع منتهی نسبت هم میکنند
چنانچه مکر و غل و غش وغیره و نخوت و تکبر و خودنمائے و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و بعضے اگر بطور ندرت
بود چندان حرج نمیکنند چنانچه شرب مسکر یا زنا وغیره لذاید بعضے قدری ظلمت میرسانند که نسبت انوار مخفی
یا محسوس نظر مے آید چنانچه بعض صغائر بے قصد و اراده ارشاد شد شخصے از حضرت جنید سوال کرده
عارف زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز ارشاد شد که بسیار تغیر نیات
است دخل نیت در هر امر است خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگے عبدالقادر نامی بود که خلق خود دست
آشنا میکرد هر کرا میدید بغیر بیعتی مرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگریختند بعضے سبب
این شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی را فرموده بودند وقت رخصت به یمن که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که تصدق کنی قصه عالم دیگر که هر کس را

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنم تذکره و بس یعنی عرق تاڑ و کهجور از بعض علما بیان بود ارشاد
شد که شنیده ام تازه مسکر انیست پس حرام نباشد تا بسکر نرسد یعنی دیر نشود هم یکے عرض کرد
مولانا عبد العلی فاضل مشهور فتوی حرام بودن با و نان که در خمیرش و بس مذکور مے انداز مند نوشته
اند فرمود آلے احوط همین است که نخورد و چونکه بحد سکر رسیده مے اندازند اگرچه نزد حنیفه آن هم مضایقه
نیست بس فاضلے گفت قطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بخین نیست حرمت او بی آنکه بحد سکر
رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که در بعضے زمین اثر هوا سکر را پیدا میکند چنانچه نام شهرے از ملک ایران
برد که آنجا از این گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بے خمیر میخورند پس گندم را حرام نباید
دانست دیگر در ملک پنجاب حضرات که آنرا دران زبان چهاچهه میگویند سکر میکند پس انرا حرام نتوان
گفت همچنین چند چیز ها ے حلال را فلان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت وقت سخن دیگر
است ارشاد شد که برهان الدین ابو الخیر بلخی در طفلی همراه پدر خود میگذشت برهان الدین مرغینانی
صاحب هدایه هم میگذشت تیز تیز در برهان الدین دیده گفت خدا ے من میگویاند که این پسر مرجع
خلایق خواهد شد پدر شان آمین میگفت تا تیر خاک قبر اوست که هر که بخورد ذهن و حافظه درست
میشود بسیت میفر باید که مه گر کرامت عام شد رفت زبرهان عذاب در اول رشد وه که چها دید تی ا
ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمسه واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
نسب حفظ مال از مسایلے ارشاد فرمود که براے ترس خواب یا شدید بسیار خوانده باشد
ارشاد شد خانقاه معرب خانگاه یعنی جاے شاهان در جواب ارشاد شد در مسجد سه درجه هم
شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سراے شاهجهان اباد هم سه درجه در جواب سایل
ارشاد شد کافر باشد یا مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد هم یکے عرض کرد که طاعن خواجه
معین الدین عنی نیافته و نشنیده ام خلاف حضرت غوث یا حضرت نظام الدین و غیره بزرگواران ارشاد فرمود
آرے باعث این شد که در هندوستان علما راست کم بودند و هنود آن هم معتقد گشته بود باز فرمود
در وقت نظام الدین اولیا مه ضیا بود ضیاے سنامی منکر حضرت و ضیاے نخشبی معتقد بنا بر

دهنیا کی پیرزی صاحب تاریخ الهند مرید حضرت دیزرگی نظام الدین بدرجه رسیده که این لقب
ولایت صاحب مذاهب دیگر هم میگویند ارشاد فرمود که اقارب اکثر بد اعتقاد می باشند و هم عصر
حضرت خواه نخواه تنفر میکنند از جهت آنکه هرگونه از اعمال خیر و شر می بینند و معامله هر نوع می افتد
از یں جهت ناخوش میگردند گفته اند المعاصرة افضل المنافرة چنانچه در هنگام خوردی وابتدای جوانی
روز درس بعضی هم محله بالای سقفها باواز بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروه ها
گروه برای استماع می آمدند پس حصه کثیر کے وبیداری او وگفتگو با خدا وند خود و تعریف کتاب سلک
السلوک فرموده در جواب مریدی ارشاد فرمود که آیات قرانی مشتمل بر دعا در فرض بهتر است که
بر طریق قرات اول خوانده وبه نیت دعا خوانده باشد چنانچه در تهجد آنحضرت تمام شب آیات دعا خوانده
اند نیز بعض حافظ دو چهار جا تراویح تواند ادای سنت همه جا خواهد شد چنانچه میان یعقوب فرزندش
همچنین میکنند که در هر شب یک پاره در مدرسه خوانده باز در خانه معه جماعت همون پاره میخوانند تا که دو قران
شریف معا با سی وپیش یکدو روز ختم میکنند ارشاد فرمودم که از دوازده پاس نخورده ام درد سر وغیره
امراض وضعف بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواهند کرد از قبیل
اذکار و مسائل فقه وغیره عرض کرد که عورات بکمال خوش عقیده ومحبت شعار و اخلاص وثار می باشند
فرمود آری چنانچه قول سفیان ثوری است علیکم بدین العجائز یعنی چنانچه عورات بی دلیل وبرهان
رسومات خود را در شادی وماتم وغیره نمیگذارند شما هم اعتقادات خود را نگذارید و مستحکم بگیرید مریدی
سوال کرد که اینکه گاهی بیعت در چشتیه وگاهی از همون شیخ یا شیخ دیگر در قادری ونقشبندی مینمایند جائز
است یا غیر جائز ارشاد شد که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک آن اگرچه کم باشد جا های دیگر
در طریق دیگر اخذ فیض کند مضائقه نیست بی سلوک طریقه اول اخذ هم غیر جائز مگر بیعت را بازیچه
طفلان نکنند و آنکه بیعت مقصود از پارچه یا پیر خود میکشند چیز دیگر است تاکیدا شخصی عرض کرد که از
دکهن بنا بر آن حاضر شده ام که چیزی از زبان مبارک ارشاد یابم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لا اله
الا انت الملک الحق المبین خوانده باشی فائده ظاهر وباطنی ملاحظه خواهی شد باز فرمود که علسله هم خوش

اند در هر یک شغل‌ها میکنند و آداب و قواعد ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندیه قواعد سلوک را خوب
درست کرده اند سلوک ایشان ما را بجنگ انگریزان است بحال هند و سیت چنانچه در اثنا که طعن
هم میشد جامی غزلی گفته ع نقشبندیه عجب قافله سالاران اند * که برند از ره پنهان بحرم قافله
را باز فرمود شخصی سماع می شنید و وجد میکرد مردمان گفتند شما نقشبندی هستید این وجد و سوزش از کجا
گفت جائیکه کد خدا شده ام چشتی اند وجد و سماع در جهیز آمده همدرین اثنا ارشاد فرمود که در هر فرقه قصه
عجیبی واقع شده چنانچه نارنگ لولی مشهور است و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان که
بسیار مشهور قریب بتواتر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه ایست که
صاحب هر فن خصوصیت مشهور جائی دارد ارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند
چون آنجا مردم متنقلین کم می باشند زیاده تر تعجب نقلیات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند بعد چندی
بحال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در صحرائی هوای خوش و سبزه دلکش که شگوفه و
طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده با هم گفتند تمام عمر برای رضای مخلوق تماشاها کرده ایم اینوقت
محض بنا بر رضای خالق تماشا کنیم و فهمی لغایت جهد نمائیم و دقیقه از دقایق نامرعی نگذاریم چنانچه همچنین
کردند بعضی رفاقین هم از دور تماشا می کردند که یک ناگاه پارچه ایشان ماندند تمام طایفه ناپیدا گشتند
مکانی هم در اینجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص حسین نبانی مریدی از فرزندان
ایشان فرمود که اگر همچنین بود نرناخانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد باز ارشاد و توجه جانب مریدی کرده
فرمود هر چند در نقل و مجلس عرفا دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشاها و سیر عجب حالات دیده اند نزلات
حضرت حق و در تماشای نقالان اتباع پیران و در تماشای رقاصان حسن و جمال شعشان ذات و صفات
و شیونات چنانچه با وجود زهد و تقوی حضرت مجدد در اوایل حال در سیر تا میرفت و می دید و کیفیات برمی
داشت ع بیامیکده و چهره ارغوانی کن * مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند * لیکن سوای جاهای
مباح نباید رفت چرا که التباس بدیگران می افتد هر چند باو ضرر نرسد و لیکن رسد شخصی عرض کرد که در پیر
مرده خشت پخته می نهند فرمود اندرون نباید کرد مگر از بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگری بهتر و الله

ذکر بودن نقشبندیان در باب قواعد سلوک

وجد صوفیان نقشبندی

ذکر نقالان کشمیر و غایب شدن ایشان

خست خام یانی آنچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سدره بسیار بد است بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید واز بریدن منهدم ساختن آن مراد
است اگرچه فقها فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاطا وے باز آنکس عرض کرد که شهید را بعد پوشاک کش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصے عرض کرد که شخصے تمام شب مشغول سماع مزامیر باز سته ماند و صبح طهارت کرده پیش امام شد حال
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسے را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنا گناه عظیم است شخصے پرسید که بعضے میگویند که با
با وجود آب استنجا از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل درم یا کم از ان تجاوز کرده است پاک
نمیشود مگر بضرورت والا از کلوخ هم جائز است و زاید از قدر درم متفق علیه است و قدر درم هم باید شست
و کم ازین عفو است لیکن شستن سنت است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درم دو است بعضے
سه نیم باشد و بقدر کف دست که آب دران قیام کند مثل روپیه کلدار هر یکے عرض کرد که هر کس اضافت میکند
جان من و عقل من و جسد من این اضافت کننده کیست ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهان است و جهان جمله بدن توحید همین است گرش بعض
باز فرمود که این هم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر بتقریر ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید قرض خداست که دین ادا اگر کنیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهم گفت مرید
در مقدمه نیت مسافر پس امام مقیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال میداند پس نیت
مثل او کند والا باقتدا بنیتش همچو امام میشود اگر نیت رد کند و چهار گذارد آن هم میشود حکمش همچو مسبوق
ارشاد شد تمثیل اول بحر و امواج دوم واحد و اعداد سیوم صورة خطے الف ب رباعی
دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیمم کن اگر ترا دسترس است گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ
در خانه اگر کس است یک حرف بس است چهارم شعاع واشکال از والله احد ه و در این چنانی ...

جابها بخشید و دل یابی ها کرد ❊ بیگانه نمود و آشنائیها کرد ❊ در کسوت بندگی خدائیها کرد ❊ ❊ دیگر

البحر بحر و علی ما کان فی القدم ❊ ان الحوادث امواج و انهار ❊ لا یحجبنک اشکال یشاکلها ❊

این تشکل فیها هی استار ❊ خواهی اگر از نکتهٔ توحید مثال ❊ بنگر بتامل سوی فانوس خیال

یک نور بسیط است مبرا ز صورها ظاهر شده در صورت چندین اشکال ❊ پنجم هیولای عناصر با جمیع

بسایط و مرکبات ۵ چیست آدم عکس وی لم یزل ❊ چیست عالم موج بحر لایزال ❊

عکس رنگی باشد از نور انقطاع ❊ موج را چون باشد از بحر انفصال ❊ ششم کلی طبعی با افراد ❊ ❊

کلما فی الکون وهم او خیال ❊ او عکوس فی المرایا او ظلال ❊ لاح فی ظل السوی شمس الهدی

لا تکن حیران فی تیه الظلال ❊ هفتم ملک و جن با صور متمثله یعنی بهروپیه هشتم شخص با لباس

۵ هست هر گه شود لباس بدل ❊ شخص صاحب لباس را چه خلل ❊ نهم روح با قوی و اعضا قطعه جان

جهانست و جهان جمله بدن ❊ ارواح ملایکه حواس این تن ❊ افلاک و عناصر و موالید اعضا ❊

توحید همین است دگرها همه فن ❊ دهم مرئی در مرایا متعدده کما قال الشاعر ۵ و ما الوجه الا واحد غیر انه

اذا انت عددت المرایا تعدد ❊ ارشاد شد که درین تمثیلها نقصانهاست خللی که در تمثیل اول است اینست

که حدوث امواج بسبب تحریک ریاح یا بسبب غلیان که در جزر و مد پیش ظهور می نماید و اینجا غیری نیست که

بحر قایم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خللی که در تمثیل دویم هست آنست که ظهور مراتب اعداد غیر

متناهیه از واحد بسبب تکرار واحد باعتبار معتبر هست و در اینجا تکرار هی نیست و نه اعتبار معتبر را دخلی

خللی که در تمثیل سیوم هست که صورت خط الف فی حد ذاته منشا حروف دیگر نمیشود الا با انضمام نقاط

و دوایر و در اینجا انضمامی نیست لیس فی الدار غیره دیار خللیکه در تمثیل چهارم است اینست که اشکال

در چیز دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم بوی میشوند

در اینجا از نور چیز دیگر نیست که اشکال را و قایم باشند و قایم مقام کاغذ و جامه تواند شد و خللی که در تمثیل

پنجم است اینست که هیولا محض استعداد دارد و فعلیت در وی نیست و در فعلیت بلکه در وجود خود محتاج بصورت

است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق منشا فعلیت و تحصیل هر چیز هست و قیوم هر ذات است

بیان نقصانی در تمثیلات عرفی

وخللے که در تمثیل ششم است آنست که کلی طبیعی سوا از افراد وجود ندارد و اگر گویند کلی طبیعی موجود
است بعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است و اگر گویند که کلی طبیعی موجود
است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبیعی موجود نشد و آنچه بهر دو تقریر درین مسئله محال است
وخللے که در تمثیل بهر دیه است آنست که بهر دیه در آن واحد بصور متعدده متمثل نمی تواند شد و در
ملک و جن این خلل نیست پس این تمثیل ازین حیثیت تمام تر است بنسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک و جن قوی هم
جمیع صورها ست پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین تکثر صور در آن واحد
متشکل می شوند وخللے که در تمثیل هشتم است آنست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
عینیت ندارد و اینجا اسم عینیت است و غیریت اعتباری وخللے که در تمثیل نهم است آنست که روح را با قوی
و اعضا مطلقه عینیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر و تصرف است و تحریک و تسکین و لیس
وخللے که در تمثیل دهم است آنست که مرئی در مرآت مغایرت کلی دارد هم در وجود و هم در ذات و اگر مراد صورت
منطبعه در مرآت است پس آن عرض است قائم بمرآت و از صفات مرآت است و شخص جوهر است قائم
بنفسه در رفع این خللها آنست که هر تمثیل بیان حال مرتبه ایست از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسے
نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده اینها گفته است — شعر
هر مرتبه از وجود حکمی دارد ❊ گر فرق مراتب نکنی زندیقی مرید سے عرض کرد شریعت محض مبنی بر
مصلحت ظاهر هم آمده ارشاد شد بعض جا البته در قرآن شریف و احادیث شریف مصلحتها که ازانها از باطن هم علاقه
نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرور بود آمده باز عرض کرد که منجمله مزامیر وقتی
باشد آواز خوش جایز بود و نائے عجم و چلغوزه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت اینها
جایز بود نائے عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قباحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
فی الواقع درین بسیار گفتگوها ست در راغبان سماع و قائلان اباحت مزامیر گفتگوها کرده اند و رسالها درین
باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نموده و بسیار آلات را خارج از مزامیر کرده فرصت نیست که
اینوقت گویم خوب درین باب دیده و شنیده ام بعضے گفته اند هرچه ازان آواز حرف و صوت نیاید مثل

ساز نگی و ستار که خوب بجا رتها معلوم میگردد مگر طنبوره که هیچ آواز نمیدهد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرده بود من هم حیران بودم یکایک القا کردند که سبب حرمت مزامیر آنست که
فقط آواز خوش که آن الفاظ با معنی و نیک میخوانند خوش کننده عقل است در ضمن آن قلب هم بحرکت
می آید ازین جهت مباح اند و آواز مزامیر که محض صوت بیمعنی اند طبیعت را غافل میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسمر در میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراد نیست و دف و نائی و چلغوزه
و طبل غازیان وغیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع نفرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
شد که حکمت هم در خاندان ما معمول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقیر دوا میکردند والد ماجد بنده موقوف
ساخته لکن میخواندم شرح واد و طای وغیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق مے نمودند حالا
کتاب ایں موقوف شده ازین امر نجات حاصل است مریدی عرض کرد که علم را مشکل از تصنیف متعلق
بنمایند چه فایده است فرمود بعضے بسبب اختصار بعضے را سخن هم خوش می آید چنانچه سید رکن الدین نامی
که شیعه غالی بود و برنام من لعنت میکرد و در فکر کشتن من بود کتاب اصول الکبری میخواست که بخواند چون بے
شرح کسے نمیتوانست فهماند مردمان مرا نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او نخواهم دید چون شوق
غالب شد بیامده پرسید و خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و همیده شما از
همه ها خوب است گفتم که از جمله تحقیق من این هم است که صحابه را محترم میدارم و سبب لعنت نمیکنم پس توبه کرد مگر در جناب
معاویه گاهی بے ادبی میکرد وقت موت وصیت تجهیز و تکفین من کرده بود همدرین ذکر ارشاد فرمود
که هنوز صدها بدست بنده مسلمان شده اند لیکن شیعی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در قطعیات و قرابت فرمائید که کلمه و کلام درست نمیدانند
در جمله شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکنند جائز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کنیزکے بود حایض که برائی چرانیدن بزان رفته بود بزی بمرد آن کنیزک از سنگ پاره تیز
را ذبح کرده آورد صحابه را در حلت و اکل آن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد
که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موصوف بصفت کمال

داند گو از حقایق و دقایق التغافل باشد مریدی عرض کرد که بعضے عوام پرستش تبان می نمایند
باز کلمه هم میگویند و خدا را واحد و تبان را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا بتر انگنند مسلمان نشوند حسب
تذکره ارشاد شد پسر محمد علیخان ارکانی ترجمه تحفه اثنا عشریه بعربی از مولوی اسلمی کنانیده در ملک عرب
فرستاده و قصد ارسال یک نسخه پیش مصنف داشت اتفاق نافتاد و تاریخ تحفه کسے گفته قطعه
تحفه را یک فهم بدان که درو ؛؛ سوی هر معرفت سراغ آمد ؛؛ سوی الفاظ معانیش بنگر ؛؛
هست دریا که در ایاغ آمد ؛؛ بسکه نورے هدایت است و یقین ؛؛ سال تصنیف او چراغ آمد ؛؛
حسب تذکره فرمود کسے گفته قطعه جامع علم و عمل شیخ الورا عبد العزیز ؛؛ آنکه او اندر جوانی کار پیران ١٢٠٤
میکند ؛؛ بسکه استمداد میدارد از سحاب معنوی ؛؛ بحر معراج است چون تفسیر قرآن میکند ؛؛ در تذکره
ارشاد فرمود که در حدیث آمد که اگر ریسمانے از بالائے هفت آسمان در زمین سفلے انداز د هر آئینه
مے افتد بر خدا نه تو در مکانے نه مکانے از تو خالی باز ارشاد شد که جان در کدام عضو
است سر تا پا یا ناخن یا موے شخصے سوال کرد که اصل نقش پای شریف که انرا مشهور بقدم شریف
کنند در حدیثے آمده ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشته
است هر چند سند آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراهیم صحیح در مکه موجود است و نقش
قدم لعله آنحضرت که عند الوحی بسبب بار وحی در جائے افتاده بود باز آنکس سوال کرد فاتحه
خواندن در چنین جا و بوسه دادن جائز باشد فرمود فقها تجویز نمیکنند مگر بمحبت اگر درود خواند مضائقه
نیست باز آنکس پرسید که بوسه دادن به قبر مادر و پدر یا دیگر بزرگان و گل انداختن چه حکم
دارد ارشاد شد که در مقدمه زیارت قبر بسیار بدعات راه یافته فقها انرا منع میکنند میگویند
اگر بر قبر مادر و پدر محبتاً لمس و بوسه کند مضائقه نیست اینقدر در حدیث آمده که در راهی آنحضرت
مے گذشت دو قبر بودند فرمود اینها عذاب کرده میشوند بگناه خود که یکی از بول احتیاط ن
پرهیز نمیکرد و دیگرے سعایت مینمود پس چوبے طلب فرمود میگویند که از درخت بیلا بود
دو پاره ساخته بر هر دو قبر نصب کرد و فرمود تا خشک نخواهد شد عذاب برینها نخواهد شد این

سخن احتمالات بسیار دارد بعضی احتمال رفع عذاب مطلق کرده بر سر قبر گل میگذارند بگو مرده را از بوی
خوش راحت میشود در حدیث آمده رایحه خوش برای مرده در وقت برون روح می آرند پس آنکس گفت
که بر تعزیه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمودند شما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود و هیچ تشخیص قبله
بود و آنجا مزار حضرت معلوم هست و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت
هست در ریگ نمی افتاد عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند معنی اثر دیگر هم میتواند شد و در جواب
سایلی ارشاد شد که خضه مرد را پوشیدن درست هست اگرچه بعضی بقدر انگشتری تجویز نموده اند
و پارچه زیب هم جائز اگر ملمع کرده باشد و عورات را ذهب جائز اگرچه بعضی مثل کرا یعنی هوس جائز
نموده و مردان را آنکه تشبه بزنان نشود و مریدی عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب
هشت هزار سال ارشاد کرد حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم هست سلم جرا الی غیر النهایه غلط است
و در توریت عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا این وقت بخوبی ضبط کرده اند پس درین
شکی نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل
الشیاطین اجنه و جانوران و بعضی برزخ یعنی اند که صورت آدم دارند کی بعض جا ذکر چنانکه میشود و آن
نقل همون اشکال مینمایند و اینکه بعض مسلمانان یا هندو میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنگان
و خنازیر مسوخه یا اولاد بوزنگان که از سراندیب آورده بودند با عورات این ملک توالد و تناسل
شده همه غلط واقع است مریدی عرض کرد که منشاء غلطی همون آن که خود را از اولاد شان
دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط مانده اگرچه منع شده
بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه ما با جانوران و طیور حالا معاش میکنیم چنین با
جنیان معاشرت مختلط بود از طوفان بالکل جدا شد هم چون قابیل برادر را کشت و جواب یافت
مردود گشته در میان اجنه رفت و کدخدا شد و نیز در میان اجنه رسم هست که تهی میگیرند چنانچه
حالا هم بعض جا رسم هست پس سبب تهی و قرابت مادری اولاد آدم خود را ابنای الجنه تهید و امثال غیره
اختلاف همه از واجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صندوقچه در جاهی بر آمده بود بدان نگاشته که

در وقت بنای ہذا النسر طایر دران جا بود چون حسابش میکنم کمتر از ہیژده ہزار سال نمیشود مریدے
عرض کرد که دیہناکیان بودند ارشاد شد ہمون قوم سابق اجنه وغیره آدم را ہمین شصت ہزار سال
شده بتحقیق این آدم خاکی متاخرترین خلقت است صاحبزاده میان موسلی صاحب سوال کردند که
بدن بے روح بر سر آب می آید وجسد مع روح در آب می نشیند باوجودیکه روح شی الطف است ارشاد شد
چیزیکه در ہوا در مے آید مثل خشت ہزار من بر سر مے آید وخلاف آن سنگریزه ہا کلیا سنه در ته آب مے
نشیند تا که روح در تن میباشد ہوا را در آمدن نمی دہد چون تعلقش باقی نماند ہوا تخلل شده لطیف است
ارشاد شد بسبب کمی خلاف باد باز ارشاد شد که این از جمله دو سوال مشکله است چنانچه بچه ہر جانور
جلد بگردد وکند و بچه آدم بعد دو سال آنہم بضعف سببش آنکه سر آدم موافق قدش کلان است خلاف
دیگران که نسبت با قامت شان خورد میباشد این کلان سر آدم را برای آن داده اند که مخیله و قوت
فکریه آن زیاده باید تا سر انجام جمیع امورات نماید وسیوم آنکه باعث چیست که اگر چیزے بر دست راست
بنہند گران می آید نسبت با دست چپ باعثش آنکه دست راست سر انجام امورات می نماید پس او را گویا در بند
گرفته تنگ میشود خلاف دست چپ معطل میباشد ازین جہت او را گران نمی آید ارشاد شد که بعض
امورات که بعد تجربه معلوم میشود یکی آنکه مطالعه کتب خوب انکس میکند که نحو خوب یاد دارد و در
مناظره کسے غالب می آید که اصول خوب یاد میدارد و فکر یگانه نشسته تنہا کسیکه منطق خوب یاد دارد
ارشاد شد عالم پخته آنکه چہار چیز درست باشد مطالعه و درس و تحریر و تقریر و مناظره درست
داشته باشد باز ارشاد شد که طور درس ہر علم انجا جدا بود چنانچه بیان فرموده ارشاد
ساخت که طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنی اول لوایح بجائے میزان بعده لمعات
وشرح لمعات بعده دره فاخره تصنیف شاگرد محی الدین قونوی بعده فصوص بعده فتوح الغیب
در تذکره منشی نعیم الدین خان صاحب ارشاد شد که در حدیث آمده که شخصے پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمده عرض کرد که چہار خصلت بد دارم اگر فرمائے یکے ازین چہار بگذارم و ہر چہار
گذاشتن نمیتوانم بار بر سعید که کدام کدام خصلت ہا ست عرض کرد که دزدی و زنا و دروغ گوئی و شراب

آنحضرت فرمود احوال تغیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را گذار آنکس قبول
کرد و رفت چون اراده حرکتی میکرد اقرار دروغ دیزایاد میکرد و باز ماند گفت مرا بس کرد محمد صلی الله
علیه وسلم از هر طرف بعده مریدی عرض کرد مرید شدن رسمی هم خالی از فایده نیست ارشاد شد آری
تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مذکره ارشاد شد قول شیخ
اکبر است که الصوفی لا مذهب له مریدی عرضداشت که این قول بظاهر در اختیار مذهب گفته یا در
مقام تاویل ارشاد شد که این وسعت علم دارد زیرا چه مراد از صوفی معتقد وحدت وجود است چون
چنین کس هر جا ظهور حق می بیند در حق و باطل باطل را هم حق میداند اینوقت در د سر است گفتن نمی
توانم گفته اند شعر جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
ارشاد شد که علم تصوف کمال دقیق است هر که آنرا انجولی میداند صدرا و غیره پیش او هیچ نیست
بزرگی در سفر جانب سمرقند میرفت او را فرمود یا حفیظ دو صد هزار بار و سوره لایلاف بی تعین
بسیار خوانده باشی مریدی عرضداشت که مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب و انبیا و صول
بخدا است یا بجا آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان و احسان
را آنحضرت بیان فرموده است مقصود عملی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بی ایمان معتبر نیست نزد
بعضی مثل غزالی ایمان بی احسان اعتبار ندارد مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عبادات
بی احسان روح بی جسد است باز فرمود هر یکی ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام یعنی
انقیاد ظاهر دارد مال و حرمت او از سلطان و طاعن محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان دارد
نجات نصیب او ست و هر که بمرتبه احسان رسید قربت الهی حاصل میشود گویا احسان کمال رتبه ایمان
است مریدی عرض کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح ست فرمود آری باز آن مریدی عرض کرد که
غزالی میفرماید عقیده که آنچه بعوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قرار
نگاه که عبادت عوام از ان بهشت و عبادت خواص از ان حضرت الهی است پس ازین معلوم
میشود که ابطال بهشت ظاهر میکنند فرمودند مدعا آنست که غرض در عبادات ایشان آن دنیا

تا آنجاست و خود درین عبادات و تقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضے مثل بندگانند که بخوف ترس از
زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از عتاب امین میشوند مثل مسلم و گروهی همچو نوکران که بامید خلعت و منفعه
بندگی میکنند همچو مومن بطمع بهشت و گروهی مثل عشاق فقط بلحاظ رضا مندی او قطع نظر از امید و ترس درین اثنا مریدے
عرض کرد که از فاضلے این مسئله پرسیده بودم اول گفت که مقصود خدا رسی است و آن افضل است
باز گفته فرستادند که مقصود و افضل اعمال ظاهر است که بعثت انبیا برائے همین شد چنانچه
قرآن ناطق همین است فرمودند بلکه افضل اعمال روح است همچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم ارشاد فرمود که دیشب درد
بود درین ضمن مریدے عرضداشت که بنده سابق با هر کس که محبتی داشت اثر انتقال درد ادمی
کرد بقصد و بلا قصد و بارها این هم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تازی گشته فرمود که بسبب
صفا هم میشود چنانچه قصه اسپ و مچی خود نویش و قصه شاه شه کنانیدن شاه عبد الاحد نقشبندی-
بیان فرموده فرمود که از عجائبات نقشبندیه بیان است باز ارشاد فرمود که سه لطیفه را حکما هم قبول
میکنند لطیفه نفسے که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن است خوش آمدن چیزها مثل طعام و سبزه و خوشبو
و خوشرو و حقایق و دقایق آن اکثر عمده زیاده سائے مینهد و دیگر عقل که دانستن و فهمیدن کار اوست
اکثر در علما بقوت میباشد سیوم قلب که فقرا را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فهمیدن
آن اکثر مردمان همین میگویند که فلان چیز مارا خوش آمد حالانکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
چنین دانم حالانکه کار عقل است یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حالانکه کار قلب است و از کاوت
بلاذت این سه لطیفه را حکما هم میدانند باز ارشاد شد که سید احمد بریلوی بسیار ذکی القلب اند و توهم معلوم
میشود ارشاد شد فاضلے از اکابر علما آمده از و تحقیق توریت بلسان عبری میکردم چنانچه
چند آیات او معه ترجمه ارشاد فرموده فرمود بلا شبهه کلام خداست جلالت آن معلوم میشود آیتیا
براسیت بارای الوهین ایت هسامین و اب الارض وبا الارض هایتاه تهوه و اسود سخ و علفنا تهوم
یا ند فرمود لسان زبور و انجیل یکے بود و فرق میان عربی و عبرانی همچو هندی و بنگالی وغیره

است باز فرمود کلمات عشره بجای بسم الله شروع توریت مینویسند ونیز فرمود بر چهار انجیل که نزد
نصاری است کلام خدا نیست بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خدا از پیش شان گم شد
درین اثنا ذکر حافظ همعصر تیمور شده بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی همعصر مولوی روم بود
چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ملاحظه
نبود پرسید چیست گفت شکر فرمود بکار کودکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد باز فرمود چون شاه
شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید و در میان گفتگو پرسید بخارا و سمرقند که وطن ماست بچه
طور بخشیده گفت از همین جود فقیر شده ام حضرت ایشان پرسید وجه چهارده خانواده چیست فرمود چنانکه
چهار امام با وجود کثرت باقی ماندند وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته
اند و اصلش و فرعش درست کرده چنانچه علمای ظاهر هم از همین جهت با وجود شاگردی اسلاف صاحب مذهب
شدند و باقی پیشینیان شعبهای ایشان اند چنانچه سهروردیه شعبه سهروردی و اکثر برده شعبهای قادریه را نام برد
باز فرمود که شهاب الدین مقتول مرد صاحب شعبده و ملحد و صنع معتقد کواکب بود حضرت ایشان عرض کرد
که در صحبت بعض بزرگان با وجود طی مقامات حالت بیخودی بنظر نمی آید و بعض جا چنان معلوم میشود
که در اندک اوقات تغیر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب استعداد و تعلیم نمی فرمایند بلکه بیک طور
با هر یک معامله میفرمایند لیکن می باید که هر کرا خواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد او را اشغال و
تلاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید وغیره ارشاد سازند و این را پارسائی می نامند و بعضی اجازه
نمایند که بسبب لقای نسبت نفس او را مضمحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته شعر
صنما ره قلندر سزد ار بمن نمائی ÷ که بسی دراز دیدم ره و رسم پارسائی و سیوم طریق عرفان یعنی
کشف حقایق و هم در انجا توحید وجودی پیش می آید انرا مردم بجاهای دیگر ملغوبه کرده اند حالانکه هیچ
حکما نمیکنند بلکه بی تشخیص چون تجربه کاران ادویه میدهند بعضی را که استعداد موافق افتاد فایده معتدبه
میشود هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمودند و فرمودند هرگاه طریق اول اگر کسی آید تلقین
نمود باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار حضرت ایشان عرض کرد که بعضی بزرگان فهمانا

وظوائف آن زاید و بهبود را ظریف نمایند ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی
فخر الدین که عامل این عمل بودند روزے عن الفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از سبب
تبرا باز مے آیند درین ضمن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی توبه غیر صحیح که
شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکه تایب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان
خود را چنانچه قصه نارنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه دُو دُو وقت سلطان المشایخ هم ازین نقشه بیان
کرد باز فرمود که عمل اجنه میشود مگر نه آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نه بود
بچشم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بودند وگاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود
بعد چندے طلبید و نشه امیرے را که گم شده بود چنانچه روزی جائے میگذشت دید سے تابع او بودار
سر دخترے بصورت ... معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بچشم خود دیدند از من گفتند
و دو قصه مرید هم من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روزے بقطب صاحب
سیر رفتند صاحبزاده هاے ایشان سنگتره طلبیدند بعد عذر وشک دادند از چتر رهته بر رهته آمدند هفت
سنگتره جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگتره فروش آواز داد که هفتاده سنگتره من رفتند قیمت
آن دادند باز دوقیم سواره کشتی سیر دریا میکردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد
عذر کڑاهُ طیار پیش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی وکڑاهو قیمت آن
دادند و آن بزرگ بعد هر منزل حصّه را بیکار میگرفت چنانچه قصه یار بردن آنکس بعد ازان بیان
فرمود مریدے عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت علیه هوا
دیده ام با نار آمیخته وگاهی بشکل آدم وگاهے بشکل سگ و مار می آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و
حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنه که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود
که اجنه همچو هوا اندازه سام برروح هوائی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که کم آتا
محبت زیاده شود باز ارشاد کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند قسمی چون غذا آن خادم
نو مشکوحه است و قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری که گاه گاه با یشان ضرورت می افتد و قسمی

چون سهم و آن فسّاق و کفّار و مرتدین بر مذهب ضعیف الاعتقاد و قسمی چون الفاس هذا المعشوق
وغیره است ؎ نیست زر غبنا نشان عاشقان، سخت مستسقی است جان عاشقان
سید احمد صاحب سوال نمودند که در ایام سرما آب چاه گرم و برعکس آن در گرما میشود سببش چیست
ارشاد شد که از آنحضرت هم پرسیده بودند فرمود که چون آفتاب در گرما روز از سیر طویل میکند آب چاه
سرد میشود و برعکس آن در سرما که زیر زمین سفر طویل مینماید لهذا حرارت در آب زیاده میباشد و حکما هم قریب
این گفته اند یعنی هرگاه تپش در صحن میشود برودات گریخته در مکان سایه می آید و همچنین در وقت
سردی رطوبات مکان عکس آن میشتابند چون در گرما تپش زیاده تر میگردد اجزای مرطوب به چاه میروند و برعکس آن در
سرما چراکه اجتماع ضدان را و دیگر محال اند شخصی که علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و همیا کرا ارشاد فرمود حکمای هند نوشته اند کیمیا قلب اجسار گویند و سیمیا
قلب ابدان چنانچه از بنیدگان شنیده ام که شخصی پیش از تولد من بود روح خود را معلق بهوا میساخت
دگهریال را که برسرش آویزان می بود مینواخت معلق ساختن قوم را همیا گویند درین ضمن مریدی
از صحت این علوم خصوصاً قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود که موافق قوانین الهیه مستبعد
بنظر می آید و قدرت خدا را کسی نمیداند چنانچه در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بروحی
در قصه و شواهد آن از حدیث صحیح قصه مشهوره حضرت آدم و حضرت داؤد و بخشیدن از عمر خود چهل
سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین میباشد که فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان
خواهد شد درین ضمن شخصی از کیفیت اجل با ولیا و انبیا پرسید فرمود که انبیا قریب اجل اختیار
داده میشوند و اولیا هم گاهی واقف روز اجل و طور مردن خود میباشند چنانچه قصه حضرت امیر علیه السلام
ارشاد فرمود نواب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزه هزاری پرسیدند ارشاد فرمود
در حدیث ندیده ام لیکن شیخ عبدالحق در کتابی نوشته بعد از آن انکار صحت حدیث کرده مگر روز خوب
است یعنی شب معراج و نیز روزه رجب روزه مبارک است و نیز سه روزه که در هر ماه سنت است اول
سه روز را غرر و آخر سه روز را سرر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمده و ذکر غرر و سرر
هم آمده است مریدی عرض کرد که حضرت عایشه و فاطمه رضی الله عنهما گاهی امامت عورات کرده اند

فرمودند بلکه همین وجه کراهت امامت نساء است بلکه در عهد آنحضرت صحابه اگر نماز جماعت بمسجد
نمی یافتند بخانه خود آمده معه اهل و عیال خود ادا میکردند اگر با اهل محرم خود یک کس هم باشد
مضائقه نیست و جماعت نساء اگر باشد جائز عند التذکره ارشاد فرمود که در وقت طفلی قرآن شریف
حفظ کرده دوره میساختم بآیه سیبطله در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت نو مردش که شیر
را سحر کرده بند نمود بخانه ها سے می بردند چیزے انعام می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
در یک لمحه عورت مذکور گفت که حال این شیر بطورے ببینم جلد رخصت فرموده دهند چنانچه کردند آن
زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزے تدبیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون برد سے
هندوی را کشت و در عرصه قریب دو سه کس اهمین حال شد پس غازی الدین خان وزیر او را از شهر
بدر کرده داد عند التذکره ارشاد شد که در ملک گرم سیر فیل نمی زید چنانچه در مدینه و کعبه هم نمی شود
اوّل فیلیکه در مدینه بعد بعثت رفت وقت خلیفه اوّل در جنگ یزدجرد فیل بعض رفته بود چنانچه خلیفه
در تمام شهر تشهیر کرده بازگردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی میخورند دریا در حیخانه باد
شاه حبش دو سه فیل نگشته میشوند و در ملک پیکو فیل سفید مے شود ارشاد شد شعر
سوزش اهل جنون را مرگ هم تسکین نداد ٭ گرد باد خاک مجنون تا فلک پیچیده رفت ٭ شب خیال
چهره شوخ بدل پیچیده رفت ٭ ساعتے همچون شب قدر از برم خورشید رفت ٭ خانه زین بهت
دنیا عیش دیاد کاب آنکه زین جا زود و دامن چید و رفت ٭ بیا ساقی بگردان جام گل را ٭
حنا بندی است امشب شاخ گل را ارشاد شد که قصه دندان شکستن اویس قرنی که مشهور
هست غلط است اگرچه در غلبه حال چنین حالات پیش می آید و معذور می باشد چنانچه عبد الله
ابن زبیر خون آنحضرت آشامیده بود آنحضرت فرمود که خونش خواهند ریخت و خون دیگران بسبب آن خواهند
ریخت باز فرمود که پنجم رجب بنای سلطان شد سه کس بیعت نا کرده بلکه گریخته آمدند زبیر مذکور و
عبد الله بن عباس و حضرت امام حسین رض و در آن وقت ادب بلکه اینقدر بود که کسے فوج کشی نمیکرد و
مسئله هم چنین است که اگر کسے را کشته بلکه رو داد را نباید کشت مگر تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقبه مسلم بن زبیر واماد حضرت امام حسین رض سکینه نامزد قاسم قول هم بعضی نوشیده اند
طیبه ثقفی حجاج ناصبی خون او ریخت که موجد اعراب قرانی است سعید ابن جبیر و شعبی محدثان اند دست
حجاج بنا بر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کهیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود خوارج سوائے حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت
دارند مگر حضرت حسنین رض را و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
دارند ارشاد شد که تسلط خارجیان گاهی در ملکے نشده در عمان و مسقط وغیره ملک خود مے
دانند ندیده ام مگر ناصبی را دیده ام چنانچه بعضی روهیله که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روهیله ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت ما
سنیان است که هر صحابی که آید بجان و دل مناقب و فضایل آن بیان کنم همچنین کردم بدتر شده تنها
را شیعی فهمیده آمدن درس موقوف کردند همچنین شخصے از والد ماجد مسئله تکفیر شیعی پرسیده
آنحضرت اختلافات حنفیه درین باب که هست بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت
که این شیعی هست شاه عباس از ملا دو پاره گفت برائے امتحان مذهب خود یکی یعنی سبحه گلے خود را
در آب انداز م در آنوقت در دست شاه سبحه چوب و در دست ملا سبحه سنگ ملا گفت یا شاه حق تعالی
آب را برائے امتحان نیافریده بلکه آتش را آفریده و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند و بنده نیز روزی خرد
سی را پرسید که ملا شیعی هست یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت بارها دیده ام که گهی میخورد و روزی
که گیسے که هر دو میخورد عمر درازمی یابد بردند و ارشاد عباس انگشت بندوق طلبید و باز منع کرد -
فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس و رکب صحبت آنحضرت را چنان
است در حق صحابه کبار که جا بجا مرافقت کرده اند بے ادبی بخواهد کرد ارشاد شد که بعد استماع نام
آنحضرت صراحتاً و کنایتاً نزد بعضی درود گفتن سنت و نزد کرخی واجب میشود ارشاد شد که در
حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و مگس و هد هد را نباید کشت علما گفته اند بنا بر ذکر شان در قران
شریف که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تا نیز سلیمان در هر دم لشکر چندان اثر کرده که دانسته

ایذا انخواہند رسانید و وحی را منسوب بطرف مگس شهد ساختند غوک بقدر وسعت در اطفاے نار
ابراہیم سعی کرد مگر حربہ کہ دم میکرد اورا ہر جا کہ باشد باید کشت و ہدہد پیغامبر سلیمان بود ذکہ
باو یک در ین گفتہ اند کہ رافضی از مورچہ سلیمان ہم کم عقل اند یعنے او فہمیدہ بود کہ لشکریان سلیمان
از جہت اثر صحبت عامہ قصداً ایذا انخواہند رسانید ایشان در حق صحابہ پیغمبر اینقدر ہم نمے فہمند
ارشاد شد کہ باو بیزن را کہ کلان مے باشد و می آویزند باد آہنج در فارسی و در عربی جنبش
میگویند ارشاد شد پہیلی ہندی ایک نارات سندری وا پین اکیلی کہوری چہاتی لاک بنا کی
دیکہی اور کی ہور فرمود کہ فی الواقع چون با خدا شود چرا جانب دیگر نگرد ارشاد شد ؎

زاہد بیا بمیکدہ دنیاے دیگر است　　　آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور شعر بیان فرمود در جواب سائلے ارشاد شد کہ اسم یا حی حین لا حی
فی دیمومیت ملکہ و بقائہ یا حی دو صد بار شش شش بار درود اول و آخر بنا بر بیماری صعب مجرب
است ارشاد شد میکدہ عبارت از سلوک و جائیکہ از ین عالم بیخبر شوند شخصے پرسید کہ گنجفہ و
چوسر حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان چرا کہ بعضے اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود
در جامع صغیر لعن در حق شاطر و ناظر آن گفتہ لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب
سائلے فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البتہ کم خواہد شد مگر از کل کفار بازی درست است
سود وغیرہ از کفار حربی جایز زیرا کہ مال شان در حق ما مباح از جہت نقض عہد کہ ایشان مارا و ما
ایشان را دادیم چیزے رسد اگر بخوشی مثل بازی سود بدہند مضائقہ نیست باید گرفت نواب
نوازش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہنڈوی چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہنڈوی
در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہنڈوی آن قرض است کہ ساقط میشود بسبب او خطر
ملفت پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس
بازر یا بقدر زر فروختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید
اظہار کردہ دہد کہ فلان سید است بام و نیز در حدیث آمدہ کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید که بگوید من قریشی ام یا مولی یا هاشمی ام بالام ثبوت احتمال هر یکی عرض کرد
که خبگانیدن مرغ و غیره جانداران یک حکم دارد ارشاد شد که نهی کرد آنحضرت از تحریص کردن جانداران
و خبگانیدن شان کل وحوش و طیور و پروردن آنها اگرچه صحرائی باشند مضایقه نیست هر یکی
عرض کرد که آنحضرت یا صحابه پرورش کدام جانور کرده اند ارشاد شد که در حدیث ضعیف لیکن
بطریق بسیار آمده که حضرت علی عرض کردند که مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود که جفت
کبوتر پرورش کرده با آنها انس گیر و نیز بعضی آهو را پرورده اند برادر حضور انس بن مالک که کوچک
بود نغیر یعنی لال پرورش کرده بود روزیکه بمرد آنحضرت پرسید یا ابا عمیر ما فعل النغیر یعنی چه کرد
لال تو گویا تعزیت کرد و نیز در حدیث آمد که حکم فرمود که پرورش کنید کبوتران را که دفع نظر جن میکند
از فرزندان شما مگر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطبا بسیار از خواص پرورش
کبوتر نوشته اند از آن جمله دفع خفقان از تاثیر هوای پرافشان و دفع لقوه و فالج و در کتاب حیوة
الحیوان عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعض اطبا دوائی
خواص یعنی ٹوٹکه هم میگویند چنانچه مرا مرض نقرس بود تشنید در کتابی دیدم که موی سر کودک
زیاده از چهل روز و کم از شش ماه بر موضع درد بندد به میشود چنانچه کردم به شد باز فرمود که برای
رفع عشق دو سه بار تجربه رسیده یکی آنکه هر جائیکه نخ بسته میشوند برهنه شده یا پارچه بسته بطوری
نعلبد که خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر و اگر زن است با ماده ایضا برای
همین امر گل قبر مقتول ناحق که بشمشیر کشته و هنوز قصاص نشده در شربت کرده بنوشانند
ایضا برای همین امر چیچڑی یعنی کنه شتر که در عربی قراد و قمل هم گویند در آستین عاشق بندند
غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و اسپ خر را جفت کنانیدن
منع فرموده ارشاد شد که پسران حضرت علی نوزده بودند پنج کس همراه امام شهید شدند و
پسران امام حسن علیه السلام قاسم لاولد و از دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفه
رحمته الله علیه از جعفر صادق اکثر و از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شهید بسیار

روایت میکنند و شاگردانش بسیار مثل فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و عبدالله مبارک وغیره لهذا
مذهب ایشان مستقل مذهب شد واحوال ورع و کرامت شان قصه پارچه فرد خلق و گوشت‌ها
نخوردن تا هفت سال اکثر عمر در ویران شهر و قصه عورت بنجاره و قصه سگ داده از امام شافعی
بیان فرمود مریدی عرضداشت که میان محمد علی نامی بزرگی از رؤساء دیهات صوبه اله آباد بعد
قدمبوس عرض کرده اند که مارا با بزرگی اعتقادی و ارادتی بود که بیعت خواهم کرد و تبرک هم یافته
بودند لاکن نه بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسی بیعت تازه نمایم ارشاد شد
که اعتماد بران بیعت هم میتواند شد زیرا که در عوارف فرموده اند که اگر کسی گوید من مرید فلانم
و آن بزرگ گوید لا پس او مرید میشود در عکس آن لا لیکن بهتر آنست که در ظاهر هم اگر با فرزندی
یا فریدی بشرط اهلیت یا هم پیره شریک الخاندان بیعت کند مریدی عرض کرد که بیعت نیابةً
درست است ارشاد شد آری در حدیث آمده که وقتی زنهای بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت
نبود حضرت عمر را فرستاد که نیابةً بیعت گرفت خلاصه آنکه اگر مریدی و پیری جایی باشد شجره و بیعت
می تواند شد مریدی عرضداشت که مزار حضرت شاه نجم الحق جائین لدها بزبان پنجابی بمعنی بازی
کرده باشد کجا ست ارشاد شد قریب فریدآباد جانب مغرب مهنتام قصبه ایست در آنجا چشمه
ایست که آب گرم بسیار میباشد معبد هنودان است مریدی عرضداشت که تحقیق اسم علو دینوری
چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام و فتح واو و بفتح دال مهمله و سکون یا بمعنی
بزرگ در عرب اکثر میگویند و هر که بزرگ می انگارند بهمین القاب او را می دهند و دینور قصبه
ایست در عراق عرب مریدی عرض کرد . اختلاف علما رحمة
چه معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آمده چنانچه روزی شخصی قسم
خورده بود که در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود که تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
فرمود چهل سال و حضرت عثمان فرمود شش ماه حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس . گردید
از آنحضرت نقل کرد آنحضرت همه را طلبیده استفسار فرمود هر چهار بزرگوار بر قول خود آیة کلام الله را

دلیل آوردند آنحضرت فرمود که اختلاف امتی رحمة در روز هم چنین فرموده بود تو اختلاف صحابی
رحمة یعنی اختلاف که از قرآن و حدیث ناشی و آرد در رحمت باین معنی که اگر بقول یکی هم عمل کند مواخذه
نیست و دایره وسیع شد مریدی عرض کرد که اگر حنفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالی مفصل نگاشته ام مریدی عرض کرد که معلوم میگردد
او تعالی را محض بندگی منظور است نه هیچو حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
که تاثیر عمل همون طور میشود مریدی عرض کرد که آوند مسی و برنجی وغیره در استعمال یک حکم دارد
ارشاد شد درست است اما در مسی برای محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود و لهذا مکروه
گویند و در برنج برای مشابهت هنودان اگر قلعی نباشد و نیز در امور یکه در آنملک محض مخصوص باشند
چنانچه تهالی ذلوته خلاف کثوره که سفه ها بدست میدارند تخصیص هنودان نمایند یا سلیچی و آفتابه
مستعمل ارشاد شد که دوغ چهاچهه را و قرات یعنی فهی را گویند عربی آن رائب دور
اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در غم پیشیان و او قات پیشینیان برکت
سیاره چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تصانیف کثیره بوداو قاتش حساب
کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است دوازده[۱۲] ورق هر روز افتاده پس یکی حج کرد و
حفظ قرآن و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله عزیزیه تصنیف شاه عبدالعزیز شکر
بار خوش رساله است و نیز رساله علیه هم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن طاهر کتاب مفتاح الفیض
در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد عالمی که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
علم است و تصنیف آن مردمان سابق و تصنیفش درین است تصنیف شده عالمی پرسید که این چهارده
علم که میگویند فرمود باعتبار تحصیل است تخصص عرض کرده که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
جا یعنی هند رواج یافته پس ازین رواج جایز شد یا نه ارشاد شد که شد مکر کراهیت باقیماند مگر
آنگاه که بالکل باشد خواه هندی یا فارسی یا عربی اگر قدرے بعد نثر بخواند مضایقه ندارد و هر یکی

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ و افیون چه باشد ارشاد شد دو قسم
است یکی آنکه هرگز مالک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز ملک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن
آن بلکه خریدن آن جایز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه ملک میشود مثل قمار یا اجرت مزامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جایز است در حدیث آمده که مثل این مال را یا عوض کند اگرچه قلیلی باشد یا اسپ
را و خادم را یا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان میدانند که ایشان نمیخورند لهذا
چنین چیزها نمی فرستند مگر روزی مداری نام شخصی که نساء رامی پرورد و کسب میکنانید از رقص
وغیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم
که بعضی از اقربا قریبه که شیعه غالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثنا ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا انقاص شده لیکن [illegible] از من که حال من
میدانند بلکه از برادر و برادر زاده [illegible] من مریدی عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعی
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
والا خیر خورد مریدی عرض کرد که حال ضعیف الاعتقادان شیعی از دیگران بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر سب و شتم نمیکنند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسروی نمی اند
سنک چنین جوهری باکی سنک چنین جوهری باکی سنکه چنین جوهر یا کی الصفات قلت لها هالک زوج
بعرس قالت بالی ارشاد شد که فواید الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هر چند خسرو
هم ملفوظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشایخ کبار بزرگ شد جابجا
خلفا ایش شدند مثل اخی سراج و نصیر الدین مریدی عرض کرد فاتحه [illegible] خرمهره بنام همین نصیر الدین
میشود ارشاد شد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر قدما
صوفیه عاید میگردد باب آداب سماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدما چشتیه با آلات مزامیر شنیده اند چنانچه سلطان المشایخ که مشغوف با سماع بود و میفرمودند
هر که مزامیر بشنود در محفل من نه آمده باشد مگر شیخ عبد القدوس که در حلت مزامیر رساله ها نوشته دلیل بسیار

شنیده مرتبه عرضکرد که تعداد کنیزگان مباحه تا کجاست و کنیزک مباحه چگونه بدست می آید
ارشاد شد آن را حدی نیست و کنیزک و دیگر املاک از سه وجه میشود یا خرید یا هبه یا میراث
صورت کنیزک مباحه چند است اوّل آنکه دران هیچ شکی نیست وقتیکه مسلمانان بکفار حربی
جهاد نمایند غلام و کنیزک و مال منال ایشان بدست آید حلال تمتع بآن کنیزک جائز دیگر آنکه کفار
حربی بخوشی مملوکه خود را فروشند چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند ایشان هم بی شبهه درست است
سیوم آنکه در میان کودکان خود را فروشند نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
سبب بندگی کفر را میدانند لهذا حکم بجواز مینماید و حنفی علت رقیت حربیت میدانند لهذا منع مینماید
چهارم بیع مخمصه مثل قحط و تقاضای سخت اگر ذمی باشد یا مسلم بفروشد این مسئله مختلف فیه
است و صحیح همین که غیر درست است فتوی برین است قسمی دیگر هم فرمودند نباید و نیز فرمودند وقت
خریدن نیت کرده باشد یا نه مریدی عرضکرد چنانچه ملک مهر کنیز میشود همچنین ملک زن غلام
حکم او چیست ارشاد شد غلام بمجرد خریدن فرزند و محرم میشود و تمتع با او غیر جائز ارشاد شد
طعام فاتحه شیخ سدو نباید خورد از ین جهت که بطور بهوگ میکنند بخوف ایذا رسانیدن اگر مسلمان
فهمیده فاتحه کنند فاتحه مضایقه نیست او را جن قرار میدهند مریدی عرض کرد بعض جا بنابر
بعض احتیاط بخیال آنکه با فلان بزرگ آشتی داشت چیزی پخته یا خام نیاز مینهند ارشاد
شد نباید مگر فاتحه اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که بیجا باید شخصی سوال کرد
که بعضی هنودان که مسلمان گشته اند فاتحه بزرگان خود که در اسلام شان شبهه است میکنند
باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به تحقیق بداند مضایقه نیست والا نکند یا بگوید که بشرط اسلام
ارشاد شد حرام کاران را جای دادن اگرچه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکروه است
ارشاد شد اجرت کار خورد مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویذ نویسی
در قیبه ها اجرت آن حلال است چنانچه در حدیث آمده که جائی صحابه رفته بودند در آنجا کسی جنی
بود مسلط غیر الشان شنیده پرسیدند از نزد محمد پیغمبر مشهور می آئید اگر توانید فکر این کنید ایشان

گفتندکه مردم دعوت ما میکنانند شما نکردید اگر چیزے قبول کنید مضایقه نیست الغرض در سه
روز فاتحه خوانندند او را صحت شد سے بز نزد پیغمبر آورد دید آنحضرت حلال گفت چنانچه بز پائے خاص
آنها یکے خود هم گرفت و تناول فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قران و اذان و نماز
جنازه حرام است باز بار ارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارید اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
و اجرت کار حرام مثل اجرت مزامیر و غیره حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است همچنین
حال رشوت آنرا ادا برائے کارے حاکم مثل بخشی برائے نوکر داشتن یا جدا مثل حکم برائے حکم درین
چنین صورتها نباید گرفت عریضه عرض کرد که حال مبلغهائے کشنری و وکالت چیست فرمود که
از جهت گرفتن از یک کس حکم شد والا حلال بود شخصے فاضلے حدیثے صحیح کرد خلاصه آنکه
چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی نبع و در هندی
کانجی که بطرف مشرق بسیار می سازند درست است همچو شراب که از نمک انداختن و در آفتاب
نهادن ظاهر میشود نزد ابی حنیفه مگر نزد شافعی درست نیست چرا که چیزے نجس باشد باز اثر نجاست
از و می رود در تذکره ارشاد شد روزے جد من را که شیخ عبد الرحیم نام داشتند و بسیار قوی
التوجه کشف صحیح داشت یاران سنگے را که از نمک هندی زیاده بود اراده بطرف خود کشیدن کشش
کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده یکوجب بطرف ایشان شده بود و نیز روزے شاه گل صاحب
باراده سه حاجت نزد بادشاه عالمگیر آمده بودند چیزے تحفه آنملک هم برائے جدم آورده چون
معتقد جدم بسیار بودند و ایشان هم بسبب صاحبزادگی ادب بسیار میکردند گفتند ببینید اگر شدنی
باشد بگوییم والا درخواست نه نمائیم مگر اول امتحان است که نام چیزها که برائے شما آورده ام اظهار سازید
بعد قدرے تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند و در پارچه دوزیه بسته شاه صاحب
موصوف گفتند که همه صحیح است مگر احوال بستنی غیر درست ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در
در بستنی دوزیه بود احوالش از خادم پرسیدند عرضداشت که وقت شب چون رومال نو طلب شده
بود همون بستنی سابق فرستادم و دیگر بستم اینقدر غلطی هم روا نداشتند باز ارشاد شد که از

شاگردان من دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الٰهی بخش زنده‌اند و قمر علی در
کلکته لیکن شغل این گذاشته در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی رفیع الدین
در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید سوای آن محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
حضرت والد ماجد از هر ایک فن شخصی طیار کرده بودند طالب هر فن را بوی می سپردند و خود مشغول
معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبه هرچه بکشف می رسید می نگاشتند بعض
هم کم میشد تند عمر شریف یعنی شصت یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت و در بیست هم
محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه ولی الله چهارم شوال و چهارشنبه سنه ۱۱۱۴ هجری بود تاریخ وفات
او بود انا امام اعظم دین و دیگری ہائے دل روزگار رفت بست هم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
دوازدهم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در آخر و در خواهد شد مریدی عرض کرد که خواه همین ایشان باشند یا
خوارج باز آیند ارشاد شد غالب که همین ایشان باشند چراکه در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفر می
پاید لیکن با ظلم نمی پاید آنحضرت روزی فرمودند که ای مسلمانان اهل فارس یکبار و دو بار یعنی مقابله
با شما خواهند کرد و گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگری مقابله
خواهند کرد قوم بعد قوم چراکه اینها صابر اند و آهسته آهسته عمل مینمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
را حضرت مهدی موعود خواهند گشت باید دید که کی شود چه قدر زمانه بسر میرود ارشاد شد که نبیره
هلاکو چنگیزخان از خود مسلمان گشت چنانچه آنروز سه لکه آدم اسلام قبول نمود شخصی عرض کرد
که فلان شاهزاده قدمبوس عرض کرد او را عرض چه بایست اگر ناچار چه هم میدارد و پاجامه تخیر
بیگردد حکم نمازش چه ارشاد شد بخواند شخصی عرض کرد که بعض یوم بعد دو چهار روز
چنان اتفاق می افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمی ماند
بیک وقت نماز هر چه خواهد بخواند مریدی شخصی را که استدعای بیعت موافق معمول جهلا
که سوی خاندان خود بیعت نه نمایند داشت پیش حضرت با جمعی دیگر برای بیعت برد ارشاد
شد که از همون مرید بیعت نماید که عین از من است چون آن مرید مبالغه کمال کرد بعد

بیعت تربیت و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و ہمہ ہا را کہ اشتیاق اقارب و عشایر خود را از ذکور و اناث
برائے بیعت بیان کردند فرمود کہ از فلان مرید کہ قریب جوار ہست بیعت نمائید گویا از من ہست چنانچہ
بعضے از اینہا آمدہ از مرید ندکور گفتند کہ سپرد شما شدہ ایم رفتن خواہد شد. ارشاد فرمود کہ فی الحقیقت
بیعت از رسول اللہ بلکہ خدا ہست ہمہ نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
بتقریب عرس برادر مولوی عبد القادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیرہا تشریف فرما شد. اول پیادہ
رفت باوجود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سوارہ آمد و قبور پیران را کہ جد و پدر ہم بودند از دست
بوسید و بعد فراغ قرآن و فاتحہ خوش آوازے را فرمود کہ چیزے از مثنوی مولوی روم بخواند قصہ
صدر جہان بخواند مریدے را وجد در گرفت و دیگر مریدان و خلفا ہم متاثر بودند چنانچہ نعرہ زد و قریب
افتادن بود پیش خود طلبیدہ توجہ سپید و آن مرید سر بر زانو نہاد میگریست چنانچہ بر سر و تاج آن
مرید قطرات اشک و لعاب دہن ہم چکید و آن تاج را آن مرید تبرکا نگہ داشت بعد از آن آن مرید درخواست
کرد کہ حضرت درین وقت دعا فرمایند کہ او تعالی آن مرید را محبت پیر با حسن وجہ نصیب کند و آنچہ دادہ
ترقی بخشد دعا فرمود کہ ترا و ما را فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
کہ معجزہ و کرامت ہر دو از ولی و نبی میشود چنانچہ اکثر معجزہ آنحضرت کہ مشہور اند کرامت اند معجزہ آنکہ بنا بر
تحدی واقع شود و الا کرامت چنانچہ از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزہ بوقوع آمدہ اند بحد تواتر
رسیدہ از اینہا قصہ جوگی جیپال نامی معجزہ شد کہ نبی الہند میگفتند و اکثر ہنود معتقد شدند معجزہ
آنکہ بعانہ مومنان واقعہ شود چنانچہ قصہ صاحب اوراد مسبعات عشر مشہور است و نیز در عجائب
و نوادر حدیث آمدہ کہ از خضر علیہ السلام مرویست باز فرمود کہ عجائب و غرائب خدائے از حد زیادہ
است در حدیث آمدہ کہ بعضے مومن دعاہا میکنند و فرشتگان سفارش مینمایند حکم مے شود کہ لیسما کم
لیکن نمیخواہم کہ مدعا او حاصل شود تا دعا کردہ باشد چنانچہ مولوی روم باوجود کہ تمام مثنوی جواہر نفیسہ
است لکہ روپیہ را شعر است شعر ور کند رو لطف او شد بیشتر بہر تقریب سخن بار دگر
دزین آشنا شخصے از معنی دو بیت بشکل مثنوی مثنوی ہمچو سبزہ بارہا روئیدہ ام

هفت صد هفتاد قالب دیده ام   کور کورانه مردود کربلا   تا نیفتی چون حسین اندر بلا   پرسید ارشاد شد
قلیبرائے آنست که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیفتی اندها دهند مرد فرمود که اهل تناسخ
میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میروند نمیگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
به بین که از نطفه و علقه وغیره چها چها شده باز فرمود که اوّل غذا از چه بود برنج یا گندم و همچنین گوشت
وغیره و اد شان را غذا از چه وجه باز فرمود   که گندم سبزه شد و سبزه باز گندم میشود و باز
فرمود همه اولیا را بسط دست میدهد که حقیقت خود را معاین میشوند پس از ان انخالات را دیده میشود
بلکه انخالات خود میگوید باز فرمود سخنی دیگر هم است تحقیق صوفیه را حالی میشود که آنرا انقطاع انانیت میے
گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس انخال یعنی آن ذات بے مثال خود بخود میگوید که من
انم که بچندین حال شده ام میشوم و ظهورات متنوعه دارم ارشاد شد وقتیکه مرزا مظهر نکاح کرده
بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند   تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم
تا طاقت تیمار و بیمار نداریم   در جواب   سایلی ارشاد کرد که خضاب سرخ آنحضرت هم گاہے
کرده بودند اگرچه در ریش مبارک زیاده از بست مو سفید نشده بودند والی بکر هم کرده مگر سرخ
و این خضاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرخ باشد و نهی خضاب سیاه در حدیث آمده مگر حضرت
امام حسن علیه السلام خضاب سیاه کرده   بعضے گفته اند آن حضرت را حدیث نهی معلوم نبود بعضے
گفته اند که بنا بر عورات میکرد و انهم مثل جنگ و رعب کافران جائز مے تواند بود باز فرمود در حدیث
آمده که سرافیل دو سه بار آنحضرت پوشیده ولسانا را حکم کرد و لپسند فرمود صحیح است در تذکره ۔
ارشاد شد   گرهمی بر طرف کوهسار آ   تو بدام اخدا نگهدار آ   ارشاد شد
که گلستان انرا گویند گلهائے هر قسم باشند و بوستان آنکه گلهای قابل بو باشند و باغ آنکه درختهای
کلان باشند و در جواب سایلی ارشاد شد که ابر چند قسم است یکی دران اجزائے ارضی زیاده مے
باشند و انرا ابر دم کوهی میگویند و میخورند حلال است انرا ابر مرده هم میگویند وقته تابے ابر عجیب اند میگویند
گاه را میخورند و گاهی هم میکنند باز فرمود   تند و بر شور و سیه ست کهسار آمده میکشان مرده که آید بسیار آمد

وبعض جاها چنان سنت که بی ابر بارش میشود ناگاه نشسته اند و پارچه تر شد در جواب سائلی
ارشاد شد که جن و جنت و مجنون از یک ماده مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
عقل او را پوشند و بنظر نمی آیند و درختان باهم که زمین را از سایه پوشانند در جواب سائلی
ارشاد نشد که اشعار عجمیه تا مدتی میگفتند حالا از بیست و پنج سال متروک است تصنیف عربیه
آنست که مجتبیه بعلوم نشود چنانچه دو خاندان ما همچنین شده باز فرمود که مثل والد ما جد شخصی
بکم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر ضبط اوقات چنانچه بعد اشراق که می نشست تا دو پهر زانو
بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداختند بزرگی عرض کرد که شکل جد ما جد آنحضرت
در خواب دیده ام مثل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابه جد خود شده ام باز فرمود در لغت اکثر شعر ها
گفته ام و هر دو قصیده خمرائیه و بائیه والد ماجد را مخمس کرده ام یعنی سه مصرعه جدید ذکر بیاید
مجنون شد فرمود انشا کرده بودم ؎ زناز که طبع غیر از خود نما نهان آید دریده ادیدم که دم بی هر با شد
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه تفسیر مودند الا گاه گاه و من همچنین بگر اشعار فارسی را مولف
کردم نزد من هستند شکر میشود فیض سحر را که بی بهار گل میشود چراغ چو صبح از افق مید حسب تذکره فرمود
که عم من در طب مهارت کمال داشتند روزے در خواب دیدند شخصے میگوید که خدا بیمار است دوا
کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم دوا نکردی
و گرسنه شدم و تشنه شدم و عریان شدم آب و طعام و جامه ندادی بنده گوید خدایا تو منزه هی فرمود
که فلان بنده من بیمار بوده گرسنه بود گویا من بودم مریدی عرض کرد که در حق خصوص بندگان
یا عموم ارشاد شد واجب الرحم همه اند لیکن خوب خاص هم می آیند درین ضمن فرمود
هر چند که والد ماجد ما را انبا بر دوا و طبابت بسبب مصلحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی در وقت طفلی بیمار بودم حکیمے تداوی میکرد به شدم والد ماجد انرا حکم فرمودند
که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعائے کنم هر چند خلاف وضع شریعت بود لیکن فرمودند عرض
کرد که نوکر شدم در همون هنگام بلکه شب صد روپیه را معه سواری بتعیناتی نوکر شد چون آمده عرض

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر اکتفا کردید شیخ بنا بر
نام فرزند خود آمده شیرینی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری و قصه سگ شهید
شدن بیان کرده شعر خواند مصرع. سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
مریدی عرض کرد که همین روح نفخت فیه من روحی در جانوران هم باشد فرمودند لیکن همه
در ایشان هم باشد از توجه بزرگان روح حقیقی دران سرایت نماید چنانچه قصه های خران برداری
جانداران مشهور است و سگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گرد اگرد او گردی نشستند شاید استفاده
میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای تسمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگرچه ما در
آن نمیکنیم پس قصه زبانی خلیفه پدر خود و دیگران عاشق شدن شتر بر زنی و زوج جاهل او کشتنش و
در دولتش پیر خانه اش بیان فرمود پس در جواب مریدی فرمود که در هر شی معلوم میشود که روح
حقیقی هست مگر بکمال ضعف بسبب توجه بزرگی قوی میگردد پس فرمود قریب تواتر رسیده
که روزی مردم میان رویت هلال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میدانند
و قصه هدهد و مور حضرت سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بعد مدفن
شاه نقشبند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان المشایخ نگر فرق همت است و بخارا هم
شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بوعلی قلندر آن هنگام که در دهلی بود
مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع بشیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بروز
پای شهر آویزان ساخت میگویند جوق جوق مگسی بیرون شدند لیکن در شهر وبا عظیم شد چنانچه
شیخ هم از شهر بعد این واقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
الکه و پرمیشر و دیگر چند اسما را یاد کرد بعد ازان آن شخص گفت که اگر یا مردم بگوییم فرمود چه مضایقه
مریدی عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر معنی نامهای که در شرع شریف آمده میباید
گفت چنانچه خدا و جهان آفرین و در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

بصفات کمال باشد در اہل لغت مضایقہ نیست مریدی عرض کرد ارباب صوفیہ عنقای مغرب
وغیرہ دیدہ بسیار نامہا نہادہ اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیزہائے کہ
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی مزج بعض نمایند ازان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم وغیرہ بسیار ضرور می افتد چون تسخیر شیر مثلا مریخ چون در
اسد طالع باشد دران زمان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا وغیرہ را طلسم
گویند علم نجوم و علم حال زین ضرور است پس از جہت رعایت نجوم و اوقات معین و شکل معین مے
شناسد بیننده و داننده وچون قوائے ارضی را با قوای ارضی بیامیزند انرا نیرنج گویند چنانچہ جانوران
چارپائی کہ کہٹمل باشد برائے دفع اوہا اگر پایہا دہتورہ را گولی بستہ در روغن چراغ انداختہ روشن
کنند بمیرند یا بیرون روند با امتحان آمدہ ذخیرہ اسکندریہ در طلسم عظیم کتابست اگر امتحان طلسم کردہ شود
و امتحان نیرنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشند چون بیامیزند عرض حاصل شود سحر سہ قسم اند
اول آنکہ تسخیر روحانیات کواکب دعوات آنہا و صناعات ہیاکل علم دعوت ہمین بود دعوت ہر
یک از مریخ و زہرہ جدا است و دخنہ ہر یک ہم جدا در بعضے گوگل و بعضے لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر انہا منع اند قریب بشرک دیگر سحر ہندی است تسخیر بیر عبارت از
روح مردگانست کہ اینجا آمدہ کیفیات آنجا بردہ مگر مردہ قوی القلب شرارت پیشہ خباثت اندیشہ
تیز و تندان بخوانند تا مہائے شیاطین و افسونہا دادن بہوگ از قبیل خوشبو و طعام وغیرہ کہ شیاطین
بزور تابع خود بعضے ارواح خبیثہ را اکثر انہا کہ با جانوران خبیث و بچہ بہو بچہ وغیرہ مناسبے تمام دارند
کشیدہ میکنند و نیز بیر ملیسازند یعنے استخوان صلب مردہ را آوردہ افسونہا میخوانند حاضر شدہ
پس بہوگ میدہند تابع میگردد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق افضل و باعتبار دوام ہمون افضل
باشد بشدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب و کشتن آدم کہ موٹھہ میگویند تعلق اینہمین
است قسم سیوم آنکہ از اضعف از ہر دو در تاثیر بگر در جاہای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویزات وغیرہ چیز دیگر است ہنود ہم از ما مردم آموختہ اند شنیدہ ہم از قسم سحر است ؛ ؛ ؛

قسم پنجم که نادر الوجود است سحر جاملی حقیقتش آنکه شخص قوی التاثیر در نفس طالب ملکه یعنی
قوتی پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند بظلمت و خباثت مقرون باشد
و قوتی که در وی حادث شده قوت خبیثه مظلمه باشد و لازم جوهر ذات گردد که بهیچ طاعت مبدل
بنورانیت و طهارت نگردد و این سحر ماخوذ از هاروت و ماروت در آنها قوت خبیثه ملعونه پیدا شده
بود هر که میخواستند القاء میکردند آخر آنها را نجات خواهد شد مگر نمونه ورد این موجود که در فارسی نظر
گفتار نامند هر چند خباثت ظلمت بسیار دارد مگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصطلاح قسم
اول از سحر دعوت اسماء الهیت که مناسبت با مطالب جزئیه دارند و شرائط و ترک حیوانات درین
دعوت گاهی تسخیر روحانیات کواکب نیز می آمیزند لیکن فرق در آن تسخیر و درین تسخیر آنست که در آن تسخیر
التجا بارواح کواکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق سبحانه است و اسماء او تعالی و بزور آن اسما حکمرانی بر ارواح کواکب
کردن دانان باید خواستن آری مناسبت آن اسماء آن دعوت بروحانیات بعضی کواکب دریافتن
و در شرائط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب نشستن و خواندن
در کار میباشد نمونه تسخیر ادریسی و اصلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت اسما با موکلات است و
تسخیر جن بواسطه آن اسماء درین جا هم فرق در میان تسخیرین همان است و این تسخیر مشابه تسخیر
تیلا نست چنانچه آن نمونه از تسخیر ادریسی اصلاح قسم ثالث نقوش اعداد اسماء و آیات یا پر کردن مربعات
و مثلثات حرفی و عددی مناسبت اسماء و آیات با مطالب آمیختن و بعضی قوات ارجینه مثل قند
و آن نقوش مخصوص از باب تسخیرات هم درین شامل است و اصلاح قسم چهارم توسل بارواح انبیاء و
اولیاء و ائمه اهل بیت علیهم که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت و ائمه مستمره لازمه که سبب
آن تصرف در عالم از قبیل سلب امراض و تسکین اوجاع و تسخیر جمادات و حیوانات و درین امر استمداد از
ارواح طیبه و فاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آخر شب مجرب است و گاهی
این استفاده از شخص زنده هم میباشد و امروز این معنی کالمعدوم است و از قسم که درین روزها
فیضان این قوت از آنها مجرب معمول هست پنج روح مبارک اند اول روح رسول دوم روح حضرت

مرتضی علی و سوم روح حضرت غوث الاعظم چهارم روح حضرت بهاء الدین نقشبند پنجم روح حضرت
معین الدین چشتی درین اثنا فرمود شخصے را دیده ام یا نجم الدین کبرا در ارسوخ شده بود بارها
تجربه شد مرید والد ماجد در سلسله کبرویه بود از خلیفه پرسید که حال شما چگونه است عرض کرد که تجلیات
زیاده شد چنانچه تمام بدن منقی میگردد ارشاد شد که بنا بر روح مرده بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت است و در شادی وغیره بنا بر غرض دیگر بجاهاے دیگر جاے در شبرات وغیره روشنی
نباید کرد که فعل هذا ما خوذ از مشرکین است در جواب سایل ارشاد شد که نزدیک ابی حنیفه در
موسم طویل وقت عصر در چهار و نیم گهڑی روز باقی مانده و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف از شش
گهڑی میشود ارشاد شد که بالفعل در مکه بنای سلطان مراد شاه روم که در سنه یکهزار و شانزده کرده
درست است در جواب سایلی ارشاد شد که بر خرجینی که در و کلام الله باشد سوار شدن جایز است اما
احتیاط کند که حمل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زیر سر نهادن نیز براے حفاظت جایز است
نزد ابی حنیفه در تذکره ارشاد شد که از بالای مناره قطب صاحب که هفت منزل بود حالا هم شش
باقی است فقیرے همیشه می جست و صفتے میکرد که جامه اش که بسیار دراز و گهیر دار بود بهوا معلق
شد و نیز کمال زیرکی میکرد که هر که روپیه باو می نمود که براے روپیه می جست در میان خلایق که تحویلی
ممتاز نمی شدند همون کس را میگرفت چنانچه بچشم خود دیده ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
للمجنون فنون در کشمیر دیوانه بود هر کرا میدید و قابل مے فهمید میگفت بیائید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینید علی و معاویه در جنگ اند صلح نمایم دیوانه آمد و گفت یا حضرت الله حویلی
ارشاد کرد بمن بدهید مردم خواستند که او را توبیخ نمایند فرمود که اے این حویلی همراه قلعه بادشاه
است هرگاه تو قلعه خواهی گرفت حویلی هم خواهیم داد گفت سال آینده قلعه خواهم گرفت فرمود خیر
پس گفت یکسال کجا مانم فرمود بر مناره جامع مسجد که بلند ترین جاهاست پس استغفار کرد ارشاد
شد که در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئله فرمود که مطابق شافعی بر آمد ارشاد شد
که شبے در مسجد جامع شمار کرده بودم که سی و پنج جا تراویح مع الجماعت حفاظ میخواندند چون وقت

ماه رمضان بسبب تقویم وغیره مشتبه بود مردم برائے پرسش مسئله می آمدند و رد و قدح بسیار می شد
ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع دیدن عام فقها حکم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
که شخصی از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانی عرض
کرد آرے پس آنحضرت فرمود منادی بکنید که فردا روزه دارند علما تاویل میکنند که در ابر رؤیت یک
شخص کافیست اگرچه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بست
و بست و پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر دانند و باز فرمود جابجا مردم دیده آنرا روزه باید
داشت باز فرمود حالا کرامت حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
و عید الضحی می باشد جائے همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
شب برخواهد آمد و دیج هنود هم قطعاً هنود هرگز کسے تجویز این امر نیکرد دیگر ماه را دیدند در جواب
سائلی ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد وتر اگر عمداً خواند مکروه است والا و کلام الله بهر دو طور
درست ارشاد شد نبیره زاده خاندوران خان یعنی دختر صمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف خرج نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
حکم جاریست یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت استطاعت
آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس دوای کسر الشهوت بخورد و هیچ صوم مگر مبطل
شهوت بود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوٰة و اگر غنی باشد و میداند که تلاف حق زن خواهد شد یا
برائی قصد ایذائے زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
مشغول است و گمان غالب وی است اگر نکاح خواهد کرد درین چیز یا قصور خواهد شد پس مکروه است
و اگر زنی در نکاح دارد و مقدور زاید دارد و اوش مایل به تفنن است و در تجدید نکاح توقع دارد و
اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهم کرد و میلان تام
بیکجانب نخواهم نمود پس مباح است اگر دوم سیوم چهارم کند مختار و اگر زنی باشد بیوه و والی وارث

رؤیت هلال ماه رمضان

فایده صدق گفتن

ندارد که قیام شبقه او تواند نمود و این کس اورا در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته
تعهد خوراک و پوشاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بمزاولت کار یا مس و تقبیل
بشهوت بلذت نا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد
بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که دزدی بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوای
خانه بادشاه چیزی نه دزدد و بوقت فرصت بربام بادشاه رفت دید که بیدار است و با زن خود گفتگو
میکند درین میان زنش سخن کدخدائی دختر بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد و پیش ننگ
دارم لهذا می خواهم که بباد شاه دین دهم زنش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسیکه یکسال
تکبیر اولش فوت نکند الا بعذر علی الصبح صایح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصداً

نقل شاه [illegible]

در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوای دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر اولش
فوت نشده باشد بادشاه از ان طرف گذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم و تکریم بسیند
کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصه خود بیان کرده و قبول نکرد باز فرمود
نیت همیشه گردان میباشد لهذا گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشاء الله تعالی درست خواهد
شد پس قصه حضرات احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فرد دران را منسلک
ساخته فرو میداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از
مریدهم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چند کسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن چنانچه
و کرامت هم باذن الله و شهر صاحب و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت
کذائی ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر را

نقل شاه بهیکه

توفیق گویند و برعکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیر خود شده بودند و زنی
پیر شان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذاشته بجای بدعو گشته بود چون طعام اقسام در آنجا بود
شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقراء گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد اهل و
عیال خود گفت چون شما بدین حالت گذاشته بودم طعام بحلق من نمی رفت طعام بسیار فلان فقیر می آورد دانستم که شما

فرستاده باشند لشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده تنخواه کرده
فرمود بر دکارت ساختم ازان باز فضل الهی بکار او شد که پادشاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و
فی الواقع مرد صاحب کمال بود رونق سوای جهان بکمال حشم و خدم میگذشت عموم بنده در
جرگه ناشماران دو دنیاداران مصافحه شاه صاحب نمی زند هر دو دست شاه گرفته پرسید و زر دراگرفتم
واحوال حسب نسب مکرر استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبدالرحیم فرمود زر دراگرفتم
ارشاد شد که مجنون عاشق لیلی شعر خوب میگفت درحالت جنون میگوید من نماز میکنم چون
یاد لیلی می آید معلوم میکنم که چند رکعت گذارده ام مرد مسلمان بود لیلی هم مسلمه هر دو از یک قبیله یعنی
عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات که وغیره غلط میگویند اگرچه بصحبت نرسیده
لیکن عند السوال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه خوانده فرمود شیعی بود که هرگاه چنین شعر میخواند
میگفت امروز روزه را شکسته کرده ام ارشاد شد که سابق سکه صورت بادشاه میکنند اول در اسلام سکه
کرد از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که مهر ام حبیبه دو هزار و دو صد و چند روپیه
بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت بثبوت نرسیده و معمول خاندان من دو هزار روپیه بود چراکه قدری
از ان وقت کمتر باشد و اصل مهر مثل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت نکاح دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده
بود که مثلها ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تاریخ سیوم عرس حضرت فاطمه و در شانز
دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی بتاریخ نوزدهم زخمی شدند و در شب بست یکم رحلت فرموده
عرس نصیر الدین چراغ دهلی بروز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فنی که چهار پشت منقضی
میگردند فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت یوسف چهار پشت نبی بود تعریف او درین امر بسیار آمده
بنا بر تصدیق مریدی فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر بیکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از
معین الدین تا نصیر الدین اگرچه رنگ مختلف داشت لیکن در جمعیت خلق و شهره و قوت حالات
بیکطور مانده این امر نادر است در هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل نواب وزیر هنوز
سوار اتحر نگشته اگرچه دار الرفض است تجربه رسیده که عمل الشان بسیار بی برکت است لیکن از

حال لیلی و مجنون که هر دو مسلمان بودند

ذکر مهر ازواج مطهرات

اعراس حضرات

ذکر عرس کلان

فضیلت سلسله

انگریزان مگر عقیدۂ لتذکره مولانا عبد العلی و طلب آصف الدوله وغیره ارشاد شد که اکر
بار اغازی الدین حیدر بالا منصب و جاگیر بطلبد بروم بشرطیکه متعرض نشوم انشاء الله العزیز خلقے
راهدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنے تقاریر نو کنم مقبول همه باشود و فرقهٔ گردند و دین
حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالا می هراسم مگر همینکه در صورت شهادت برائے
کاریکه منظور است فوت گردد بتقریبے ارشاد شد که در حویلی خان دوران خان که مشهور به
کالا محل است بعد خرابی شهر کهنه من بعد من هم چندے قیام کرده بودم دران اجنه بودند و
بسا کسان ایذا میرسانیدند چنانچه بامن ملاقی شدند گفتم که اگر شما مارا و اتباع ما را ایذا نخواهید داد
من هم بشما کاری ندارم و الا خیر حضور نخواهم کرد از ان باز چندان ایذائے ندادند مگر یک مرد
ولایتی را بسیار ایذا داده بودند مگر نواب نجابت علی خان که در عمل انگریز خریده عجب کارے
کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر شان آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب اینها کنند
چند بار همین کردند آخر گذاشتند در تقریبی ارشاد شد که از آب کم خوردن مردم زبان آور
میباشد چنانچه سنائی گفته شعر ذهن هندی و نطق اعرابی بود از کم خوری و کم آبی
تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صد یقیست و از کتاب و معلوم میشود که بسیار
عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر فنے میباشد چنانچه ذهن هنود در فن حساب
خوب است و ذهن اهل فرنگ در صنعت ید و صنائع جزویه و ریاضیات خوب است اگرچه دقائق منطقیه
و الهیات و طبعیات کم میفهمند الا ماشاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یهودی در ملک اصفهان
و مشهد بسیار اند و در عرب هم میباشند ارشاد شد ارسطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در
فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق پیغمبر ما در حق پیغمبر خود شاید که سیئے
باهم گفته بود برائی ناقصانست نه برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مرد که محض طبیب
بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لهجه افغانان بدهست و الالسان شان از هندی
و فارسی برآمده تینگ پروانه را و دیوا چراغ را و ڈوڈی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هند و

ولایت است با آن هم همچنان دستور همه جا همین است بحسب تذکره ارشاد شد که فرا بیدل را خوب
مضمون در تعریف انبه بدست آمده ع تا انبه نمو بباغ اثمار آورد   اسرار قدم جمله باظهار آورد
اصل دو شجر حقیقت نمود مولا گل کرد و انبیا بار آورد   فرمود حکما گفته اند دو میوه است که هر سه
حاسه لذت پذیر میشوند سیب ولایت و انبه در هند که چشم از رنگ مشام از بو و زبان از ذائقه ۔
ارشاد شد اصول چند موا است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
کفو درین ملک فقط نسب است و در ولایت حرفه هم میگیرند ارشاد شد اگرچه اهل ولایت کنیز
زادگی را عار نمیدانند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد نواب سعادتخان
که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصادره ازطهماس وکیل سخن بیغرضی شنید غیرت
را کار کرده زهر خورده مرده بود و سید بود و همشیر زاده اش منصور علیخان مغل بود در ولایت مغلان
به تعلق تمام از سادات دختر میخواهند و ایشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار ام در انجا سادات
میشوند دختران خود مشغول سید هند ارشاد شد کسے خوش گفته ع کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت ؛ ذرع ثلثش زر است و ثلث دیگر هم زر است ؛ چراکه در عربی عین زر
را میگویند چون در هنگام مشی با نواب فیض محمد خان وغیره امرا ملاقی میگشت و اکثر از سواری
فرود آمده مصافحه می نمودند و بعضے مشایعت هم میکردند و سوار نمی شدند فرمود ازین مرض که
باعث مشی است تکلیف بنسبت دیگر امراض زیاده می یابم باز فرمود ؛ ؛ شعر

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق   او بصحرا رفت و من در کوچها رسوا شدیم

باز فرمود هرچه رضای اوست بهتر اشعار خسرو ع چون طمع خواهد ز من سلطان دین ؛
خاک بر فرق قناعت بعد ازین   حضرت علی کنف دین مے داد   جنت عدن است که آباد باد
هست چون ذات ارم اندر صفات   حرسها الله عن الحادثات   گر شنود قصه این بوستان
ملک شود وسطایف هندوستان   قبه اسلام شده در جهان   بسته او قبهٔ هفت آسمان
ساکن او جمله بزرگان دین   گوشه بگوشه همه ارکان دین   مسجد او جامع فیض اله
زمزمه گنبد او تا بماه ؛ عرش از خطبه بیت الهی

بر سر تخت گرفت شهی ورنه سقفش ز سما تا زمین لصق شده جمله ستونهای دلین

شکل مناره چو ستونی ز سنگ از پی سقف فلک شیشه رنگ سقف سما گر نه شدی سرنگون

ورنه آن ساخته سنگین ستون تاج سپهرش ز اوج بگردون شتافت گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت

سنگ وی از بس که بخورشید بود روز ز خورشید عیاری نمود ماه بخسپید همه شب تا سحر

گر سر صحنش خله دارد هنر زان خله هر بار که دارسی داد برق ز جا جست دگر جا فتاد

از پی بر رفتن هفت آسمان کرده زمین تا بفلک نردبان مسجد جامع ز درون چون بهشت

حوض ز بیرون شده کوثر سرشت در کمر سنگ میان دو کوه آب گهر صفوت دریا شکوه

در ته آبش ز صفا رنگ خرد کور تواند بدل شب شمرد موج بلندش که رسد تا بماه

تا ز دهد آب به ابر سیاه سیل وی آهنگ به کهسار کرد کوه بتر دامنی اقرار کرد

بعد مشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند زیر چارپائی نشستند ارشاد شد که بنده معذور است معاف فرمایند ونیز خدمتگار برائے مالش اعضا که مانده شده ام بالائی چارپائی خواهد نشست تعظیم کاری گران معاف شاهزاده بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف داشتندش درین اثنا حافظے وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمودند شنیده ام که چیزی باواز خوش میفرمایند مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج بنده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند داشت و تنگ نخواهند شد باز بهر یادے ارشاد شد که چیزے از کلمات الصادقین که از حال صلحاء دهلی نوشته بخوانان آنحضرت اشعار تعریف دهلی که سابق نقل نموده خواند بشاش شده بحافظ صاحب فرمودند بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرأت نمی یابم فرمودند سابق شعرها خوانده اید جائے رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیتے دست داد که روزے باد الحمد لله علی ذالک از شخصے فرمودند ساچق ترکی است یعنی بری ارشاد شد در حدیث آمده تحفة المرأة الزائر یعنی تحفه زن زیارت کننده روغن انداختن است در موی سرش و تحفه

موردنا بر عود و مجمره همه خوشبو در حکم همین است فرید هم سوال کرد که ابن جوزی محدث چرا اعتراض
وانکار با وجود وفور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در ستقدمه
اعمال محدثین صحت ندارند هیچ و بے اصل اند با مردم نسبت با انحضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر
میکردند همچنین بعضے وجوهات دیگر غرض که بغض هم لله بود درین صورت ها هر دو جانب صواب می
باشد نماز جنازه حضرت ابن جوزی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر کهنه بودم
بسیار از رفضا و فساق و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضی قریب خانه ما تعزیه بر سقف
میکردند و تبرا و سب هم مینمودند روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرات قرآن
شعر حافظ شیراز ره در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند ۔ در نوبتی پسندی تغییر کن قضارا
خواند و بعضے وقت ها آواز ها میزدند که قرات مشتبه شود روزے مولوی نذر محمد صاحب
که محتسب خدائے شهر بود با لشکر شش صد مغل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب جدم چنانچه با
وجود بسیار سفر باز بقصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از
من میفرمودند که امروز هر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتاریخ هفتم محرم در همین
تشهد گفتند که ما شریک شما شده می کشیم رفضا را جناب قبله گاهی فرمودند که در سال آینده رافضی
در شهر نخواهم ماند چنانچه همچنین شد و رافضی قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار
میکرد چنانچه حقه راجه فلان را شکست در مقدمه دست شستن از آرد نواب وزیر سخت
گوئی آکرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکره
مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمه سماع بر پیران کبار مینمایند در میان شد ارشاد شد که در مقدمه
قلیل ترک اولی یا خطاے اجتهادے بوقوع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصا
طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبد اللطیف گجراتی را که ملفوظ بادشاه عالمگیر اورا
بلفظ پیر می نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی بیعتش بخاندان
خود مینمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبهه میشد لیکن بیعت ثابت نیست چون از دکهن -

بادشاه نوشت که اشتیاق قدمبوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
آمدن شما قباحتی است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم همچنین بودند سوء اعتقاد با اولیای
کبار دست خواهد داد مریدی عرض کرد که مقدمه معراج از تکلم و براق و سدره این ها همین معنی
ظاهر دانیه وغیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
مقدمات ظاهری را ثابت حسب تاویل باید انگاشت مگر آنکه اسرارات را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و دیدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه
بدین ماند باز فرمود بعض مقدمات هم بطوری راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
تشکیک عامیان میشود سرمد گوید ع هرکو که سر حقیقتش باور شد او پهن تر از سپهر پهنا در شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک سرمد گوید فلک با احمد در شد به طاقت نیست که تفصیل معنی این گفته
آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سائلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
اسلام یا طلب علم یا در وید ره را ناراض ساخته هجرت نماید جائز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
جانی عرش بود مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
گفت که شخصی در لکهنو یک روپیه را شاهزاده حال میشود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
نکونامی چند پس شخصی گفت فلان بزرگ را هم حال می آید ارشاد فرمود که هرکه مشق در دوشش
میکند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور الله نامی از متوسلان حضرت والد ماجد
که نقشبندی بودند و در انکار سماع اصراری داشتند بلکه میگفتند که شیطان در دبر انگشت
مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریقه است
و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشائخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
از جهت ارتباط قدیم بیشتر بمدرسه والد ماجد هرگاهیکه می آمدند فرو کش میشدند و مولع وجد
و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و صحن مسجد سماع بی مزامیر می شنیدند و وجد و شورش
میکردند و چون میفرمودند که من مزامیر هم خواهم شنید پس مکانی قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکنانیدیم پس گمی شنیدند و شورش ها میکردند چون از زبان حافظ
مذکور همان الفاظ شنیدند پس مانخان را که از فرزندان قوالان حضوری حضرت سلطان المشائخ
و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف بردن دولتخانه بردن والد ماجد
سماع در داوند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
بیک نگاه حافظ نور احمد با چنان شورش دست وا از حجره خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
چون قریب هلاک رسیدند هیچ تسکین نمیشد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرفها کردند تا تسکین
شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد در فلان تو
تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شما هم سخنی زیاده نگوئید که سزای شما هم شود پس قصه
نقشبندی و چشتی و سرزنش سبب او پیش بیان کرد پس از جائی آواز برآمد فرمود این را الهام
میگویند بسیار مطبوع عمو لضاحب قبله بود در اثنا حکیمی آمده عرض کرد امروز واقعه
عجیب رو داد یعنی چپراسی نواب نوازشخان صاحب باستماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش پیدا ند برخاست و گفت که مرا
پائی برهنه بر خار خسک می بردند به تکلیف چون نزد بزرگی اقتیالش بردند گفت اینکس نیست
که او را طلبیده بودم پس مرا رها کردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
میشود فرمود جا بجا شنیده ام ارشاد شد از متوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاڈلی
خانم نام با با کو دکان آنسنی تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی با او میکردیم و فارسی گوئی در همین
مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مشغول برای زیارت حضرت قطب صاحب رفته
بود آنجا او را سکته دست داد چنانچه هرچه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
وقت غسل با کفن و دفن چشم وا کرد و جانی پیدا شد بعد دو سه روز بدهلی آوردندش چون از حادثه
اش پرسیدند گفت مرا معلوم شد که یک سر سری از زیر انگشت پائی شروع شد بیهوش شدم
مرا جائی بردند آن بزرگ به برندگان گفت که این لاڈلی خانم ولد فلان را نه طلبیده ام بلکه

حکایت عجیب

واقعه عجیب مردن لاڈلی خانم و باز زنده شدن

لاڈنی خانم بنت غلمان را طلبیده ام مرار ہا کردند چون بہ تحقیق پیوست ہمون وقت آن دیگر مردہ بود
و این زنکہ را قوت حواس بالکل شدہ یعنی مزہ طعام و اشتہا ہمہ فراموش کردہ بود گویا آن
زن نماندہ و چیزہائے ترش بسیار میخورد اگرچہ دو سہ سال زیست لیکن بحساب مردہ بود کہ ہمہ
آن حرکات و سکنات و خوبی ہاے بیگی و فطانت و سخن ہمی نماندہ **قصہ دیگر** قبل ہوش خود ہم
ہمچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد کہ شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد ارشاد شد
وجہش آنست کہ در دیگر شرایع بلحاظ خصوصیات استعداد امت خاص و زمان و مصلحت آن وقت
بود اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بلحاظ مصلحت نوع انسانست
پس تخصیص اوقات و استعداد امت خاص نباشد بلکہ برائے ہر امت از فرض و نوافل و سنت
بہ تشدد و سہولت موجود است گویا معتدل ترین شرایع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
گفتن نمی توانم در جواب شخصے ارشاد شد کہ خرید و بیع مسلم جائز نیست مگر کافران حربی
مثل کوہیان و سکہان بطریق اولی و نزد بعضے بیع ذمی ہم جائز و خانہ زاد لیکن کنیزکے یعنی غلام
شخصے و کنیزک شخصے کدخدای شدند فرزندان تابع کنیزک خواہند بود و مال ایشان ہم اگر آزاد
نکردہ مگر نفقہ موافق زی ایشان واجب مالک خواہد شد در جواب مریدی ارشاد شد کہ حاصل
معنی لا شفاء فی الحرام در حدیث آمدہ است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مریضے را فرمودہ بود
مگر شاید مراد حرام خنزیر و شراب باشد پس فرمود علما تجویز آن ہم عند الظن شفائی قوی کردہ اند
پس فرمود کہ نشاید مریدی عرض کرد کہ جناب مولوی فخر الدین صاحب را مردم میگویند کہ شیعی یا سنی
سنی بودہ اند مرید ہم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آرے کلمات موافقت شیعی البتہ میگفتند
و مرید ہم میگرفتند از من کہ بسیار محبت و بی تکلفی بود روزے پرسیدم گفتند در بعض امور موافقت شان
کردن مثل مکان امام باڑہ و نذر یکروپیہ و سبیل آب راہ تعزیہ وغیرہ ایشان موافق میشوند و بیعت
میگویند و از سبب تبرا دست بردار میگردند اگر ناراضی باشد ہرچہ حکم گفتم باین نیت است خیر
باز آن مرید گفت کہ در بیعت طوایفان کہ ہنوز کسب میکنند چہ نیت بود فرمود بجود خیر

برگشته بشنیدیم خیر دالا همسایه مولویصاحب هرچه خواهش ما از اتفاق آنکه با وجود چنین آشوب
...لیم سلامت رسیدند و این مکان هم هنوز بقتل نه آمده بود که مژده امن رسید پس مریدی
عرض کرد که اکثر مردم اراده وفا بلکه وفا هم تا حال در غیبات می نمایند چنانچه در قصبه محبت شیخ مبارک
...الله و وفای شان با وجود مخالفت بسیار خوشوقت گردید و مکرر دعای خیر کرد و مشتاق گردید
...ی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام یا نقد بنا بر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است
حضرت نخورند و آنچه بنا بر تقرب بانکو تخصیص یوم یا شخص نماید هدیه است میخورد تا آنکه جمله طعام عموم
صدقه باشد بلکه بر بهشت هشت نوع طعام عموم که دعوتی می شود مثل وکنیره و ولیمه را نام برده
...یرا ارشاد شد که بسم الله سمیری ساهری سمردنا اندوتا تعویذ کرده برای بند خون بواسیر
آن را به زیر ناف بلکه بجانب پشت بندد بسم الله او آدا تاها ما اسمت سمیری سواها جو لیلا
ساهری سمردنا اندر دنا تعویذ و حروف منفرد را بر کلوخ بالیده کلوخ مذبور برسینه مرض مذکور بحالت
...عرض کرد ارشاد شد که برای تب و لرزه کسی را نوشته دهد بسم الله الرحمن الرحیم
...نا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم
...خفیف بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف من ربکم و رحمة یا غفور یا غفور یا غفور
...بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم یا غفور ارشاد شد که قصه شعریات که رشته
...ی در فارسی و همچنین در هندی گویند و آنچه هم فارسی افصح است یعنی نسبت با آنحضرت حضرت
...نمایند چون نیست مریدی را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لا تبقی و لا تذر
سطر اول و در سطر دوم کاغذ سفید در میان گذاشته لواحة للبشر زیر چارپائی کارد و بالائی کاغذ
...در زمین زند بالائی آن آوند گلی سرپوش کرده بر آن چارپائی بنشیند بنشیند برای حاجت
...که خواهد ... بیاید و بنشیند اگر کارد و دسته آهن باشد بهتر بهر طور خونیکه از بدن جاری
...شد بند شد تا ... مریدی عرض کرد که چون بنده تعویذ یا عملی می نماید و بهتر نمی شود
... ارشاد شد دعا و دوا همه با حکم خدا در کار است ... نمی شود

طوائفان کلان بسیار دوست و معتقد و مرید بودند معلوم نیست که کتب خود میکردند یا میکردند گ
نوچیان شان همه امورات مقربات خود با میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران داشت
سلطان المشایخ وغیره داشتند با صحابه اثر ظاهر در یافت ذکر مدایح و نام ایشان چشم پر آب میکرد
و تغیر ظاهر میگشت چنانچه روبروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
بعض چشتیه بیت های مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجب حال ایشان
بود بیان فرمود که مولوی فخر الدین را مو سلی تغیر چهره و چشم اشک و وجد ظاهر نشد مگر یاران
شان بسیار رقص میکردند چنانچه برای همین در هند میگویند که عند الوجد یکی دیگری را میگرفت
در پای حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میبردند و همین نوع در تراویح میشد
و عرصه بعید پیش در هند کرده میخواندند شخصی قبول صورت و خوش آواز را حافظ کنانیده بود
پیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیدی تنگ آمده گله با میکرد پس فرمود در جواب نواب
محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دار الحرب بی نکاح جائز است از کفار که از اسلام برهم
و لکهنو وغیره دار الحرب نیست از کلکته تا لاهور همه دار الحرب باشند در جواب آن بزرگ
ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخیال حضرت یوسف که
کفن کلاه است فرمود پس با ستد علی الشان برای حصول تقوی فرمود اللهم یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک طاعتک اللهم ارزقنی تقوی ما عزکما انت خیر من زکاها
هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر گذاشته یا اطراف رفتند
شد منع است مرید عرض کرد که مولوی شرعیه از آدمیت درو فایده
استاد و مرشد و اقربا و احبا را گذاشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق انبیا
چنین امر بمردم قصبات بسیار میشد چنانچه بزرگی از قصبه وحید الدین نام از مولوی
صاحب بسیار آشنا بودند وقتیکه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله
صاحب رسیده پس ایشان از مکان خود که جانب غرب بود نکیچه بدست گرفته بارا

ذکر سپردن مرده در زمین

دعای برای حصول تقوی

بنابر حکم خداوندی دوا دعا هر دو بمقدور بعمل باید آورد آینده اختیار خداست و در عدم قبول هم حکمت است یکی آنکه خدا معطل شود یکی یاران نخواهد یکی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود حسب تذکره ارشاد شد که زنکه در مسجد نبوی جاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب دفنش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبرا و رفت و نماز جنازه خواند بمعاینه نور وسعت قبر پرسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از جاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار آمد یا نه فرمایید عرض کرد فی الواقعه در هر چیز حکم تاثیر یکسان است انچه محسوس است کم عقل می شناسند دار معقول بسبب عدم تعمق منکر میشوند خلاصه آنکه بنا بر بجا آوردن حکم دوا و دعا سعی باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعض امر متعلق بعض کرده است چنانچه موسی علیه السلام را درد خاست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به شد باز حکم شد که نزد طبیب برو موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کارخانه طبابت ما را ضایع کنی یکی و بار خلاف هم کردم شخصی عرض کرد که طعام قوم و طوایف برابر است ارشاد شد که اگر قوم چیزی بنواز حرام است و طوایف زانیه فاحش مگر قرض کرده اگر خواهد بدهد حلال خواهد شد گوا دا از همون مال حرام کند جایز است و نقال را که عوض بگیرد دیا فردور را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یا رد کند یا چهار پایه و غیره بدهد شخصی پرسید که لقمه دادن در فرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند صحیح همین است که لقمه باید داد اگر غلط گوید که معنی تغیر شود مثل ایاک نعبد لقمه فرض است و الا مستحب ارشاد شد که وصل ن قبل اهر خوب نیست اگرچه نماز بمیرود ارشاد شد که قصه سیف الدین نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو اینچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتندی

؎ همه شب زده رهی را به صبا نشسته	همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته
غرضی ورا ز امکان چو خیال فاسد است این	هوس جمال سلطان بدل گدا شکسته

بعد اصلاح فرمود موتراشی نتراشید سرم ؛ هیچ از قناعت بیداد نکرد .

ذکر از فضیلت جاروب کشی

پوست برکند زسر آن ظالم　　　اینقدر بود که پر گاه نکرد

حسب تذکره ارشاد شد که قوالی پیش بزرگی شعرے خواند　شعر

بیدین شعر خود دهان خواهم شد تا بوسه زنم برلبت انگه که بخوانی پس خوش شد و برائے دیدن آن شاعر بخانه اش رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد او را بخشش رسید پس فرمود که عجب حال است که این قوم با وجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود

عیدگاه ما غریبان کوئے تو　　　انبساط عید دیدن روئے تو

صد هلال عید قربانت کنم　　　اے هلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید لیس العید لمن رکب المطایا بل العید لمن غفر له الخطایا ارشاد شد که صدقه فطر اگر متکفل قوت والدین است از طرف غلام لیسرت شان هم ادا نمایند و تقدیم آگر بدهد مضایقه نیست عند التذکره ارشاد شد تاج بر سر داران نکته خوش طرایند که شافعی میر سید اقبال این روایت شنیده آمده عرض کرد که سابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا هر جا که میروم کافر شده می ایم ارشاد شد اگر باین یقین نزد بزرگی می رود که خلاف تقدیر خواهد کرد از اول کافر شده می رود و تقدیر چنین است که هر چه میخواهد می کند چنانچه قصه حضرت امام حسین علیه السلام کے میخواستند که چنین شود آنحضرت صلعم نوبت دعا کردند که تقدیم خلافت علی بر ابی بکر شود و تقدیم ابا بکر رض آنحضرت دعا کرد که امت ما هم قتال و جدال نکنند ارشاد شد که خواهند کرد مقبول نشد ارشاد شد که در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فهمیده اعتقاد باید کرد و باید فهمید که نویسنده حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے بنویسد ارشاد شد که رفتن عطش خود همین کمال است حالا همین دعا باید کرد که عطش رود بسیار کسان هستند که به تسکین نشسته اند باز مریدی را ارشاد فرمود که یاد داری حالا وصول همین رفع تعطش است بسیار سخن پخته است ارشاد شد - انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسی است که بروی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ کسیست که از وگناه ممکن
بود که واقع نشود اول مستلزم محال است دوم ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضهٔ حضرت
غوث الاعظم را کیمیاء گویند تاریخ یازدهم بادشاه وغیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام الله
دو ختم یا بد خیره وانچه حضرت غوث در وقت غلبهٔ حالات فرموده اند و شوق انگیز است فرامیر تا سحر
میخوانند بعدازان صاحب سجاده درمیان و دیگر گرداگرد او مریدان نشسته و صاحب حلقه استاده ذکر جهر
میگویند درین اثنا بعضی را وجد و سوزش هم میشود باز چیزی از قبیل سابق خوانده انچه طیار می
باشد از قبیل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم نموده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صد رکعت بعد الحمد لله قل هو الله یکبار بعد
پنجاه سلام یا دو رکعت بیک سلام پنجاه پنجاه بار سورهٔ اخلاص و نیز فرمود که در حدیث ضعیف است که
آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد ادای آن چهار بده چهارده
بار سورهٔ الحمد و سورهٔ اخلاص و سورهٔ الفلق و سورهٔ الناس و یکبار آیة الکرسی و یکبار آیة لقد جاءکم
علیکم ما عنتم خوانده دعا در حق خود و اقربای خود و احباء کند و نیز فرمود - که یٰس یکبار خوانده یک
دعا در حق خود و هرکه نماید باز هر بار خوانده یک دعا میکرده باشند مقبول خواهد شد ارشاد شد
که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقلید هم است تعلق ما دخل نیست مگر در بعض جاها که
ازان تعلق بود چنانچه قصه آنکس که روز بیعه در تمام سال که چند من بود همه یکبار گرفته تصرف کرده
باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را بجد و گفتن نبوتی لیکن نه از تقریر بنده ارشاد
شد المعاصرة سبب المنافرة ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت کمی باشد مگر مولوی عبد العلی
صاحب را که مریدی پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده ارشاد شد که آری اگر نعوذ
بالله خلاف طریقت یا شریعت چیزی کرده باشد واجب است اگر پیر موجود نبود از خلیفه و مرید

یا بہ طریق و الا عقب چنانچہ بزرگی بود کہ از کلاہ دو دیگر یار چہ ہر روز بیعت میکرد باید فرمود کتابہائی
این مسئلہ مثل ذہب المریدین و دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است در جواب سائلی ارشاد
فرمود کہ نیت روزہ رمضان شریعت و روزہ نفل و روزہ نذر غیر معین تا دو پاس روز است
مگر نیت قضای روزہ و روزہ نذر معین از شب می باید ارشاد شد کہ قصہ ہا خیر بندہ کہ
مشہور است از بسیار کس شنیدہ باشم و بسیار مشہور ہر چند کہ تقریر این سخن آخوان فروشی است
مگر پیش شمایان کہ مریدی مولوی صدر الدین بودند اینست کہ خواجہ سلطان عاقل [illegible]
داوضرانہ بنگالہ کہ مرید خاص و عاشق آنجناب بودند روزی اسپ خوب کہ بہتر از ان کم پیدا شد
خریدہ بودند بنا بر انکہ درین ایام عادت بود آوردند فرمود عیبی قوی دارد کہ زیادہ از مسئلہ روز
نخواہد زیست آنکس بسیار نجابت نمود و قریب تلف رسید پاس خاطرش از عمر زنکہ بدل ساختہ
چنانچہ بہ حقی او ہم مرد و نیز فرمود کہ حضرت آدم را چرا از جمیع انبیا حضرت داؤد خوش آمد
سر آن است کہ ایشان را ہم خطاے افتادہ و از ان پشیمان گشتہ از این جہت مناسب است
باز فرمود کار خانہ خدا تعالی عجیب است مثال علماے ظاہری آید با ہر کس معاملہ جداگانہ میشود
باز فرمود کہ [illegible] آمرزیدہ میشوند مگر [illegible] تا کہ توبہ نکند ہرگز نمی بخشند ہر کہ مشرک باشد
و کینہ دار و ظالم [illegible] یتیمان و عاق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و متکبر [illegible]

بیت — فرو حسن تو باز از بہ بیان نرسیدست ‌‌ ‌ زشب ہر انکہ بکاہد ہر روز افزاید

از ارسطو پرسیدند کہ افلاطون چگونہ شخص بود گفت [illegible] الانسان [illegible] ارشاد شد
[illegible] خواندن قرآن است کہ از آخر خواند چنانچہ در سبع گفتہ پس از فاروق و عثمان جانشین آنحضرت
را ارشاد شد حضرت [illegible] جنت نیست کہ آباد [illegible] گر شود [illegible]
[illegible] ہندوستان فرمود کہ در وقتیکہ خسرو گفتہ [illegible] نظام الدین
اولیا سلطان المشائخ موجود بود کہ [illegible] آدم داخل [illegible]
[illegible] کرد فرمود کہ سید حسن رسول نما [illegible] بودہ بسیار [illegible]

هم میکردند چنانچه روزی برائے ملاقات رفته بود بر چارپائی نشستند و گفتند دانستند که چرا نشستم تا مریدان شما ناخوش شوند جدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چراکه سگ و گربه همیشه بالائی یا بربام مے خرامند بسیار محظوظ شد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه فحش هم گاهی برزبان می آورد و دو سه قصه ابتدا و انتهایبان میکرد بلکه در فحش کراست هم میکرد نیز قصه سگ و حمل شاهزادی دوست وهدایت الله از کودکان هم بازی میکرد قصه عالمگیر هم گفت ؎

یارسول الله سے گویم که مهمان توام　　بافقیری طعمه خوار ریزه خوان توام
برلب افتاده زبان گرگین سگے ام تشنه جان　　آرزومندی سگے از بحر احسان توام

بزرگے سوال کرد که اعمال سفلی قوی التاثیر و اعمال علوی ظاهرا ضعیف الاثر اند موجب چیست ارشاد شد در شرع شریف منع استعمال سفلی از جهت نقصان دین است نه از جهت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سم که تاثیرش بین است و وجه تاثیر جلد آنست که احوال و زور ایاسبان وغیره زیاده از بادشاه و وزیر میدانند پس تدبیر از عدالت بدیر مے شود و تدبیر از پاسبانان جلد همچنین باید فهمید مثل موافق است ارشاد شد که طریق فرق خطره نفسانی و خطره شیطانی چه طرز باید کرد یعنی شیطانی آنست که سماج نمیکند و نفسانی سماج میکند اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند و الافلا مثل اگر چیزے میدهد به نیت خالص خرچ مینماید و اگر بسمع و ریا میدهد که بنیت خالص خرچ مینماید میدهد و خطره نفسانی آنکه سماج نماید بزرگے پرسید که کدام اشد اینهاست فرمود نفسانی چراکه سماج میکند مثل جنگ انگریز و مرهٹه باز فرمود خطره نفسانی بمشکل دفع مے شود جنگ صف مینماید داد بعرادے مینماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و فرزند و لباس و اسباب باز فرمود درانک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود حُبُّ الدُّنیَا رَأسُ کُلِّ خَطِیئَة باز فرمود روزے شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر که گاهے بقول ع پیغامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت شیطان فرمود چرا آمده گفت برائی مشکلی و آن آنست که بعضے مثل گاو بهر جانب که میخواهم

میکشیم و بعضے مثل شما عباد الله المخلصین که مرا این دخل ندارم اما آنکه او شان را از صحبت کمال دو چهار
روز و سال دو گهڑی بکار نمی ستعد میسازم ناگاه خوف الهی غالب میشود و باز مے مانند و گریه و زاری
سے نمایند باز فرمود که کار شیطان آسان است کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر است و تلاوت
قرآن و علاج دنیا زهد و علاج خلق عزلت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اعدا عدوک نفسک
۲ التی بین جنبیک فهمیدن علاج آن دشوار است هرچه خواهد هرگز نباید داد مگر در پرده شرع
عجب و حسد و دوام قوی شیطانی است که اولیا را هم از ان مے برد چرا که این عجب تعلق از عبادت
دارد کسبے و کلال چه عجب خواهند کرد قوالے بنابر نام جیتے تو پیدائی خود آمد حضرت سلام الله پا
سلامت الله فرمود بعد ازان قوال مذکور را فرمود که چیزے از دیها سری بخوان در مدرسه شریفیه
چیزے سرائیده چیزے دیگر شروع کرد فرمود همون سابق را باز خوان تا دیرے خوانده بار چیزے
دیگر شروع نمود فرمود همون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بنده
را خللے پیدا گشته شاید که کسے سحر کرده باشد فرمود که خواهی آمد تدبیرش کرده خواهد شد باز قوال
عرض کرد که چیزے از اشعار عربی خود برائے سرائیدن بنده را ارشاد شود فرمود مدرسه نیست
که عربی باید هندی برائی این امر خوش است باز الحاح نمود فرمود مضایقه نیست گفته خواهد شد
بعد یک دو گهڑی خطاب بسمت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق درد سری که داشتم از استماع اصواتش
زایل گشت که سر بر دولت جانب قلب نمود گره کشا گشت شخصے عرض کرد که بعد مردن عرصه
بیست بجز ور شده که قبر منهدم گشته درست نمایم یا نه ارشاد فرمود که مضایقه نیست اگر شوا الله
مرده را هم کشاید لیکن پرده کرده دهید و معاینه نکند ارشاد شد که کودکان که هنگام مشی مردان
را مصافحه و قدمبوسی شدن   می بینند خود هم همو نطور می کنند فرق مقلد و محقق همین است
محقق انچه میکند دیده و فهمیده میکنند باز فرمود که تقلید هم خوب است بسا اوقات بکار مے اید پس
قصه نقل حضرت موسی از کتب صوفیه نقل فرمود مرشدے سوال کرد که بعد مرگ علاقه با بدن اگرچه تک
گشته عامی باشد یا ولی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته میاسے که اکثر اجزا ملیا شند می ماند و لعا

چندے کہ بعضے سی سال گفتہ اند کم میگردد مگر بعض اولیا را کہ خدا را فیضان معرفت ایشان منظور میشود زیادہ باقی میماند باز فرمود ہمین رفتن خانہ کوچ از شہرے بشہرے تبدیل خوبست ترک این چیز در چیزہائے دیگر است پس فرمود بودے ۞ عرس عبد العزیز شکر بار بود شاہ غلام سادات صاحب کہ سجادہ دہلی بودند با مریدان و فرزندان خود تشریف میداشتند فرمائش قوالان کردند باین نیت قوالان طلبیدم آنہا ہمین قطعہ آغاز کردند ۞ ۞ قطعہ

ہوشم نہ مصاحبان نہ خویشان بردند ۞ این کج کلہان موئی پریشان بردند
گویند چرا تو دل بخوبان دادی ۞ واللہ کہ من ندادم ایشان بردند

و ہر دو فرزند شان زلفین آویزان کج کلاہ و وجیہ و عمامہ نسبت بودند عجب حالتے بود کہ یکدیگر را آغوش میگرفتند و برپائے می افتادند و دیگر سجادہ شاہ آوا والمی کاغذی بودند اکثر در محافل یاران وجد و رقص ہا میشودند مولوی صاحب اندر محفل بغیر ہوائے چشم پرآب و تغیر چہرہ بلکہ در مجلس خاص ہم زیادہ ازین نبود از برادر کلان شاہ عبد العزیز شکر بار تخلص خیالی خلفائے شان کلان شیخ عمر دہلی شیخ الہ بخش گنج مس گڈہ مکتیسری شیخ عبد الرزاق جھنجہانوی شیخ شیخ پیر محمد میرٹھی شیخ امان پانی پتی شارح سوانح ارشاد شدہ ۞ ای تیر غمت را دل عشاق نشانہ

خلق بتو مشغول تو غایب ز میانہ ۞ گہہ معتکف دیرم و گہہ ساکن مسجد ۞ یعنی کہ ترا می طلبم خانہ بخانہ
حاجی بہرہ کعبہ و من طالب دیدار ۞ او خانہ ہمی جوید و من صاحب خانہ ۞ مقصود من از خانہ و بتخانہ تو بودی
مقصود توئی خانہ و بتخانہ بہانہ ۞ تقصیر خیالی بامید کرم تست ۞ یعنی کہ گنہ بہ ازین نیست بہانہ

حسب تذکرہ ارشاد شد کہ صوفیہ میگویند ۞ شعر ۞ در کنز و ہدایہ نتوان یافت خدا را دل نسخہ عشق است کتابے بہ ازین نیست فرمود صوفیان قصہ و غیرہ را سوائے حدیث و قرآن طعن کردہ اند ۞ جنون نے جلد جب صحرا کی پہاڑی ۞ تو ساری چیر ڈالی [illegible] بآواز خوانند از حال شہر جگو بیم در جواب مریدی ارشاد شدہ کہ منع خواندن در ورد و اثنائے راہ ہر چند در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کم مردم بخوانان

نامعقول از توجه روح میگویند از توجه هم ضروری نیست چراکه مثل نور آفتاب خواهد بود مگر در جاها
ی ناپاک مثل جو جاهای تنگ نباید خواند چیزی که را در مدرسه شریف در دفتق بود آه آه میکرد
ارشاد شد که در حدیث آمده که بیماری آمین یعنی آه میکرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
بگذارید او را که آمین هم بنامی از اسرار الهیست بدان استراحت میگیرد بیمار اشعار
جوان جان جهان دامن کشان شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون
در جواب مبتلی ارشاد شد که جماعت هرچند بجاهای متعدد در یک مسجد درست شود مگر نباید
خواند هر همه ها را لایق است که فرض یکجا خوانده تراویح را بجاهای مختلف خوانند شخصی عرض
کرد فلان مرض تازه باید کرد ارشاد شد یک قوم امراء است که از شان ایشانست که در
اندک مرض جمیع اطباء و دوا و غیره استعمال میکنند و جماعت فقراء و غرباء است در شان ایشان
است که چندان جستجو ننمایند و بعد دو چهار روز اگر طبیب با غریبی دوا دهد همچنین با بیمار دید با فقر جابه
دوای بجو رد و استعمال نماید چنانچه بنده را اکثر اتفاق میشود آنکس عرض کرد که بفضل الهی همه ادویه
و اطباء آنحضرت را موجود اند مگر هیچ احتیاجی دارند فرمود خیر هیچ را کسی اختیار نمیکند این سخن
سخن است برای گفتن مگر اینکه در میان دو هیچ اهون را اختیار میکنند چنانچه از هیچ رجوع با طبا
و تلاش دوا و غیره هیچ اندک جسدی قبول کرده میشود همچنین دو سه مثل فرمود چون در تراویح
آب آمد و امام قرات کم نکرد و لباس مردم ترشد بعد استماع آن ارشاد فرمود که جایز است
ترک نماز کرده بجائی محفوظ رفتن خصوصاً در وقتی هیچ بعضی و نیز کم خواندن قرات و اکتفا بر
انا اعطیناک الکوثر بهتر است ارشاد شد رجب را آنحضرت ماه خدا و شعبان را ماه خود و
رمضان را ماه امت قرار داده لهذا حضرت امیر گفته ربیع الرجب اول شهر صومکم و لوم محرم کم عرسه
عرض کرد که فائده طی سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد که حضرت
مجدد و اتباع شان میگویند که این طور خاص ما را عنایت شده هیچکس خود دیگران گو هست که
ما راهم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر بذکره شان نمیکنم پس فرمود که چهار فائده خو

یکی آنکه از الحاد محفوظ می ماند چرا که چون تحقیق از فنا بعضی را توحید منکشف میگردد و بطرف الحاد
بعضی رجوع مینمایند و اینجا اکثر میشود و اگر پیش شود بر توحید شهودی حمل میکنند دیگر از خاصه ایشانست
که آدمی متشرع می باشد پس فرمود که دو سه قباحت هم هست اعلی ترین آن اینست
که برهمون اکتفا می نماید و چیز کم را بسیار میداند و عجب و پندار هم میشود و لیکن این همین است که
از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر و چه باطن کمتر میشود مثل
علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید باز فرمود هرچه میشود غنیمت است همه بهتر اند ارشاد فرمود
که بعضی بزرگان ملامتیه هم بودند چنانچه بزرگی خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز
صوم رمضان شریف از دوکان نان بائی که پسر غلامش بود خود مضطر بوجهی پس نان گرفته
خورد خلقت متنفر شدند از اصحاب هم حقیقت امر بیان کرد باز فرمود پس قصه مولوی رومی و
شمس تبریز همچنین است که مولوی سواره میگذشت و ایشان خرمانه استاده سوال مسئله میکرد
چنانچه از مولوی هم پرسید تا اینکه مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصی خوبیست و
شمس الدین هم دانست موافق عمل ولایت بر یک اسپ سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار
خوش شدند مهمان داشتند وقت شب شراب طلبیدند و گفتند تا محلم زنکه هم باید پسر و دختر خود معه
شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت و باهم فائده ها بود مثل سیر
تعریف مینماید مثنوی چون حدیث رومی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر در کشید
واجب آمد چون که آمد نام او شرح رمز کردن از انعام او و شمس تبریز او حدالدین کرمانی
است و مولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه باز در جواب سائلی فرمود نسبه بودنش و تولدش
از خاک منصور غلط است و دیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گو این غلط است
که تصنیف مولویست مولوی خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام
که با خدا دیوانه و با محمد هوشیار است لغت خوب میگوید با خدا هرچه میخواهند میکنند ارشاد شد
نقشه عجیب است پیش حضرت والد ماجد قسم غلطی میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجه در فرقه باورچیان نوکر شد بعد مردنش موافق دستور آنجا منجمله جماعه خدام خاص این
کس راهم در سر دلیه نهادند چه می بینید وقت شب دو فرشته مهیب چنانچه در حدیث است آمدند از
خوف آنها بگوشه رفتم معلوم نیست ما را چه سوال جواب شما آخرش او را هیر دند و اعضایش ریزه
ریزه شدند باهمه بیهوش شدیم و بعضی مردند من کلمه میخواندم و فرشته ها جانب من دیدند و ما را
بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که به بدن من ریزه شده رسیده
بود سوزش آن نمیرفت هر چند معالجه کردم به نشد در دهلی آمدم پیش بزرگان و اطبا رجوع کردم هیچ
فائده نشد مگر حکیم شما ابو رضا محمد ورد دم فرمودند تا حینیکه بر دست تف زده بر آنجا می مالم تسکین می یابد
سخت تنگ هستم در جواب سائلی ارشاد شد که از متروکه مرده بعد ادای دین که حق عبد است
تخمیناً اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت دو آثار گندم شرعی که معه و تردد از ده آثار میشود و برای روزه
ماه رمضان شصت آثار شرعی و برای زکات هم و برای حج هم نفقه و سواری آمد و رفت آنکسانیکه
اگر می بود آنها را میداد بر ذمه آن مرحوم بود باید داد ارشاد شد در وقت اضطرار یا ضرورت
مثل فاقه و جامه عریانی یا خانه یا برباد کشت یا برباد اگر چه در آن مبلغی خرچ کرده شود دادن
جائز است مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده نمی
باید مگر بنا بر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت ما دو حادثه پیش آمده بود یکی آنکه
قاضی قصبه سونی در صوم حقه می نوشید و گفت کشیدن دخان موافق روایت هدایه جائی که گفته
اگر خاک و غبار و دود بسیار بحلق رود صوم نمی رود و خلقی اتباع او میکردند هر چند فهمانیدم که میان
دخان و دخال فرق است لیکن نشنید آری اگر درد شکم وغیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
کشد و فدیه دو آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان با فغانان امیرے فتوی در روایات
بنا بر جواز سفر روشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقعه در روایت
اشتباه میشد لیکن غلط است دمیدن سفر روشن غیر جائز در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بست و سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده واگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت ونسبت است
بهم باید رسانید ودران مشغول باید بود باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
ارشاد شد جامع توته نسبت وکشف چند شریف بودند چنین کس کمتر می شود هر گاه نسبت
بقوت میباشد کشف کمتر وبالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برده مریدی
در حصول این امر عرض کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل رنگین شدن
دست که وقت مرگ وبعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
فرمود کشف قبر وکشف قلب از همین نسبت وکیفیت وغیره میسر میشود مگر کشف حقایق و
القائی نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید مریدی حال شاه روشن علی
صاحب دهنگوری عرض نمود تاثیر صحبت وبعض کشف گوئی وبعض صدور خرق عادات ارشاد
شد غنیمت باید انگاشت باز مریدی را فرمود که پایین چارپائی نشین چون نشست
فرمود صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غزلی بسیار خوب معلوم شد روزی
سرودند شعر هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم آنجا نروم هرگز کاینجا نه ترا یابم
شاید از جامی است ارشاد شد که برای تعزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت میرفت در
حدیث آمده چنانچه کودکی را لال مرده بود وآنحضرت تعزیت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
که کتابت بزبان بیاموزید ورسیدن بیاموزید وبهترین عورات رسیده وبهترین مرد تیراندازان
در جواب سائلی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم وجد برادرزاده می نهادند
چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش وعبدالله پسرش مسلمان شده پسر
عبدالله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمد وکابل را فتح ساخت از افغانان
آنجا قرابت کرده قلعه حسن منهم ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبدالله بن مغیره بن
خالد باشند حقانی ایشان آن نام بهیچگی خود قرار داده اند ارشاد شد که در ملک چین گریه

کثیری باشد و هوش ها بسیار جزئی شخصی از والد ماجد نقل میکرد که همراه من گربه بود تا جائی
که در چین میرفتیم دیدم که گلوله بازان در دولت طعام راجه برای رفع موشان نسیم
استادند من گفتم جانوری در هند به پانصد روپیه می آید آمد آواز من موشان می رسند
چنانچه فرفتیم از آواز من بالکل موشان رمیدند شخصی اعتراض نمود که بی دیدن گربه موش
چسان گریخت ارشاد شد بزیا اسپ گاهی شیر یا گرگ را دیده است که بالطبع میرمد گاه گاهی
بعرض احوال بزرگان از که اهم کتاب می شنید ارشاد شد که روز یکشنبه بر قبر معروف
کرخی اجماع کثیر می شود و بیماران شفا می یابند عبد الله ذکره ارشاد شد که هر چند حدیثی
درین باب ندیده ام مگر سیده ام که اگر کسی روزه نفل بدعوت یا گفته کسی افطار کند بهتر
نیست نزد امام شافعی خلافاً للحنفیة قضا هم نمی آید به بزرگی ارشاد شد صبح و شام
نشست و دو بار یا حمید میخوانده باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفهوم گاذی و اتفقت
ندارند اگرچه عجله میگویند در جواب مریدی ارشاد شد که نسبت ذوق شوق در صحابه هم بود
لیکن کم ارشاد شد حدیث مشهوره کل طویل الی آخره صحیح نیست با هم در مثال میگفتند
ارشاد شد حضرت موسی بسیار طویل بود ابی بکر و عباس همه طویل القامت بودند
اعقل الناس ارشاد شد در لقب میان صدیق و فاروق مرتضی میرفت گفتند
أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الثَّوْبِ فِي لَنَا جواب شد لَوْلَا فِي كُمْ لَصَا لَا مریدی عرض کرد که امروز مولوی
قبل درس میگفت که حکم لتسحروا ما کیدان بهر دهم عرب بود که کمتر میخوردند و روزه بنا بر کم خوردن
است ارشاد شد که امروز بسیار ضعف است سخن مختصر آنکه اگر خورندگان سحر اقرار تکلیف
و رنج خود ها نمایند سخن ما حق است و الا لا پس فرمود یک فائده سحر خوردن آنست که بیدار
خواهد شد ذکر خواهد کرد و نماز خواهد کرد لااقل خلاف عادت خواهد شد پس وقت خوردن همیشه
وقت خفتن و آرام میخوراند و این تقریر بطوری فرمود که آن مرید بدل خود خواهد کرد که همه
فهمیده و فرموده مقتدایان خود بعمل باید آورد و بنا بر گذاشت و قبول بدل باید نمود که با عمل

حقیقت آن پیشین نگردد و اگر نیت در خلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلا وقت سحر بیدار مقرر باید شد و یک قدح آب یا یک
خرما باید خورد و هر دو عمل بدست آمد و بدعای هر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
تحفة الصائم الطیب و المجمر ارشاد شد خرا ز دخان اگو یند که در سر می افتد در تذکرهٔ قتل نادرشاهی
و غرم جوهر شدن اشرفی های شهر کهنه و جواب والد ماجد قصه امام علیه السلام و بردن کاملان هر
فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضلا سبقت و ترجیح او شاه
حکیم علوی خان که و آهی همچو طبیب پیدا نمیشود و معافت کنانیدن لورهای مصادره جمیع ارباب
نشاط و خواندن شعر نزد ایشان شاهنشاه مشهور ؎ شمع میگوید با اهل بزم باسوز و گداز
پنجه سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است ؛ و نیز در ذکرش فرمود که روزی
بخانه منورخان پسر روشن الدوله می سرائید که سواری شاه بهیکه آمد مردمان پنهان کردند
برو رو برو شده عرض کرد که سماع من بشنوید چون چشتی بودند شنیدند بنابر این بیت
حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیهوش گشتند ؎ من خود چنین که نیستم هستم
؛ تو هم چندانکه بینمائی هستی روزی ؛ در مزاج امیر خان پرسید خایه غلامان خورده جواب
داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچه
در عهد صغر بنده خطیبی از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیهوش شدند و بعضی
نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آوازش همچو تیر در دل
میخلد ارشاد شد در حدیث آمده که در آخر زمان قومی پیدا خواهد شد که قرآن را تغیر همچو غنا
خواهند داد و در باب شنیدا از آن آنحضرت فرموده قرآن را بلحن عرب خوانید اگرچه پستی
و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و نخوانید بلحن یهود و دید فرمود قرآن
خواننده را بلحن و راگ ارشاد شد که نوشته اند راست و دروغ خدا داند که روزی
دارا شکوه حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بیست نفر بر آمدند بازار ارشاد شد که در دهلی حکیم

شاعر بسیار اند و بودند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواریخ بسیار است
[illegible] و همین را علم دانند در تذکره تحفهٔ اثنا عشریه فرمود شخصی نوشته بود بنده کتاب خود را
[illegible] نام نکات البدایع المعنون عمدة التذکره ارشاد شد که هنگام سفر مکه
معظمه حضرت والد ماجد در ملک راجپوتانه ثبوت پیوست لیک کتهل مثل کچهوه خورده بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظر می آمد و سرکه امینش می زد می مرد از ارشاد شد که ملا جمالی
معاصر بادشاه بابر و سلطان سکندر لودی صاحب مقبره در حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال مشیخت بسر می برد اول سر و پا برهنه میگردید قصه بموجب با مولوی جامی که بکمال برکت
و [illegible] داری [illegible] بود معما خوب میگفت پرسیدندش که بنام خود هم معما گفته گفت خدا
فرمود جمع مال را عدده بود جیم و مال و عدد ده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسی بر قبر جد شریف مراقب شود نسبت ابو العلائی معلوم میگردد چرا که از خلیفه ابو القاسم
صحبت یاد فایده بود داشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحر و عدم
شنیدن مغز روغن و عدم شرب عرق بادیان وغیره روزانه در چهره شریف و چشم وغیره
ورم بسیار بود و چندی مانند [illegible] وغیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
که روئیش به همین حالتش پیرهن ظاهر [illegible] می بیند و باطن از آن هم خراب تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب [illegible] حضرت صاحب [illegible] شنیده بودم مشتاق
بودم که [illegible] آن از زبان فیض ترجمان حضور شنوم بتاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
اقربا آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق [illegible] بود از وقت شب
مستولی است و قریب مرگ شده او [illegible] فلیته وغیره عمل آمده کارگر نشود ارشاد
شد که برو مال دم کرده میدهم بگلویش اندازی هر چند من عمل وغیره [illegible]
و [illegible] مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم در آنجا هستند شاید [illegible]
[illegible] دریافت که در وقت [illegible] مرضی که از [illegible] نامند باشد خدا [illegible]

که آنچه در فتوی بیع ذمی واحراز مسلم در تحفه ملا الهداد شارح هدایه نوشته و علمای قصبات
مشرق فتوی بران میدهند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آبای
من فتوی بدین نمیدهیم و صحیح نمیدانم ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
عاشق خفتن بود پادشاه چونکه خود هم عاشق نورجهان بیگم بود لهذا عشاق را دوست
میداشت پس برای دیدنش رفت او زیاده تر خسپید بادشاه بیدار کرده پرسید کیست
گفت منم جهانگیر بادشاه گفت برو بخسپ پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
خوابی دیده که گویا بزرگی با جبه و دستار و نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که وبا در
شهر آمده است تدبیرش آنکه از مولوی عبد العزیز بگوئی که نقش بر دروازه شهر
بچسپانند چنانچه بر هر شانزده دروازه شهر چسپانیدم خدا تاثیر بخشید از هر کسی
استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آمد و نگردید عرض کردم که سه شاه غلام علی صاحب قبله بودم
اول که مشغول تماشا سواری بودم لیکن هر چند خواستم نزدیکت رسیدن نتوانستم از خدمت
جهان پناه در میان بود و کجا ملاقات گشت ارشاد شد که من بر زینه های مسجد جامع
بودم که بادشاه رسیدند و سلام و مصافحه واقع شد فرمودند که صاحب را حرج شد گفتم پاس
خاطر صاحب و نفع خلق الله چه مضایقه پس استدعا کرد حکم دهید که مولوی رفیع الدین جماعت
کنانند گفتم امام مسجد جامع همه بحکم شماست و شان را حکم دهید بجا خواهند آورد پس رفتند
طلبیده خواند من هم در گوشه دوگانه ادا کردم پس مارا نزد خود طلبید خواستم که اقتدا کرده جماعت
نشینم قریب خود نشانید تا هم یکو جیب در نشستیم تلقین توبه و کلمه و دعا بود پس ذکر خوبیهای
شاه غلام علی صاحب کرده گفتم طلب فرمایید چنانچه شد بار دعاها کردیم خدا قبول کند
پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد روزی در زینت المساجد
فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا برآورد چند انگریز آنجا بودند بزبان خود آهسته ازو می
پرسیدند که از کی میطلبد و چه میکنند اینها هم چنین کرده باشند پس فرمود حکم دعا است قبول بود

باختیار او حسب سکاینے استهزا کند یا خوش شود لیکن خوب درو سے در اول عهد انگریز استسقا
باران بود پادشاه پیاده با تماعید گاه رفت دعلما هم همه بدست تبعیت رفتن آمدند آنجا
بود وقت آمدن انهم نماند نواب فلان از سر سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران یا دفع
آن تشریف برده بودند گفتم این ابر که ناکاره بود بنا بر دفع او و طلب ابر بکار آمد رفته بودیم
گفت از تقریر صاحب که بود غرض که استهزا کرد روز دویم هم بارش نشد روز سیوم خوب ابر و
باران آمد چنانچه تر بتر شده آمدیم نواب صاحب ندکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در بکشائید
بکشادند گفتند صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذرها کردند از مریدی خطا سمی
نواب عبد الصمد علی خان که مرید حضرت بود تر قیم کنانید چون کاغذ وغیره خوب نبود فرمودند

شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال کهنه باش رند درد آشام را با این تکلفها چه کار

ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقربا و احبا هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
تلقی واقع میشود و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملاقی میگردند از شخصی ارشاد فرمودند
که ترتیب منعکسه در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبد الغنی که خورد تر همه ها
بودند بعد از ان مولوی عبد القادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان
حالانکه کلان سال از او شان هستم بادی باست ارشاد شد ملاقات اقربا و احبا بعد الموت
میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه ها می آیند اگر خوش میباشند یا تلقی میکنند
و اگر غرض خواهان گرفته نمیشد چو بدار پادشاهی که دعوی ارادت میکرد و زنک اش با هم
نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورد مرضی شوهرش آنکه بدر کرده دهند بارها حضرت فهمانیت
فهمانیدند چون اهل غرض بود نمی پسندید آنحضرت باواز بلند یعنی بزور فرمود که اگر گفته تو او را
بدر کردن نمی توانم اگر تو هم آئی ترا هم نتوانم اینکه راضی کرده ببر یا بزور حاکم آن هم تو
نمیکنم از حکیم غلام حسین وغیره آغره و مربیه را طلبیده مشوره فرمود که از فصد تبدلات
برادرم کرا دستار بندم و نیز ناراضی آنها برادر یقین بیکی از تعرض میداشت هر یک صلاحی

نگلهری و غیش از نشه میخورند در جواب سوالات شیخ لطف علی عرف بڑے میان ارشاد
شد که همچنین منشی گری که بڑے میان نوکر اند جائز و حلال است و حقه برداری مکروه سود
گرفتن و دادن در دار الحرب جائز و در دار الاسلام دادن بکفار عند الضرورت شرعی جائز
در مقدمه غیبت و دروغ سوائے نگهداشتن جان و مال برائے خوش نمودن کسے
غیر جائز خوش آمد برائے جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جائز چنانچه
خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص وغیره حتی الوسع نرود اگر بجبر مبتلا شود
صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید مستحب و طعام شبرات جائز و از طعام مصیبت
نهی آمده مقتضے نهی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنا بر خدا طلبے عرفی
غیر جائز و خدا طلبے حقیقے یعنی رضاجوئی خداوند آنرا محض نیست مے باید و فرزندان و
عیال مانع آن نمیند اگر شوند بگذارد شخصے پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
در آن آلایش و نجاست آلوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته ببران برند حکیم اسد علی که فلان فلان
تعویذ بر دروازه ها بنا بر دفع وبا باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
سابق نقشبندیه با غلبه قادریت و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا در ادراک آن حظ
بسیار نمیشد و حالا کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مریدے عرض کرد که مردم
بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمود لا هر چند لطیف تر لذیذ
تر لیس حکیم صاحب معنی بیرنگی پرسیدند ارشاد شد که بیرنگی معبر از حالتے است
که رنگش معلوم نشود گویا صاحبش گم میشود پس مریدے عرض کرد که ایشان مذکور
بیرنگی میسازند چه لطف دریافتم هر اهم انجمان حالتها و سست میداد نمیدانستم مشغول نمیشدم
و نیکو دوایر فوقانی و انوارات مصطلح طریقه ما را هم دلیست میدهد گو که نامش نمیدانستم

پس فرمودند بارها گفته ام که همه حال همه بار پیش می آید اگرچه دانستن تفصیلش دانند یا ندانند چنانچه من که سلوک سه خاندان نجوبی کرده ام مفصل می دانم تفصیل یکی یا دیگری نباید که آنچه نیست آید عمل باید آورد چنانچه نقشبندیه نحریه میکنند من لطایف را دانم حالانکه کل لطایف [illegible] هم میشود چنانکه چار سری یا سه ضربی شغلها میکنند سرش همین است همچنین پاس تحتانی و فوقانی چشتیه مثلاً صفه لطیفه نفس در [illegible] است پس فرمود اگرچه سلوک سوای خاندان ثلاثه نکرده ام مگر می شناسم از کلام الله همه احوال بشرط فهم رسا معلوم میشود چنانچه سابق گفته بودم که شعر الهی عاشقانه را بهری کن خدائی کرده پیغمبری کن تا نیابی خود خدائی خود پیغمبری خود میشد نمیکند چنانچه اصحاب کهف را هم و از عجب بودن قصه شان حظ نیست که عوام می فهمند بلکه همین امور است چنانچه خود فرمود نیز همدرین قصه فرموده هر کسی را که میخواهم هدایت میکنم و کسی را که نمی خواهم هیچ ولی و مرشد رهبری نمیکند همچنین معنی ها در مولوی بار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیاد آمد که فرموده اینها که شغل بیرنگی میکنند برای آنکه مقدمه فنا شود مگر چون خوب دیدیم در بیرنگی اندکی را هم فنا نشده پس مریدی عرض کرد که جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند که حضرت خواجه نوشته اند که هر که معتقد توحید وجودی نیست او را فنا نمیشود و همین نوری میبیند تجلی نصیب او نیست و تجلی آنست که منسوب بذات شود و الا او را نیست نصیب ایشان همین نور میباشد فرمود آری همچنین است یا همچنین نوشته اند شخصی آمده از طرف بادشاه بیگم صاحبه بندگی التماس کرد که چون و بالشدت است من هم فردا چهار گهری روز برآمده در مسجد جامع خواهم آمد آنحضرت هم تشریف آرند که دعا کنیم پس آنکس بسیار حرفت [illegible] جانا است یا نه ارشاد شد که منع آمده بنابر مصلحت که مریض بی [illegible] نتواند [illegible] آنکس عرض کرد که شخصی بمرگ مفاجات وصیت مفروض مرد ارشاد [illegible] نمیابد ادا خدا ادا خواهد کنانید والا خیر اگر توانند ادا نشد در شهادت ادا نمایند ارشاد شد

علاجش بدعوات نفاس می‌شود آنکس عرض کرد که مرض قلوم نیست و علاجش
اینست که در ابتدائی مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم می‌شد و در دیگر ایام
بخیر ایام صحت شده ماند و تا که از جهت غلبه خواب می‌خسپیدم بلکه غنودم باز عود کرده بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاذق است
آوردم سوختم گفت تو ازین فلیته می‌ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس همچنین شده که حالا هیچ فلیته و تعویذ در اسلام تاثیر نمی‌بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
بکمال حرج است درین اثنا در گوش مریدی فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را همراه که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می‌شد میگذاشت و باز
میگرفت چنانچه روزی درهمین خانقاه جدا بسیار خشت ها کنده‌اند که مردم دیدند و شناختند
و متاذی شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می‌آوردند دیدم که رود تفتیش کردم غیب
و بسته کنانیدم همچنین باخر گذاشت چون فلان کس که مسخر او ست از جن خود
گفت مقابله آن کس تم جواب داد که آنکس مقرب شاه زده اجنه است و طاقت مقاومت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از همراه میگریزد گفت تاثیر عمل و غیره
هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که هیچکس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخوف آنکه مبادا آنها کسی گویند
که مقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان او بیا جیا فلانرا ایذا میرسد قدر شان کم گردد
لهذا میگذرد پس روزی همون جن گفت که شما را ایذا می‌شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آمد پس آنکه همراه حضرت تا بجای آن بیمار رفته و
شفاء کرد. بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و جن گفت و به شد
و گفت که یک عورت کلوهی من گرفته بود و جن بر تن من مسلط بود و در جواب سائلی
ارشاد شد که آنحضرت و یک طبق بالوایم حضرت عایشه و غیره خورده است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع هم چنانچه ساختن ظرایف با پیر داشت اند و بهر دنیا به
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون زینت است بهشت ساله
کسری کم بود و بست پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض در ... با وقفا
و تپ بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود و وجع مفاصل و جنون و بواسیر است قا
و غیره رفع نمیشود ارشاد شد که تعویذ در ...
و در ... روزی و غیره کم و در جب و لغض بسیار کمتر ارشاد شد که و ...
اسم والد ماجد نقل کرده بگیرند بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر در این زمانه
ضعیف میباشد در دفع امراض تدبیرے باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم سلطه و توسط باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است باندک توجه و خصوصیت و محبت مدد میکنند جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله
چهارمی را نام نگرفت از تقریر معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد امجد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود مولوی روم مرید نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا در این زمانه ما
و لهذا ... قوی نمی باشد فرمود بارها گفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس همین مرید عرض کرد بعض اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک پیر است
حالا باشد یا سابق فرمود مرئی است که حالا اکثر فنا خیالی است مثل سلطنت خوابیه
لیکن آن بسیار بی ثبات است و این شقی دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید دست دهد آنهم منجمله خیال است پس انهم فرمود که انچه شود باید کرد غنیمت
است پس خواند شعر گر در دل تو گل گذرد گل باشی ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است گر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی پس فرمود این
قواعد سفری است که چون نوبت و با المقوم هلال خود میرسد مرتفع میگردد و در آمد ... ا

نمیداد بند مریدے عرض کرد چنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی دستارہا
بسر ہر چہار فرزندان نہاده بودند آنحضرت ہمین عمل نمایند که سدباب شکایت و النسب ہست
قبول فرمود بعد ازان مولوی عبدالحی بغیر صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزاده باہم مخالفت این امر نمودند
مکرر روز سیوم حضرت دستارہا ہمراه آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاه غلام علی صاحب نواب
پسر محمد خان و دیگر رؤسا ہمون عمل بجا آوردند روز سیوم کثرت ہجوم مردم آنقدر بود که بیرون
از حساب است شصت و یک ختم کلام الله بشمار آمد زیاده ہم شده باشد و کلمه را حصر نیست شخصے
از فرزندان مجددالف ثانی عالمے گفت که بدعت است آن بزرگ گفت حالا که این عمل ہزارہا مردم از
جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواہند گفت مردم قبول نخواہند کرد خاموش باشید ارشاد شد
که چون شنیدم بادشاه فاتحه نخواند شاہزاده سلیم در بابر جلال نجبت ہر سه فاتحه خواندند پس فرمود
که ایشان را بادشاه فرستاده بود فرمود از طرف خود اصالتاً و از طرف شاه نیابتاً فاتحه
کردند نذرہا نمودند ارشاد شد که عامه مسلم را تا یک سال از کلام الله و احادیث استنباط
کرده مے شود که علاقه از خانه و احبا می ماند و اہل تجربه گفته اند تا سه سال شغل از وطنی و بوطنی
زائل نمی شود پس فرمود که لہذا پنج اقربا و احبا محروم ہم میشوند و مدد ہم میکنند چنانچه قصه حکیم فلان
و لعبه بطے شہ جہانگیر نشان صد روپیه در طاقچه و فرستادن نزد خواجه جلال الدین در
دہلی و گفتن از خواجه مذکور بیان کرد شخصے مریدے عرض کرد از فساق ہم معونت می
رسد چنانچه معونت حال من بہ پسر خود در مقدمه جنگ شده و صلاح دادن و مشورش ماندن
و از بنده بارہا گفتن که ببینم چه طور میگیری پدری بود و نیز تاہنوز با وجود علم موانع بدعت شده
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی که مرده بود روزے مرا گفت در
خانه شما شادی است مرا طلبید گفتم تو مرده گفت خواہم را طلب گفتم نه که شنیده
گفت از برادر شیعه علی که او ہم مرده بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم که خواہرش را
بطلبید ارشاد شد که مرده را بعد دفن سپے ضرورت بر کندن ممنوع است مگر این شخصے

معلوم میشود که سیل آید و عرصه زد و چهار روز سپرده را البته می باید برود و مردم با اختلاف فصول فراخ
می آیند از ذکر عادت و دخل قصه که ساله پیدن شاهزادی بر بام بیان فرموده اند ارشاد شد
اذا دخل الشمس فی المیزان عرد الماء فی الکیزان پس الفاظهای دیگر بیان بیافت ارشاد
شد که کتاب فوائد الفواد نهایت معتبر است در آن وقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
مشتبه است غالبا که نه باشد و این پنج بزرگان تصنیف فرموده اند و شخصی عمل درود بنا بر زیارت
آنحضرت درخواست نمود ارشاد شد که کدام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هر که درین امر جهد میکند دیر تر فیضیاب میشود والا سهل هرکرا
مقدر است می شود در جواب سائلی ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
مثل چارپایه که مال صاحب گاو و بزمی باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی حر
باشد یا عبد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم مکروه است مردم میگویند ارشاد شد
که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا نقلی بهر چه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که نذر نجیب الدوله نه صد عالم بود اول پنج روپیه و ثانیا یازده روپیه و ثالثا قاضی
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود و رفته فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
باتباع غوث الاعظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
که مولوی فضل باراده ملک العلمائی در هند آمد و از شاهجهان که سلطان وقت بود درخواست
کرد چون درین مرتبه عبد الحکیم سیالکوتی سرفرازی داشت حکم شد که رو برو می باید بست
بعد مباحثه هر که الیق باشد ملک العلما شود از آنجا که کلمه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
من لیاقت بحث دارد چون در هرات رسید طفلکی میرزا زاهد را که صرف [illegible] میخواند که بزرگ بود میخواند
ذهین و ذکا دیده پسندیده درخواست کرد از ابا فرمودن گرفت باندک زمانی بی نظیر وقت گردانید
و بهند آورده از پادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
نقصان میرزا زاهد در صرفه رو برو می سلطان بهر سید آیین کودک بجز صیغه صرف چه میدانی هم پرسید

جلسه ونهم کلمات شافیه که تعلق از ما قبل دارد میرزا زاهد را چون مختصر بود کتاب طلبیده ملا گفت
هنوز در صرف هم محتاج کتاب است صحت قرو طی واقع شده ملا افضل که شاگرد ملان کو میخ بود باز تقصد
و ثابت کرد بعد مرور دهور سلطان عالمگیر طنطنه علم و تشریع میرزا زاهد شنیده از هرات طلبید و محبت
اکبرآباد دگرداند و بعد چندے بخیر قاضی کابل در هنگام استقامت اکبرآباد حواشی شرح مواقف تحریر
سه کتاب درست شد و شاگردان هم طیار گشتند چنانچه جد شریف که اخوند میگفت همه کتب از میر
زاهد خواندند و شریک مسوده حواشی بودند میرزا زاهد را دخل در فقه کم بود از میرے شرح وقایه میخواندند بے
حضور جد بزرگوار سبق کمی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
من باز ارشاد شد که تحریر چهار است یکی مردود مثل تحریر شیخ و دیگر این ها هم نام برد یکی
مضطرب و یکی مرقص مثل صدره و شمس بازغه که جابجا مرقص است باز فرمود تقریر والد ماجد
در درس وغیره تحریر و تقریر اکثر مرقص میشد مولوی [illegible] عرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص رقص میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر [illegible] پایدار را باید که تاب
میگوید که آن پایدار قوت نسبت مع الله است پس فرمود اگر در تغنیه هم هنر است مگر در تحفه عجائب
تقاریر شده باز در تقریبی ارشاد شد که وقت رحلت پیر بزرگوار این دهره هندی بار بار
میخواندند ۵ بات جهرتی پیون سے کاری بن کی راہ ایکی تھهری نا ملی دو در پڑ نیگے جائی
مریدے عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابو القاسم
کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه نقشبندیه که خلاف سید ابو العلی را بود مرید کردن میتوانستند یا نه
ارشاد فرمود چرا نمی توانند لیکن اعتماد چشتیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
با مزج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند و همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود و بعد از ان انقلاب شد مریدے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابو العلی از قبر
شریف حضرت موصوف معلوم میگردد فرمود آری باز ارشاد فرمود که چون والد ماجد مکه معظمه
رفتند حضرت امام حسن را بخواب دید که چادرے بر سر انداختند و قلم عنایت کردند و فرمود این قلم جد من

همت بعد ازان فرمودند باین که امام حسین هم باید چون اند قلم را تراشیده بدعت دالد باید دادند
دران وقت حال نسبت وعلم و تدبیر دگرگون شد چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت سابق
نمیکردند و در قبر شریف هم محسوس بیک نوع از نسبتهائی شود هرچند قدرت بتعلیم در هر سلسله جدا جدا
داشتند مگر غالب نسبت وسنت نبوی صلی الله علیه وسلم بود مریدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
چنین است چنانچه در ملفوظ سلطان المشائخ قصه فقرا معلوم یافت فقیر از شیخ فریدالدین و قصه نشان
حسین فرید عطار از جلال تبریزی و خداوند گفتن بهاءالدین ذکریا که چرا شیخ الشیوخ را نشان ندادی و
تمدراد که مشغولی دیگران بحیثیت مشغولی او نمی رسید لهذا نتوانستم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
کسے را از کسے که مقدر هست میشود والاخیر فرمود اینهم هست و می تواند که طلب و شان عالی باشد
مریدے عرض کرد که تاریخ رفتن بنده چه ارشاد میشود فرمود که بعد جمعه بحکم آیة قرآن فانتشروا فی الارض
روانه شو بعده فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هر بوم هر وقت بیاد خواهی آمد چون آن مرید خواست
نسخ عزم کند فرمود جدائی مقدری است چه توان کرد چون برادر عزیز القدر فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
صاحب را استفراغ و دست وغیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار بعد یک روز تشریف
بردند مریدی در اثنای راه عرض کرد که در زندگی ایشان احیائی خاندان بلکه عام دهلی بلکه هند است
خدا سلامت دارد فرمود که اگرچه ایشان هم می بودند مرا همچنان در دل بودی اکال که فیض رسان هستند همه عالم
در دل است پس فرمود که ما را از زندگی خبر نامی نیست آنچه هست از ایشان هست باز فرمود نزد خدا
جل شانه همه بندگان برابر اند در حیات و رزق غنی مطلق است چه پروا کدام لیاقت نزد اند شخص الیق
دارد چون روز دوم بعیادت رفتند نوعی تسکین معلوم شد مریدے دانست که درد حضرت
موقوف گشته عطای صبر شد غالبا که بمیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
را بنا بر تلاوت تبارک و یس فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبه
دو زانو نشسته بودند و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
غمناک به تسلی دیگران پرداخته بسپردن آمد و خادم را ——

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبر والد شریف بنا بر خود داشته بود خادم تکرار کرد فرمود
مرا منظور نیست لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضا
شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خدا داند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است تمام
شد مریدی را بنا بر تجویز که اگر جا بعد قبر ها باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن مرید
باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود مگر جای برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند مردم
می بارید و جنازه را از دست هم گرفتند مردم گفتند حضرت پیش پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
که من قصد پیش داشتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدر است من اضطراری
است در کوچه میگردانند میگردم مرضی او از همه به پس نماز جنازه ادا کرد و اذن عام داد و مردم را رخصت
فرمود پس در مقبره رفت لیکن بسیار میگریدند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه وار نشسته ماند
بعد دفن نعش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داده نواب نوازش خان صاحب
عرض کردند که فلان شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که در آن تلقین بمذهب حنفی هم نوشته ارشاد فرمود
در زندگی خواندن کلمه و دیرو نی محضور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
دفن میگویند پس بعد تسویه قبر ای بستی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شد
غمگین بود پس نزنانه رفته در مدرسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
رشته بود یکی برادر حقیقی دویم سلسله گاهی مرا تفریق داد ندکه فرزند نیست سیوم شیر داد یه من
نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که نظیر علم حضرت بودند فرمود چه گویم من طاقت ندارم و گریه
ناک شد و در رقت گریه پس جنازه مردم را از بیان حالات منع میکرد و میگفت انا لله وانا الیه
راجعون بخوانید مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان می نمایند و آنچنان
کشف و کرامت کم میشود گو احتمال کتمان وغیره باشد ارشاد شد آری بهر حال قبول دعا که
سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل یا کشف
میشد چنانچه در احیاء خویشان مشهور بود که فلان را البسیار کشف میشود بلکه سوای او کسی را نیست

[illegible]

حالا هم نقدر نمانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات نگوید خود و مقصد آنچه شود شود در تذکره
ارشاد شد می شراب را گویند و باده انگور اسکه گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می پخته و مثلث
در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکر جایز اند که نشا باقی ماند لهذا نزد بعضی
حرام و منصف که آنرا جمهور گویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
یک است یا فرق که حاصل مقصود هر دو یک است و الا اسلام بمعنی انقیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن
بشرط انقیاد ظاهر الا فاسق است اگر انقیاد باطن ندا شته باشد منافق بگوییم نه مسلم مریدی
عرض کرد غرض سایل آن بود که از قران و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خدا است یا
نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبرداری می باید چرا که در حق تفسیر کننده برای خود
وعید کفر آمده علم بسیاری باید تا تفسیر کند بلکه با تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف
تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانیم در بعض درس بچهار و پنج و هفت طور تاویل و اشارات
طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه مثالش مشهور است که ارشاد تبارک الله و تعالی که حضرت موسی را حکم قربانی
گاو کرد قوم گفتند با ما مسخره میکنی گفت توبه که من مسخره باشم باز تحقیق گاو کردند ذبح شد مطلب
رسیدند تاویلش آنکه مراد از گاو ذبح گاو نفس است بجد و جهد نه هزل و در وقت جوانی که در بیان
او را خواهند و شهوت برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و لقیمت بسیار یعنی قطع
تا الوفات البته وصول او را میسر آید دیگر اشارات که از کار عشاق بسیار می آید چنانچه کسی قصه
یادمادت یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب
خبرداری بسیار می باید حال سماع هم چنین است باز مریدی عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض
که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد داشته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضی بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ روزبهان چنانچه سید
عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید مجهی رومی در پنجاب شهرت دارد تمام قران را در لغت آنحضرت کرده بود

آن من برای کودکان لعبت بازیچه طفلان میسازم شخصی عرض کرد گناه است ارشاد شد
بلا جاری برای طفلان ساختن و فروختن درست است مریدی عرض کرد طالب العلمی میگفت که
درین تصویر یا یک قطره نیست پس تمام نشد ارشاد شد غلط است مسئله چنین است که اگر سر
نباشد مضایقه ندارد و اگر سر باشد و تمام عضو نباشد نا جایز در جواب سایلی ارشاد شد لیک
گربه را میگویند و گربه سفید را طغون هم میگویند نیز ارشاد شد در بار برادری خانه در اصطلاح
ایشان میگویند شعر گلرخان چه میپوشید و می نوش کنید ٭ طبق گل طبقی نیست که سرپوش کنید ٭
ارشاد شد در اصطلاح شان در هنگام مستی شخصی بمکان خود می سرایید استماع فرمود ارشاد کرد
که دهنا سری است امین یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود مطابق مراد درین فن دخل بسیار
بود چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آیند حالا ما اظهار
میکنیم یعنی قلب جوش میکند و بعد از ان مرض هم حایل میگردد در جواب سایلی ارشاد شد
تصحیف یعنی آنکه نقطه را غلط خوانند و صورت خطیش بجا باشد نیز فرمود و در معما بسیار بکار می
آید شعر جبیا از تو خواهم ضد شرقی ٭ به تصحیف و به تقلیب و به تردیف ٭ ضد شرقی غربیست
تصحیف غربی عزبی تقلیبش ربیع تردیف بهار باز تصحیفش نهار باز ترادیفش یوم باز تقلیبش موی
باز ترادیفش شعر باز تصحیفش شعر باز ترادیفش بیت باز ترادیفش دار باز تقلیبش راد باز تصحیفش زاد باز
ترادیفش توشه باز تصحیفش بوسه مقصد شاعر همینست باز ارشاد شد شعر چشم بگشا زلف شکن جان من ٭
بین انتج لا قم بکشم بهر تسکین دل بریان من ٭ لفظ علی شد ملا جمالی در فن معما استادی بود
نظیر گذشته جمع الا دعده یعنی جیم را با لام و عدد ه یعنی ی جمالی شد مریدی عرض داشت که میان
معصوم و محفوظ چه فرق است ارشاد شد عصمت عدم امکان وقوع را گویند و حفظ عدم وقوع را
گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سکون فلک که ممکن است نزد ما چنانچه در وقت
حضرت یوشع بوقوع آمد ماجرا آنچنانست که برای تعظیم شب که در آن وقت بود جنگ میکردند روز قریب
فتح بود و شام قریب گشت اگر شام میشد یا تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چند
ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد مریدی عرض کرد کرامت اولیا در اشیا هم اثر میکند فرمودند نه

[illegible]

[illegible]

لیکن بنابر خاطر اولیاء در آسمان تصرف آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
تابان شد این از سکون زیاده شد که آسمان گردش برعکس نمود و آنچنان بود که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را بعد نماز عصر آثار وحی ظاهر شد تکیه بزانوی مرتضی فرموده و در غشی شدند افاقه بعد غروب
گردید نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در مقر آمد تا نماز ادا شد مریدی عرض نمود
ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شد فرموده حضرت مرتضی فرض وقت
همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها اینچنین بوقوع آمده گو علماء ظاهر نفهمند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد ابو
سفیان وغیره رؤسای مکه فرستاد که بنابر جنگ نه آمده ام مرا بگذارید که ادای عمره کرده برگردم ایشان
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن والا هرگز نخواهند داشت
که ترسیدم وعثمان را گفتند تو آمده ادای عمره کن عثمان گفت والله بی رسول الله نخواهم ساخت
ونیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تا زیست بپاس رسول صلعم شرمگاه خود گاهی ازان
دست مساس نکرد ونیز حضرت علی همدرا وقت کاتب صلحنامه بود لفظ محمد الرسول الله نوشت
کفار قبول نکردند که بن عبدالله نگارید اگر رسول خدا میدانستیم چرا خلاف میکردیم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول الله را محو کرده بن عبدالله بنویسید حضرت علی گفت والله هرگز نخواهم کرد هرچند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود محو فرمود در وقت این ارشاد وجد سے دیگے آنحضرت
وبعض حضار را دست داد بعد ازان مریدی عرض نمود که نیز معلوم میگردد که در وقت
وحی آنحضرت بیهوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میامد اول آنکه همچو صدای جرس
می شنید دران آواز حروف پیدا میشدند دوم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت دحیه کلبی که خوشرو و خوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم آثار وحی بر آن حضرت دیر دیر
معلوم میگشت وانچه گفتنی بود میگفت آنحضرت و بعضی صحاب میفهمیدند و بعض اوقات آنحضرت
هم دیر میشناخت وسیوم آنکه گاهی چیزی در دل القا میشد وگاهی در منام میدید آن هم حجت

است بلکه کشف اولیا گاهی حجت نمیشود مریدے عرض کرد که این طور کشف اکثر الاهم میشود فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاهی آواز که از آن الهام گویند گوینده معلوم بود یا مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاهی وجد که خود بخود چیزے را دل قبول کند وگاهی شوق وگاهی القا و این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه معنے سابق را مریدی عرض کرد آنحضرت تصدیق داین را حضرت خود فرمودند مریدے عرض کرد گاهی چیزها بنظر می آید بی مراقبه و توجه بقلب چشم فرموده اینهم می باشد باز مریدی عرض کرد که اکثر چنان شود که از خبرے یا بطور دیگر چیزها معلوم میشود مجملاً اول صاف نمی شود و دیم غلط هم می بود هر چند تعبیر بسبب غلطی نخواهد بود اگر مرید گو یا چیزے می یابد محفوظ گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون مطابق کرده هم موافق بود بعده آنمرید عرض کرد که باوجود احتمال غلطی کشف بعضے بزرگان نسبت بکشف خویش غلطی روا ندارند جد شریف که در حکایتے ارشاد شده بود یا شاه عبد الرزاق که مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرض کرد که بعضے بزرگان غلطی در کشف اینها هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده نیز در لمقر از مریدی استفسار فرمود که شما که اچھے صاحب را دیده اید آنمرید عرض کرد که از ڈھاکہ تا دهلی در خدمت اکثر بزرگان مشاهیر حاضر شده و ارشاد و توجه گرفته ام خوبیان آنها را چند طبقه متمیز ساخته ام در ضمن قدری احوال بزرگان ڈهاکه و شاه غلام علی صاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه اچھے صاحب اند باعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب را ساکن پهلواری و قدری حالات هر جامعه نسبت و کیفیت بیان کرده در ضمن مذکور راجا بهوج شد ارشاد فرمود که از تاریخ فرشته وغیره نوشته اند که راجا بهوج نامی مالک اجین از ذریات بکرماجیت شق قمر را بچشم خود دیده از نجومیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در کتب ما نیست مگر خاطر راجا جمع نمیشد تا از بسیار جا شنید که شخصے در عرب باین نام دعوی نبوت کرده عند الطلب معجزه شق قمر کرده چراکه سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محبتے پیدا شد با سلام و پیام

امکان غلطی در کشف

را از معتقدان خود یکے بابا رتن زنارہ دار با ورچی خود را معہ پائجامہ و برگ تنبول بطریق امتحان و آزمودنے
گفتگوی ہندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود کہ ہم کھسک بعد ازان تحفہ طلبید و ازار
بند و اسباب برگ تنبول از قسم سرقی طلب داشت بابا رتن کہ ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند
چنانچہ بابا رتن کہ بعد رحلت آنحضرت آمدہ در فلان شہر ہند مشہور و معروف است و را جائے
دیگر ہم فلان مشاہدہ شق قمر کردہ بود و صحبتے پیدا کردہ شخصے التماس کرد ایمان را چہ شد فرمود
البتہ صحبت بلا شبہ پیدا کردہ بود مریدے عرض کرد کہ حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت
سنت است مگر امام احمد بعضے علما دعوت ولیمہ یعنی طعام شادی را واجب کردہ بشرطیکہ منکر
نباشد خواہ قبل خواہ بعد در علم قبول اگرچہ امامین برہ نوشتہ لیکن بیجا فرمود مگر ابی ہریرہ میگویند
کہ عصیان کرد خدا و رسول را ہر کہ دعوت ولیمہ قبول نکرد مریدے عرض کرد مسافرے را کہ
رفتن جائے منظور است در صورت اجابت دعوت چہ باشد ارشاد شد اگر برائے دشمنی
نباشد عذر کند مریدے عرض کرد کہ اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر مزامیر نوازد در ولیمہ یا
دیگر وجوہ دعوت کرد و گفت این طعام از وجہ حلال یا قرض ساختہ پختہ ام حکم آنچیست —
ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد کہ دعوت اگر واجب است واجب اگر
برائے سنت است سنت و اگر برائے امر مباح است قبول آنہم سنت خواہد بود بشرطیکہ منکر نبود یا
تذلیل خواستہ باشد نہ کہ آنکس ذلیل باشد کہ آنحضرت دعوت حجام و جولاہہ مثل آنہا قبول فرمودہ و
در قبول دعوت نہ کس مشہور کراہیت از جہت اختلاط نجاست کراہیت باعتبار کسب نیست بلکہ
اگر دست و پا شستہ طیار نمایند باید خورد شخصے پرسید کہ در حق جولاہہ آنحضرت بد دعا کردہ فرمود نہ غلط است
ارشاد شد دعوت کسانیکہ کسب آنہا حرام است مثل کنچنی و غیرہ قبول نباید کرد ارشاد فرمود
کہ در حدیث آمدہ کہ در طعام ولیمہ قطرہ از بہشت اندازند باز فرمود اینہم آمدہ کہ بدترین طعام طعام ولیمہ
ست از آنجہت کہ اغنیا را مے طلبند و فقرا را مے رانند مریدے عرض کرد کہ دست را کہ بعد طعام
از آرد میشویند حکم آنچیست ارشاد شد کہ بعضے فقہا منع میکنند چنانچہ مولوی نظر محمد صاحب کہ خوب

عالم بود بسیار زهد میکرد روزی پیش والد ماجد سطاره بود انحضرت فرمود که از ابی داؤد و حدیث نقل
میکنند که آن حضرت جامه خون آلود حیضی زینب را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود چون
نمک هم چیز محترم است و طعام هم محترم پس درست که از آرد و غیره و اگرچه ارد گندم باشد درست باید
شست لیکن اگر چیزهای دیگر سوای طعام که درین ماده بکار می برند بهتر است والا آرد هم جائز
باشد شعر لاد لا الب و لا اشش هم است لل کط کط لل شهور کوته است ارشاد شد
کلان روز در دهلی شش و چهار و نیم گهری و در حیدرآبادی و دو کم بست و پنج گهری و در بنگاله بست و
پنج گهری و در ملک بهر و زه میگویند و بعضی جا بست گهری شب میشود که عشا نزد بعضی فرض نمیشود برای
آنکه دو گهری شفق احمر میماند و از ده گهری صبح میشود نزد صاحبین میشود نزد ابی حنیفه واجب میشود
چنانکه تا این ملک چهار گهری در غروب و طلوع فرق و از دهلی تا بنگاله یک گهری فرق میشود دو گهری
تحت قطبین شش ماه روز و شش ماه شب میشود از غروب تا طلوع آفتاب اندازه هفت روز چنانچه در دنیای نو
آورده فرنگیان فرق شب و روز زیر بغداد است موافق کره و مطابق این میدانستند که در شمال
درجه آبادی بود حالا تحقیق فرنگیان بست و پنج درجه آبادی قرار داده و دید یافته اند و در تذکره بعضی
اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خودها در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
حدیث بصحت است اتباع آن ضرور و چون مذهب یعنی اکابر صحابه مثل حضرت عمر رض و حضرت علی رض در عدم
جواز تیمم و صحت بیع ام ولد و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول ابی حنیفه هم همچنین لیکن
متابعان هر یک را وجهی هست با آن ماجور خواهد شد چنانچه انحضرت سریه بر بنی قریظه فرستاده
بود و فرموده نماز نکنید مگر در بنی قریظه بعضی بظاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز ادا کرده رفتند
و دانستند که مدعا از جلدی است انحضرت بعد استماع هر یک را بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هر جا که
صحابه از کلام الله شریف در باره قسم خورده که سابق استطیع یافته فرمود که اجتهاد تا آنجاست که حدیث
بصحت نرسد در جواب سائلی فرمود که انحضرت پشتو گاهی نگفته مگر افغانان ادعا می نمایند و فارسی
هم سوای آنچه آنجا معمول بود نگفته بزبان عربی پیغمبر بود فقط چیزی ادعای هندی صاحب تواریخ

ترشته کرده بهمان فارسی از قصبه شیراز بود یا آباد در دا اشکم پدر و موافق محاوره مقامیان که
طرف را پس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سائلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
بعضی بر الفاظ لیکن کسی را یک فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر اینست در
حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن بر ایشان لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم میخوانند
چه بعضی علما که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم همچو مصالح
است باز فرمود که از هیچ سال نو هیچ تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای مشغول حدیث و تفسیر
نمیخواند و کسی پرسید و طالب حق نمیشد حالا بسیار رواج این شده الحمد لله مریدی عرض کرد که در تاریخ
طاق انعقاد نکاح ممنوع است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ نمی باید مگر روزیکه دلهن بخانه آید روز
مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بهتر والا هر روز بهتر است ارشاد شد جهتی در بالی
الغیب نزد ما مردم هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرده
اند مریدی عرض کرد اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و اینها که
جائز نمیدانند تقشف اند مریدی عرض کرد که ناسخ منسوخ در حدیث چرا بیان نکرده اند ارشاد شد
کرده اند لیکن این شبهه گاهی برطرف شدنی نیست بجهت اختلاف ائمه مریدی عرض کرد که چون حدیث
صحیح معلوم گردید پس چرا در عمل شبهه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد این وقت
ضعف است نخواهم گفت مجملاً آنکه مذهب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
کنند و شبهه و احتمال که دلیل نیست میشود باز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت والد خود
است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بالعمل کرده باشد بر صحیح حدیث است عمل کند والا ترک نماید چرا که خالی
از سبب سکوت همه ها نیست و این چنین شاید چهار حدیث خواهد بود در آنچه ثابت شود عمل نماید
در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ارشاد شد
که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یٰس یکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یٰس
ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که منود را هم رسائی تا ذات کبت میشود ارشاد شد که فنا

وبقا نمی شود مشاهده هم حاصل نمیگردد هـ خلاف بهتر است که گذرند که هرگز بمنزل نخواهد رسید
پس فرمود توجه بذات بحت هم میرسد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد و میدانند وصول شد پس قصه
شیخ علی همدانی یا همدوی در فنا و بقا بوی بدو کمی انگشت بیان فرمود شخصی عرض کرد که نزد شیوخ
کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد اظهار و تبدل وی ارشاد شد که دو رکن
ایمانست یکی تصدیق دوم اقرار را نیز رکن فرموده اند اظهار اگر روبروی یک کس هم باشد قضای
نماز و روزه باید کرد شخصی عرض کرد که خوابی دیده ام که چهار دهم ماه برآمد فرمود و با دمرگ خواهد بود
بار دیگر عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود مولوی رفیع الدین مرو ند آفتاب غروب شد
باز ارشاد شد که شخصی در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکل است شخصی که بیچاره در شغل بعض
عوارض دنیا مبتلا بود در وجد گفتن گرفت قبیله داری مشکل است در جواب شخصی ارشاد شد که اگر کسی
برای شامل شدن دیگران قرات طول کند جایز است چنانچه عکس آنحضرت بعمل آورده یعنی فرمود
که بعض اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میشنوم که طفلک کسی زنگ میکند قصر مینمایم پس قیاس بالاولی
شد که در هر نماز نکته عجیب است و اسرار ها است یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پای و دل همه
اعضا را پابند میکند لهذا دست بر دست بستن بکار آوردن است و الا متفرق شود مشغول بطور خود
گردد و وضع قبض هر دو آمده اکثر آنحضرت و صحابه کلها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بلی گرفتن دست
از خنصر و بنصر میکردند اگر بگیرد هم درست است بعضی صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
اوقات ترک امر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر در عید مردم را از نوافل منع نکرد مردم
گفتند بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ـ تو برای
وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی ـ پس فرمود علمای قشری درین جا غلو میکنند صوفی
منش این حال را میفهمد که چنین هم میشود و با زنا بالان را در جمعه زود منع کرد انسخن دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوروی است ۔ الله آنا بغرتک تخوون یا ابراهیم
باز فرمود سال تاریخ تولد امام مالک که موکد آنجه هدی و ثانیه فان ملک الحج از حضرت عبد الاحد نقشبندی

تاریخ زینت المساجد ملفوظات مجلس غلام علی شاه نقوی حضرت اوی بود ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود
مثل خر و سنگ اینها مخصوص است به بعض بلاد مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و در روم و حجاز و عجم یافته
نمی شود همچنین قطبی و شافیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورده بود پدر من وقت
رخصت از مدینه از استاد خود عرض کرد داد خوش شد که هر چه خوانده بودیم فراموش کردیم الا علم دین یعنی
حدیث ارشاد شد والد ما جد مثل واله جناب رسول بود قصاید غرا در مدح حضرت توحید دارد چهار ده
ماه در حرمین بوده و سند کرده بعض جا استاد میفرمود معنی این حدیث تو تقریر باید و سند اجازت نوشته
سند این کرد اگر چه به از من است در جواب سائلی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب
پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است بی حبس
مرغ را سه روز گاو را هفت روز باید خورد در ننگ کرد ارشاد شد که هر گاه حضرت علی در بازار کوفه میگذشت
کودکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفحص فرمودند اعلاها علم و اسفلها طعام باز
فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راشده بود عهد ابو بکر همچو
وقت کودکی که با وصف ضعیف کمال نشو و نما بود و در عهد عمر شباب در وقت عثمان انحطاط که
چیزی درست و چیزی نادرست ور در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کسی در هند نه آمده خالدین
ولیدین مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه خیبر بنا کرده اوست و سمرقند هم در این وقت فتح شده
بود از اندلس تا کابل در طول همینقدر در عرض و طرفه آنکه هر شهری و ملکی که در وقت خلفا فتح شده
سوای اسلام در انجا رائج نیست گویا باهم طایفه دارند و جائیکه آنحضرت فتح کرده سوای اسلام نیست
در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شما را نیازارند یعنی اهل خطا
و ختن چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان و غیره ایذا باهل اسلام رسانیدند و تحویش را تا آنکه شمار گذارند غلبه
این قوم مقدر است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است
چون مریدی را دو قطعه خط طلبی با ظهار کمال نقصان در صورت سر تفتیش آمده او بمرده بود در
رفتن و برخاستن چون قصد همراهی کرد برای تحقیقش منع فرمود عرض داشت که نباید اتفاق رستن شنود

فرمود مصرع گر در یمنے چو با منی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم میشود عرض کرد ا
فرمود خوشی موجب ترقی میشود عرفا سے تا معرفت که همیشه خوش و بشاش میمانند هر وقت ترقی
در ترقی میمانند مریدی سوال کرد که بعضے علما میگویند که ریش بر طریق عادت آنحضرت میداشت
نه بر سبیل عبادت فرمود نه بلکه از بعضے احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلاف یهود کنید یعنی ارسال
لحیه و قصر شارب و نیز در خصلت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت موکده مریدی
پرسید که مقدار ریش چه باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبدالله
بن عباس یکمشت از ریش بحیه سیه گذاشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل بود دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت موی طول و
پهن هر دو را کم میساختی بودند قصر میفرمودند باز ارشاد فرمود که آنکه هر چه میکنند آن بحیه خلق است
آنقدار باید که بنیده ریش پیدا دارد ارشاد فرمود که از کفار که خرق عادت میشود چه توان گفت
ارشاد فرمود که خرق عادت شش قسم است اول معجزه که بمقابله کفار خواه از نبی خواه از ولی چنانچه
از آنحضرت یا از خواجه معین الدین دویم کرامت از نبی یا از ولی سیوم ارهاص که پیش از نبوت
صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود چهارم برای عامه مومنین مثل اجابت دعا وغیره خواه
زاهد باشد یا فاسق پنجم آنکه از کفار که بمقابله و دعوی وقوع یابد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
کشیدن جانب ضلالت او را تابعین او را تَضِلُّ مَن تَشَاءُ و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
کردم شاید دران زمان سابق از ینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چیزے
از دو دریا اخبار و در طلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدری صفائی ششم اهانت که
مخالف دعوی واقع شود چنانچه مسیلمه کذاب را اکثر واقع شده خیالی بنا بر او فنائی خوب ریخته
آمد خوش شده گفت بخواه هر چه خواهی گفت یک چشمم گل دارم دفع شود چون دست بر چشمش
مالید کور شد مریدی عرض کرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود او را چه باید گفت فرمود تنبیه
درین ضمن پاره ذکر حضرت رسول شاهی وغیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقاتها نباید کرد بسیار

کدورت حاصل نمیشود بلکه ملاقات از یهود و دنیاداران چندان مکدر نیست ارشاد شد که انجیوا
آمد نباید گفت چراکه پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر علی
ہمدانی بہ ثبوت رسیده در ان شکی نیست یعنی چہل کس مہمان طلبیده بودند بجانہ ہر کس رفت
و غزل ہر یک گفته داده آمد ہر کس باہم نزاع کردند چون معلوم شد ہر جا بود باز ارشاد شد که
عزرائیل بدست خود قبض جمیع ارواح بقول اصح میکند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز ارشاد
شد که چہار دفتر ہر یک ملک مقرب را شب برات عنایت میشود حضرت عزرائیل را حکم می شود که در لوح
محفوظ حوادث امسال را مطابق میشود ہر کار ایکار کنان انکار سپرد نمایند پس دفتر موت مصائب
امراض بقید تشخص وقت حواله حضرت عزرائیل و تابعان اوشان میشود و دفتر رزق و بارش باران پیدا
شدن حبوب و غله میوه ها و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق ہر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان الیشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکرہا و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدمات
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذاکران و قراءت تالیان حواله
حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و دفتر نفخ ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار مثل نکاح
و ازدواج خواه بر وجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل مینمایند و الله اعلم بالصواب ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه **شعر** سنینش کامل و عاشق تولد
وفاتش دان تو معشوق الہی و وفات در پانصد و شصت و دو ہجری ارشاد شد که ماده تاریخ بخاری
دلدق صدق و عاش حمیداً و مات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
سنقرئک فلا تنسی باز تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاہی انگشتری پوشیده تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری بار دیگر پوشید گفت دو انگشتری بار ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت معین الدین
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند خواجه جو یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظله **اشعار** عبد العزیز آن خلف خاندان فضل ✽ کز کودکیست لطف ازل ایاد مشمول
در گہواره بود که با شیر دایه اش ✽ کرد ایزد بدل بروشنش حلول ✽ گفتند قدسیان که تراویح تو قبول

ماده تاریخ همین مصرعهٔ اخیر است هر یکی شعر ضمیر کرد که میگویند دیوان حافظ را زمین نمی خورد در کتاب
آمده است ارشاد شد در کتابی ندیده ام لیکن به تجربه ثابت شده چنانچه محمد علی نامی مرد بزرگ
بچشم دیده خود نقل میکرد که در گجرات شاه دوله را سه روز آنطرف لاهور بر لب دریای چیناو که کلان
ست دو قبر بودند مردمان بخوف دریا انقبرها را کنده جای دیگر بردند کفن یک لاش سیاه بود و دیگر سفید
و لاشها سالم چون تفحص کردند هر دو حافظ بودند یکی بطهارت کامل تلاوت میکرد و دیگر چندان
مراعات منظور نمیداشت بزرگی پرسید که در غیر طهارت یعنی جنابت بضرورت چه حکم است مثل
تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمه درست نخوانند الحمد لله گفته باز رب العالمین گوید همچنین زن حایض
با دیگری را جایز است باز ارشاد فرمود که حضرت سید راجی حامد شاه که از پیران ما اند و سلسله
ما تا آن بزرگ منتهی میشود قریب شصت سال میشود بعد ازان نادر شاه در مکان مانکپور شاید بر مزار
شریف شان در نقب شده بود ازین جهت نوبت بکشف بدن افتاد مردم شهر بلکه اطراف شهر جمع بودند
و دیدند که لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکه ریش کلان شده و موی سر هم نمو نموده و عجب
تر آنکه بر یک کتف رومال و مسواک بر جانب دیگر تسبیح همه صحیح و مسلم این قصه را گروهی نقل نموده
اند چنانچه محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزاده سادات قطبی متقی و بزرگ دران مجمع حاضر بود
بلکه بعضی از فرزندان آن بزرگ رافضی شده بودند ترک رفض کردند بمعاینه این کرامت باز
ارشاد شد حکما در مقدمه اما سیدن میگویند که در بدن هر که پیه و گوشت کم باشد نمی آماند خشک
میشود و ما مردم مسلمان میگوییم که کرامت الهیست چنانچه این خرق عادتست نقل حال صاحب دلایل
الخیرات هم همچنین است بلکه بر پیشانی آن بزرگ کسی دست نهاده بود چون آنرا برداشت هم چو زنده و تمام
بدن تر و تازه بود بلکه تمام صحرا خوشبو شد مردمان محسوس کردند این نقل هم بتواتر ثابت شده بزرگی
پرسید که حکم نماز سنت اول ظهر که بسبب جماعت فوت شده چیست ارشاد شد مستحب میشود و اگر خواند بهتر
و الا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضی قبل دو رکعت سنت و بعضی بعد آن تجویز میکنند و هر یک
وجهی لطیف بیان میسازد هر قید که ضمیر کرد که تا شروع نموده اند دو قصه را واقعه که ملفوظ بزرگان می نویسند

راست انیست ارشاد شد که در پنج سوره که معمول بزرگان است خاصیت سه سوره از حدیث بثبوت رسیده پس برای قضای
حاجت بعد صبح و یٰس اذا وقعت الواقعه بعد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که مداومت کند فاقه نکند ابداً و به تجربه هم رسیده سیوم
تبارک بعد عشا قبل خفتن در دفع عذاب القبر و خواص با تعمناکه بعد ظهر و عم بعد عصر میخوانند به ثبوت نرسیده بزرگی پرسید که ما
اهل اسلام از چند سال در هندوستان و خلافت خلفای عباسیه تدین ایشان و ایذا رسانی شان بسادات و خوبی شان درین ضمن تقسیم
ممالک هفت اقلیم سلطنت هر یکی از پنج قسمت به هر یک حصه احوال عمل اهل اسلام تا شمس الدین التمش که غلامان غلام محمود غزنوی و او پدرش
از طرف سامانیان و او از طرف خلفای عباسیه فتوح اسلام قصه ایاز و نه باز آمدن محمود و ساختن مساجد غلبه راجه های هندو تعلق او و شهید
شدن صوبه داران و قتل سید سالار و بعض کرامات شمس الدین التمش و ساختن حوض و عنایات الهی در باب علما و قادر شدن بر کنیزک محبوبه
دریافت که هنوز آن از شرف الدین سهروردی که محرم او بود بیان فرمود مریدی درین اثنا عرض کرد که چون بشیار بتفصیل ظاهر اندرون
طهارت فقط در عملی خود باید در علم قدر ضرورت بس بمعونت چرا در حق او شد فرمود میشود انهم احسان الهی است بار دیگر شخصی از احوال
قبر چیلی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگ اند سابق از آبادی شهر در آنجا بوده چهار قبر دیگر به هر یک انام برد کسی گفت که او
فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد مرحوم در فرزندی آن ها که در اجمیر شریف صاحب سجاده اند
گفتگو میکنند دختر شاهجهان [illegible] نام پیر دکه بسیار معتقد بود و جواهر گلوئی خود ایثار در آن حضرت نموده و آئین سجادگی و غیره مقرر
کرده و سلسله نسب شان هم درست ساختگر در عقب حضرت نسبت چنانچه خواجه خانوگوالیاری بی شبهه از فرزندان حضرت است
و فرزند شاهجی نامی صاحبزاده حضرت قطب الدین هم بود لیکن عقب نماند در تقسیم [illegible] کرد بار تشریف آوری حضرت معین الدین بگی بنابر
ملاقات قطب الدین بختیاری بنابر فرمان جامی بنابر تقرر نزد بادشاه رفتن ایشان با پیر خود [illegible] سکونت در بغداد خانقاه حضرت
غوث الاعظم و روایت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ بسبب نبودن در آن شهر بقول صحیح تشریف آوردنش بنابر ملاقات فرق سهروردی
بزرگ پنجاه و چند سال و عدم قرابت شان که مشهور است بیان فرموده وقت بسبب ضیق فرصت بقلم نمی آید اگر یاد ماست انشاءالله بفرصت
دیگر در یاد خواهیم نگاشت مریدی عرض کرد که تاریخ تولد حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از قلعه جلاچشم شده کتابهائی این فقیر
به برادر خود دادم باز فرمودند شعر آنچه خوانده ایم فراموش کرده ایم ❊ الا حدیث دوست که تکرار میکنیم ❊ یعنی سوای قرآن شریف و حدیث همه را از
یاد فرمود شخصی از قرآن شریف نام تاریخی بنده برآورده بود [illegible] جلیله مریدی عرض کرد که امامت نساء درست است ارشاد فرمود
عوامان که در تراویح امامت کنند در وسط صف ایستاده شود جایز است مگر در فرض مکروه عالی سوال کرد که نفل بعد شروع فرض میشود [illegible] حنفی نامرد
شافعی و مالک سعی ادای حج ادای دیگر نفل لازم می آید لیکن صحیح تمام در جمیع داب ارشاد شد که در وقت محمود چهار شاعر بود عنصری عسجدی اسدی فردوسی
عنصری در مدح شاه گفته ۵ تو آن شاهی که وقت صبحگاهی ❊ چو دو گبر سیاه مسلمان ❊ همی گویند در تهلیل و تسبیح ❊ الهی عاقبت محمود گردان ❊ در جواب ارشاد
شد که بعضی قصیده برده هم گویند شرف الدین بوصیری است ارشاد شد که آنحضرت چادر مبارک بمصنف قصیده داده بود معاویه بن ابی سفیان
از ایشان بعد مردن شان قیمت بیست هزار دینار خرید برای کفن نیز موی مبارک بادشاهان رسید وصیت کرده بود که در زمین هند شخصی پرسید که قصیده

غوثیه از تصنیف حضرت است ارشاد شد که کلام خاص معلوم میشود لیکن از آنحضرت نباشد مگر مضمون تقید شده در نحو و بدیع البته از آنحضرت است مریدی عرض
کرد که اینهم طریق اولیا است ارشاد فرمودند آری بعضی در کمال هستی و بعضی در کمال فخر چنانچه حضرت غوث شان ازین قبیل بود و نیز کرامت و خرق عادات از اولیا بحد
تواتر نه رسیده مگر حضرت غوث شاه احمد زنده پیل باز ارشاد شد که زنده پیل یعنی پیل کلان ... کشتی نداد در چهار صد کس مصلی در دریا انداخته بطریق
کشتی سوار شدند میرفتند هی بردار ارشاد شد که در زبان ... شیخ خود یافته بسیار رسید ... شهر بلند شد ... کنیز فاطمه ... در زبان شاه ام
دیگر شیخ حلیم خان ... حضرت کریم ... حلیم ... غضب داشت باز ارشاد فرمودند که شیخ هندی در دهلی صحبت بود و انتسام ... ارشاد شد
ثلاثیات نوشته اند که روزی حضرت فرمودند حبب الی من دنیاکم ثلاث الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة ... فرمودند مختصر علی فرمود ...
و خدمت الضیف و الضرب بین یدی رسول الله بالسیف مریدی عرض کرد که برای سفر تعین تاریخ آمده ارشاد شد که در شرع هیچ نیامده ... سفر
آنحضرت اکثر روز دو شنبه و پنجشنبه و یکدو بار شنبه واقع شده چرا که روز عرض اعمال اند و سفر آنحضرت برای عبادت می بود و نیز فرمودند که مبارک است ...
است من صبح پنجشنبه برای سفر شخصی پرسید که نماز پس مخنث چه حکم دارد ارشاد شد مخنث یعنی نامرد با خواجه سرا غیر جایز اگر فقط رجولیت ندارد و هیچو زنان
حرکات و افعال نمیکند مضایقه نیست فرمودند مکروه است از آن که اسباب اینها اطوار ایشان و خوشامد ... بزرگی پرسید که آنچه ارشاد شده بود که شخص
کس را غیبت و سعد شیخ درست است ارشاد شد که بعضی از قرآن جایز که فرموده لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم یعنی او دوست نمیدارد ...
گوئی کنند و اشکارا اگر کسیکه ظلم کرده شود بر د یا شخصی پیش آنحضرت می آمد استجازه خواست فرمودند بیاید مگر بد است یعنی بد قوم همچنین شخصی برای
شیخ و مشیر خود از حضرت مشوره نمود که از بین خواستگاران ... آنحضرت فرمودند معاویه بن سفیان ... یعنی فقیر است و دیگر گفت
عورات المیار میزند مگر اسامه بن زید را قبول کن همچنین حدیثات تتبع کرده اند ارشاد شد جواب سایلی المسبوق یقضی آخر صلاته
فی حق التشهد و اول صلاته فی حق القراءت یعنی شخصی که در چهارم فرض داخل نماز شد باید که یک رکعت با سوره خوانده بنشیند باز
یک رکعت با سوره و یک رکعت خالی خوانده نشسته صلوة و غیره خوانده سلام دهد ارشاد شد که در آنحضرت صلی الله علیه وسلم جانوران و درختان
و سنگریزه ها سجده میکردند چنانچه در وقت قضای حاجت ... آنحضرت ... ماررا انداخت در جواب فاضلی ارشاد
فرمودند که در تمام ماه شعبان نکاح و شادی ... از قبل آنحضرت است شاید که ... بوده باشد باز از ابتدای
کرامت شب برات فرمودند که در شب پانزدهم شعبان بعد عشا قریب وصال بخانه آمده بود که ناگاه جبرئیل آمده و گفت امروز شب مبارک
و تقسیم برات یکساله است بر خیر و برای مردگان مدفونان جنت البقیع در آنجا رفته دعا کن چنانچه آنحضرت همچنین کردند
برای آن رسم فاتحه درین شب است خواه نان و حلوا خواه هر چه خواهد مگر در هند که حلوا پیدا شد و در ولایت و بخارا و سمرقند قلیه
و غیره میکنند لیکن گوشت نمیشود مریدی عرض کرد که سبب خالی خواندن در رکعت چیست ارشاد شد که اول حکم هر وقت دو رکعت
بود و همینقدر فرض دانستندی باز چون در مدینه حکم رسید که هفده خوانی برای فرق قدیم و لاحق امتیاز
سوره و بی سوره شد و چون عدد وتر پسند است لهذا در مغرب یک زیاده شد در صبح بسبب قراءت طویل دو
ماند و نیز میگویند که از جهت تعین اذان چهار بار احتیاط چهار رکعت کردند و قول اول است مگر صوفیه

معنی ہائے دیگر درین امر فرمودہ اند چنانکہ احوال تاویل حضرات چشتی در ہائے فوقانی و تحتانی
وغیرہ بیان فرمودہ در جواب مریدے فرمود کہ عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید ہمین
مور باشد لیکن پاس ہر دو باید الناس علی دین ملوکہم قول عقلا است شخصے عرض کرد
کہ ہدایہ میخواہم و تلویح و توضیح خواندہ ام ارشاد فرمود ع چنان مطالعہ روی تو کردہ ام
کہ دل ملال گرفت از مطول و تلویح باز فرمود کہ روزے در مجلسے با مزامیر میسرودند و علما
و فضلا ہم بودند و این بیت میخواندند ع درکنز و قدوری نتوان یافت خدا را + دل نسخہ عشق است
کتابی بہ ازین نیست درین اثنا زنے السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام
مریدے عرض کرد عورات را ہم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقہ نیست اینجا حکم غیر محارم
است اگر جوان اجنبیہ محل شہوت باشد ابتدا ہرگز نباید و الا ابتدا ہم اگر کند باز فرمود از ابتدای
جوانی وقت شباب از رقص وغیرہ ممنوعات تنفر طبعی داشتم چنانچہ عورات جوان ہیچو دیوار بنظر مے آمد
گاہ زدوا مرید خود بسیار ترسان بودم حالا ہم یکے ازان با ہستم یکے غیبت کہ البتہ استماع آن عیش
نمے آمد حالا خدا نجات بخشیدہ چنانچہ مے بینی کہ بطورے دفع میسازم اگر کسے قصد گفتن نمیکند
دیگر مزامیر کہ حالا ہم ازان مے ترسم ہیچ و استماع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیہ السلام
سوال کردند کہ میل ہم گاہے فرمودہ اند ارشاد شد آرے دو بارہ آن چہ بود کہ در جوانی شنیدم کہ
قصہ خوانے خوش گو آمدہ است بترغیب احیا قصد کردم ناگاہ آواز مزامیر و رقص بگوش رسید
خواستم کہ زیر دیوار نشستہ شنیدہ راہے مقصود شوم ہیچ نشستن خواب غلبہ کرد چون چشم باز کردم صبح
بود بار دیگر ہم ہمین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود قصہ لغو و دروغ ہم گناہے است چرا کہ اکثر
قصہ زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفایدہ شد خصوصاً
خلاف شان و استعداد و قابل ثبوت باز فرمود حضرت باقی باللہ عزم کردند کہ تنہا باشم مریدان را
جواب دادند و یکے را پیش ہند و کسے را جائے فرستادند حسام الدین کہ خلیفہ اجل بود تحملے قوی
داشت اگرچہ ہمہ صاحب کمال بودند لاکن تا پیر زندہ مے باشد نوعے از ترقی مے باشد بسبب

عجیب نسخه خواست که جدا شود اما چار قسمت کعبه کرد چون در اکبرآباد رسید نبیره دیوانه ای سبب گریا
نشست ناگاه آنجا رقص بود و این بیت می سرودند ع تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندرکش * کس هرگز نخواهد رفت از دوکان حلوائی پس جوشی و خروشی کرده مراجعت
کرد طالبی شیخ همی بیت می خواند و مستی ها می کرد شیخ هم در کنار گرفت و ترک خلوت بالکل
نمود ارشاد شد که آنحضرت فرمود که خطوط را بعد نوشتن خاک آلوده باید کرد که برای
انجاح مطلب تاثیری دارد حدیثی است از حقیقت خطاب بی که مراد بی و غیره می گویند
پرسیدا ارشاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار سیده
و بعضی بیگ می گویند رفته رفته بیگ شد و بیگم هم از همین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در
بیگ داخل کرده اند و در اصطلاح شان خان بادشاه را می گویند اکثر بادشاه خود را خان
می گویند بزرگی سوال کرد که حکم مسجد طوائفان هند یکسان است یا نیست طوائف خوب
و مال هنود احتمال خبثی دارد نماز جائز شاید که ثواب نماز مسجد نیابد مگر حکم مسجد بران خواهد شد
باز فرمود که موجب قاعده مقرره که بارها گفته ام مسجد مال مغصوب مسمی نشود و مال حرام
مثل آن نا شود همین محل فرمود که امیری مخالف حضرت امیر مسجد از منصا و ره ساخته بود حضرت
امیر بیتی نوشته بودند مضمونش آنکه شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال
خود نساختی مثل تو چنان که زنی از اجرت زنا طعام مساکین میداد اهل عقل و تمیز گفتندش
که ترک زنا نکنی و طعام مده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت
کدام خط بود ارشاد شد که خط کوفی ثقیلی همه چیز نوشتند حضرت علی موجد خط کوفی شدند چنانچه
هر چه دستخط آنحضرت نزد خود دارم و قرآن شریف دستخط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد است
از خط کوفی ثلثین موجب شن شاید ثقیل باشد از آن ثلث شد و از ثلث نسخ شد و
از و تعلیق و چون هر دو را با هم کردند نستعلیق شد سوای این خطوط اصناعی مثل گلزار و سرو هفت
قلم مشهور اند باقی متروک گشته نسخ و ثلث و شکست و ریحان و نستعلیق و تعلیق و شفیعه که

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمودند قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلا شبهه و شک خون شهادت عثمان هم دران موجود فرمود کاتب در صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاعر نبودند علی و ابوبکر و عمر گاهی ماهی مگر عثمان در فخر خود
میگوید که گاهی شعر نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود که وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح از مستعد جنگ بودند
فرمودند هر که از شما سلاح انداز د آزاد کردم و از دیگر صحابه که مستعد بودند فرمود که من نمی خواهم که
سیف برکلمه گویان کشم بعد توصیف صبر و ثبات عثمان رض و عدم قصد ایذای کلمه گویان و پاس
کلمه بیان فرموده فرمود این بزرگان هر ایک آفتاب دور کمال های خود یکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمان رض همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود برانید و افتاد بکرد
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا در ارشان آمده است و مکرده نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
اینقدر تعظیم ولی و نادر و پدر درست است در این اثنا بزرگی از مریدی پرسید که تقریر حلت
وجود تمام شد گفت مثل آنها که از ان برآمد مطلب نتواند شد مگر تقریر آن زبان مبارک
منظور است نشده ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبد الحکیم منکر وحدت
وجود چیزی بحرفی گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصری عند الفرصت
خواهم نوشت باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهد شد فرمود باید فهمید که اتباع پیر و سلوک
و ذکر و افکار باید و در معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجدد و هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبید الله احرار وغیره اکابر وجودی بحقیقت بودند و نیز غوث الاعظم که پیر
ماست حنبلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبند چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق که به اجتهاد تقریر این معنی
نفرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر بمثل رسن از بالای آسمان انداخته در زمین سفلی هم بر خدا خواهد افتاد

باز فرمود که سخنے دیگر هست که بسیار کمتر مے فهمند یعنی تجلی الهی را که بر اولیا میشود و ظهور هنگام بعض
اوقات همین مود راست مے بینند مثل حضرت علی که فرموده من کشتی نوح را تسکین داده بودم و من
باعث قیام بیننا ام و من زنده غیر میر بنده ام یا بزرگان دیگر که در خویشتن تجلی الهی حق بینند مثل
موسی که در نار دید یا مثل آن حضرت که دست من بر دست بیعت کنندگان یا تو نزدی سنگ
ها را خدا زده و فی الواقعی بیک مشت سنگ چشم هزار کس کور نه توانند کرد و حضرت عثمان
را همین معلوم شد که دستیکه بدست خدا رسیده چرا مس ذکر کنند طوریکه یک کوزه
آب از دریا آرند وقتیکه قید سبو و جدا هی دریا آب را ملاحظه نمانند بے تامل خواهد گفت منم که در
من کشتی سیر و دمن دریا ام و من در اکبرآباد هستم و من در سارنگپور بودم غرضیکه اینچنین
میگویند و این را تجلیات گویند وجودی و شهودی همه قابل این تجلیات هستند
ما ندانستیم این حال در ابتدا در نفس الامر و هر شئے هست یا نه این تحقیق دیگر است و چون نیک
تامل کردم غرض هم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست غرض دانستن سلوک است
که تجلیات الهی شود اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود درین تقریر چهره آن حضرت
برافروخت تقویت ز زور بیشتر بود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد که بنده را واردی دست داد
که مے بینم تمام عالم یک نور شده و باز از آن نور سنگ و خنزیر و گاو و آدم شد در روز مے بینم
که من مے گویم یک لکهه سال با خدا یعنی نزد خدا نشسته بودم و پنجاه هزار سال در آنجا بودم باز
چون چشم باز کردم هیچ نه بود فرمود مقدمه توحید است همچنین میشود این آنائے خود را گم
میکند اشاره بطرف خود کرده کرد و حالا بطرف خدا میکند مریدے عرض کرد که در جواب
سوالات حضرت تحقیق مسئله نفس الامر و وحدت وجود فرموده اند جائے تقریر صاف
شده مختصر نفس مسئله باید فرمود که برائے متابعان حضرت کافیست احتیاج دلائل
عقلی و نقلی و اثبات نه شد باید فرمود و تحقیق حضرت موافق همه خواهد بود فرمود انشاء الله خواهم
نوشت شخصے درخواست دفع بیماری با شفا [illegible] ارشاد شد که یک [illegible]

صحیح الاعضا زیاده از یک سال عمرش نگے که باشد و عمر دو گوشش او بیگذاشته بعد غسل
دهس بایک کسے سوره یٰسین خوانده قریب آید وقت شب بطور تکیه در میان مریض و ترش
نگذارد بسته صبح به نیت عوض ملفیه بنام خدا ذبح کند شفا خواهد شد هشت حصه سر و چهار
پنج حصه ول یک حصه ثانی باقی حصه کرده تقسیم مساکین پوست یک حصه بایک فلوس
ملا جلال الدین دوانی سے در خانقاه و مدرسه گشتیم بسے - انصاف که در پرده ندیدیم کسے -
دیدیم بسے بیهوده گوی چند سے + مانع شده از دوست بهانگ جرسے + حضرت الی الله
سے در صحبت اهل دل رسیدیم بسے - بس دو رو بیره کنان ز اهر کسے یک نفسے
از چشمه آب زندگانی قدحے - در آتش وادی مقدس قبسے - در تعریف
تشریف برون والد ماجد خود و بگفتن صاحبزاده در حق شیخ آدم بنوری ناراضی شاه
شخصے بجوره گیری ما عاجزان فتاد - زان روز که در طریقه مجذوم افتادیم - گفتیم که حرف
راست بگوییم ز ما مرنج - تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم - صاحبزاده کدام نواب را برائے
بسم الله آورد نزد آنحضرت اوّل کلمه گو بنیده از اول اقرار خوانیده مبارک باد گفت در این اثنا
ذکر نواب روشن الدوله و پیر پرستی شان بمیان آمد فرمود مقبره شان را که قریب قدم شریف
است من خود دیده ام که بخط زرین به غلاف قبر الله محمد و بهمه نوشته بودند حسب کرده
ارشاد فرمود که درین زمان اجتناب از ارتکاب مناهی برائے ملامتی شدن نیست باید
کتاب بدست گیرد ملامتی شد شخصے از ذبح نمودن بز وغیره بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
فرمود که ممنوع است ذبح بنام خدا کرده گوشت تقسیم کرده ثواب تقسیم گوشت به روح بزرگ
نذر کند و سوائے هنگام بقرعید قربانی از طرف بزرگ هرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
شد که نهصد کس معه فرعون معه مال و متاع بالکل بدعائے موسیٰ غرق شدند هر چند
توبه ها میکرد موسیٰ نپذیرفته نمود حق سبحانه تعالیٰ با موسے گفت که تو سخت سخت دلی که چند
الحاح ... رحم نکردی اگر با من چهارم آب تضرع میکرد وے بخشیدم هر یکے عرض کرد

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آن
خود نماید شاید که ثواب بمادر و پدر برسد شخصی سوال کرد که ختنه نومسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
فرمود حنفیه منع میکنند بدلیل آنکه ختنه را سنت میدانند و ستر عورت فرض و شافعیه ختنه را هم
فرض میدانند لهذا تجویز میکنند متاخرین حنفیه بنابر مصلحت جائیکه خوف ارتداد باشد تجویز دادی
جائز داشته اند شخصی از لباس عرب پرسید فرمود حالا اهل عرب پاجامه وغیره می پوشند
سابق البته نمی پوشیدند شخصی پرسید که من عرف نفسه فقد عرف ربه حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد این وقت ضعف
غالب است باز فرمود قدری بپاس خاطر شما بگوییم از آن قیاس نمایید یعنی چنانچه روح شما
هیچ یک بدن نیست و همه جا هست همچنین او تعالی در همه جاست و مبرا از همه است نه تو در هیچ مکانی
نه مکانی ز تو خالی . اگر اینقدر هم نداند البته خدا را نوعی نه شناخته باشد شخصی پرسید
که حدیث انا احمد بلا میم و انا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتمد هم کمتر
و هیچ نیست باز شخصی از معنی نحن اقرب الیه من حبل الورید سوال کرد فرمود علما قرب
علمی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جا بجا در قرآن آمده شخصی از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانی عظیم هست یعنی چهار چیز است شیطان ۱ و نفس ۲ و خلق ۳ و دنیا ۴
از این همه باید جنگید سریه از روزه و نماز و لذائذ و خطایا مناسب وقت داند بعمل آرد لیکن
بالکل نباید هم نشود چنانچه پیر ابراهیم ادهم برای دفع غصه ادهم را حکم کرد که برای اسپ دانه
دلیده باشد بعد یک سال امتحان کرد که طمانچه بر روی اش از دست کسی زد تا آخر گفت از
قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شامی بزرگی بود که بدیع الدین مدار را
از دین یهودی مسلمان ساخته بودند شجره ایشان بچند واسطه تا عبدالله نشان بردار میرسد
از او شان بصدیق اکبر لیکن کار مدار تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا وارد
نجف و کربلا و فایده ها بر داشته بحکم شریف به هند آمده در کالپی بود و با هندوان هم صحبت داشت

چنانچه سعد سے باجوگی خلوت داشت که بادشاه بنابر ملاقات آمد شاه مدار متوجه حالش نشد
بادشاه غصه کرده برخاسته رفت و از ملک خود بدر کرد شاه از انجا عبور کرده بتصرف بنگال
بادشاه کرد که آبله ها پدید آمد و سوزش افتاد فرمان صلاح داد که رجوع بشاه نمایند
بادشاه عزت کرده نزد شاه دنیا مد مگر نزد سراج الدین سوخته که پیرش او را لقب داده بود یعنی
سوخته عشق خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی رفت او شان که خود عنایت فرمودند رفع سوزش شد
بدیع الدین ناراض شده گفت که اولاد تو ولی نشود سوختم او شان گفت سلسله تو جاری شود و
بدراه گردد بعد ازان برخاسته بلکهنو و از انجا در مکن پور سکونت اقامت کرد شخصے پرسید که در
وقت نسبت چیزے فرستاده بود حالا نسبت موقوف شد بازے طلبد حکم چیست فرمودند
که اگر به نیت شادی کردن داد واپس خواهد شد اگر به نیت نسبت داد آنچه خرچ شده ختم
باقی واپس دهند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیره که بعد نسبت میدهند هرگز واپس
نخواهد شد ارشاد شد اول که سایه آنچه نیست و هفت مرتبه زیاده می افتد
هم مصدر آخر درین ملک مهم قدم سے ماند باز تلاوت آیت الم تر الی ربک کیف مد الظل فرمود
ارشاد کرد بجز خدا غیر خدا در دو جهان چیزے نیست — بےنشانست که از نام و نشان
چیزے نیست — باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که اصدق
قولے که عرب گفته قول لبید است جائے که گفته الا کل شیء ما خلا الله باطل درین اثنا مذکور
نحن اقرب الیه من حبل الورید و علی العرش استوی و حدیث لبسط علی الله و اینما کنتم
در پیش شد عالمے موافق ظاهر چیزے تاویل کرد آنحضرت فرمود که لفظ اینما کنتم و نحن اقرب
الیه بسط علی الله را خیال باید کرد و علم وغیره را باید فهمید باز فرمود نزد علمائے ظاهر و باطن هیچ
هیچ اشکالے نیست هر جا ظهورات است مثلاً همین آدمی است که واجب التعظیم فی النفسه
واجب التعظیم و وزد یار و چو کعبه در هر جا انچه انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبه انسانیت
است نه که انسان من حیثیت انسانیت هر جا موجود است و فی نفسه موجود نیست جسم هر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم بنجاست هم لهذا گفته اند که فرق مراتب نکنی زندیقی لهذا منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسی نباید کرد که نام مرتبه جامع است هم نبی هم این باست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بسبب اندازه بیان فرمود که در سیر صعود ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که بحقیقت دیگری موجود نیست و فرق مراتب ضروریست و هر چیز برائے هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و چیز پاک باید خورد و فعل ناپاک نباید خورد بتقریبے ارشاد شد که در دعا یائے و معمولات بهرام گور آمده که روز بارش روز عیش و طرب و لواحق آن بود و روز آفتاب روز دربار عام و روز ابر بے بارش روز شکار و روز هوائے شدید روز نوم مقرر کرده بود یار فرمود امروز روز نوم است مردمان جمع شده عرض کردند که حالا هیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و اولیا را امراض لازم است چنانچه حضرت را بست و مرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشتند و از فضل الهی در روم و شام و مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور و در کتب است و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه فیضیاب شدن ارشاد فرمود که در وقت محمد شاه بادشاه نسبت دو بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند و این چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمله ایشان شاه دوست محمد قادری بود روزے پرسیدند که سلسله شما کدام است گفت هر چند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل اینست که خدا بیک خربزه خریده ام و آن چنان است که روزے بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم رفته بودم و تیز موسم گرما رخصت شدم از صراحی و از آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم نبود قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقائے ملاقی گشتم یک کتوره آب که قیمت یک خربزه فروخت میشد دستیاب شد خواستم که بنوشم سائلے بلجاجت تمام با اظهار تشنگی خود طلبید هر چند نفس منع است لیکن غلبه کردم دادم چون آنکس شروع نوشیدن نمود

خنکی و سرور و تجلی الٰہی در نفس خود مے یافتم الحمد للہ بعد چندے ترک دنیا کردم احسن الحج ہمین است
ما بعد ہمہ بطفیل این امر آنچہ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیزے میکند و بجد تمام میطلبد البتہ
مے یابد ہمرید ے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ و نیز فرمود کہ من لج
ولج نیز ہمچنین است ہر کہ دو ید گرفت نہ ہر کہ دید کور گرفت کار قسمت است در تذکرہ ارشاد
شدہ است تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم - در ذکر امرد
پرستے مرزا مظہر جانجانان وجہ تسمیہ ایشان و خوشگوئے و خوشخوئے و نازک مزاجی ارشاد
شد کہ جد ایشان بجان خدمت گار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد ایشان موافق معمول استدعائے
نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجانان باشد روزے فرمود کہ حال دار الضرب امارو خانقاہ
فخر الدین شدہ ہم نعوذ ہلکیہ یعنی ما از کار رفتیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدمبوس کردہ آب
زمزم نیاز نمود از چہار پائی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استادہ شدہ بعد دعائے قدرے نوشیدن
فرمودہ بمریدے داد و بدیگر حاضران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمود کہ آب زمزم قدرے شوریت
دارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد غالبانہ ایم
در حق ما ہر آبیکہ بآن نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ در
حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیتیکہ بنوشد امید کہ حصول مطلب است و ہر کہ آب زمزم شکم
سیر بنوشد آتش دوزخ بر و کار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسند کہ آب زمزم در شب برات
قریب کنارہ مے آید و نیز فرمود کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم نمے پرند و نیز درندگان
آہو را کہ داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگردند مریدے عرض کرد کہ کدام خرق عادت
مستمر در اہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود مے گویند بادشاہے بنا بر مصلحت کہ بعضے زنان را وضع حمل
از جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس نزد ہنوداں ہم است
یکسر داد ہر سلہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کہ مشاہدہ مردان کم دروغ است

بران کنند دانند که هر کجا نام اوست قبر باشم — عاشقان را چه کار با تحقیق — بود اگر رفته عشق شود شاید جائز باشد و الا مردم هوشیار را امر تحقیق ضرور است خصوصاً احتمال هم نباشد ارشاد شد روشنی سوائے غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد کرده ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشائخ رفته بودم عجب کیفیتی بود کسے با فرا امیر میسر است لیکن مرا ظلمت نشد متوجه آن نبودم مانند کسے سجده کرد ظلمت آن اثر کرد کسے از پنجه شاه مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوقی بنام شاه مردان نهاده اند حالانکه آن جا آنحضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابر صحه و اکمه دفع برص و غیره امراض میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیرے شیعه مجتمع شده گفتند مرده ما دفن در قبور سنیان میشوند قبورے باید ساخت که مدفن شیعه باشد چنانچه پنجه کرامت مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در بیجا نهادند از ین جا این قصه بعد سنه ماه بموجب یاد خود که باعتماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر به عالمگیر رسید از دکن تقیید خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد مردن عالمگیر و سستی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعان شد بیگمات و غیره مکان ساختند تا در عهد میرزا نجف خان و غیره کمال رونق گرفت حالا از زیارت گاه عوام خلائق خصوصاً شیعے شده است و بسیار هجوم و میله میشود و نذور و فتوح سے آید و مجاوران شده اند در حق بزرگے که طلب دعا برآمدن حاجات کرده بود ارشاد شد که یاد نمانے کنم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم که گفته اند — رو گرد جهان بگرد پا آبله کن — گر پا بوسی پائی با آبله کن — چل صبح با خلاص بیا بر در ما — گر کار تو بر نیاید ما را گله کن — این مقوله حضرت بهاء الدین نقشبند است فرمودند چه روز است در جواب ساعتے ارشاد فرمود که امروز — پانزده سال تمام شود گو پستان و حیض نشده بر آمده نماز و روزه فرض میشود در جواب سائلی دیگر فرمود که اگر امام را منع از خاستن و نشستن حال

با حرکت قویه دست کرد نماز رفت اگر سبحان الله یا بنابر اشاره با انگشت کرد نماز درست است مطلب و نیز گفته
فرمود که شیخ علی حزین را تعصب با مردم هند در مقدمه مذهب بسیار بود و تا حیات نیز
لاکن که طوائف ملوک بود و نادرشاه شاه آنجا را کشت و این گریخته آمد بعضی گویند که خزانه
آنجا بدستش بود و بعضی معتقد دست غیبش فی الواقع فصیح امیرانه داشت و اکثر بندگان
نمیگرفت مردم هند خصوصاً سراج الدین آرزو و تنبیه الغافلین در طعنه و تخطیه‌اش نوشته‌اند
بعضی جا محض تعصب است قدری عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست در ان
هنگام که بدهلی آمده حویلی کرایه کرده بود در ان فقیری بود بدستور فقرا نامهای پیران صبح
خواندی روزی صاحب خانه تفتیش خیریت حویلی وغیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
تذکرة الاولیا را از دروازه بردارید و نیز مرزا گرامی وغیره شعرا جمع شده آمده بودند شعرها [illegible]
و تحسین ها باهم میکردند بر مزاج نازکش گران بار برخاسته رفتن شان باد و گفته بیان کرد
که شنیده‌ام مردم هند را که تلمیذ شود چنانچه بر حویلی من امروز آنها افتاده بود شخصی عرض کرد
که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگویند فرمود این چنین تلمیذ و تصغیری مینمایند
بلکه نامهای دیگر می‌نهند چنانچه بنده را عورات ستیه میگفتند وجهش آنکه در شب بیست و پنجم ۲۵
رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کودک بسیار مرده بودند مگر برای ست
آرزو کمال بود و این نام نهادند بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
محمد عاشق و مولوی نور محمد وغیره معتکف مسجد ما می‌بودند پس مرا غسل داده در محراب
انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان ما را قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
شد که بجهت ضرورتی در تقریب شادی بر فیل سوار شده ام والا اتفاق نیفتاد و سخت
تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که هیچ فیل فیلان و زیرک و بزرگ دیگر
حیوان نمیشود چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عنقا وغیره در قصه است ارشاد کرد که در زمان
سابق در عهد ما فیلبانی بود که باختلاط آشنائی داشت روزی درزی پارچه سرخ

سید وخت چون فیل بالطبع از پارچه سرخ مجتنب بود را دست او دمبدم آنسو مے انداخت خیاط از
سوزن سمے زد چون از دریا مراجعت کرد قریب دوکانش رسیده آبے که آورده بود بجانبش
انداخت که پارچه بازگشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عهد
من فیلبانے بادشاہے مرد بادشاه خواست که یکے دیگر سوئے کودکش که خورد بود و فیل بسیار
بزرگ وبهتر حواله کند فیل باستماع این خبر بد مستی وشوخی آغاز کرد وسواری نمیداد وآب وچاره
نمی خورد وهم فیلبانان حیران شده عرض بپادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیرکے
حکیمے دانست وعرض کرد که طفل فیلبان قدیم را برنه چنان کردند رام شد بروفا وفطن او آفرینها کردند
در جواب سائلے ارشاد شد که قصب الجیب یعنی ملو آکه دران فرمان بادشاهے را مے برند
در بهس شد رسم بود که بر سر بسته مے برند بمجرد دیدن صوبه داران وغیره تعظیم میکردند و در ولایت
جیب بر گریبان مے سازند پس دران انداخته مے برند ارشاد شد که اگر تمام
قران در نماز شنود شنیدن قران نمیشود اگرچه یک آیت هم باشد و در فرض یاد بیرون نباید
کسانیکه در نفل مضائقه نیست تقریبت خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر رو در ذکر
وترویحه وتسبیحات شان در خلال نوافل بارها فرموده بکمال مرتبه تعریف نمودند و در ذکر خرچ اهل
دهلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل اخیر از گلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سه
صد روپیه را هر روز گل و پان برائے عورات میرفت شخصے عرض کرد که با وجود استعداد اینچنین
امراض بتفنادو قویه هوش وحواس حضور بجاست این قوت ملکیه است کار بشر نیست ارشاد
فرمود که مشهور است وبه تجربه آمده که خادم علم حدیث را اگرچه سن از صد تجاوز کند خرافت
نمیشود وحواس برجاے باشد وبنده را از خودی همین کار مانده پس تعبیر چند خواب فرموده اند
مریدے عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آرے
بنده را مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکند
ومزاج مثل غلبه حرارت وبرودت وغلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق وامتیاز خوابها

دشوار نیست چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابیے دیده بود که گویا سر مارا بریده اند و می غلطد آن
حضرت فرمود شیطانیست که قدر بهتر نسازند چرا که دیدن تعلق از سر است چون سر نماند نیکو نه دید تی
بعضے گفته اند که خواب موحش بود آنحضرت بنا بر تعبیر نفرمود و لا خبر واقعه حضرت بود که سر است
بود خواب قابل تعبیر رویائے غیبی که اسمعیل نام فرشته است ملک المنام که انچه
شد نیست بحکم خدا بشر مے نمایند استخاره هم برائے همین است دیگر رویائے ملکی آنکه در
افعال خیر مثل حج و عمره وضو و غسل بشرطیکه خیر معتاد باشد چنانچه وضو بدریا یا قران در
کعبه یا محافل قس علی هذا سیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه کردن چهارم
رویائے الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل چنانچه انبیا را همین مے باشد
فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر میشد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
سخت آمورات مشکل است گاہے بصورت بد چیز منکر را مے نمایند چنانچه خواب زبیده
خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نهر چنانچه در کتب شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصے از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو غنم بر فرج زنش میجنگند متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود سبب خبر آمد آمد زن تو از متخاصن موئے زهار مے برید فرمود عکس آن در وقت
فرخ سیر قریب عهد ما شخصے در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از جماعت
تقسیم خدمات میکرد و ملکها با عیاشے بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفت با جد شریف هم گفته بود الیشان
حقیقت امر میدانستند اگر چه دیگران تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش زخم کرد دلکه ها در رسید هنگامه
برپا شد بادشاه عنقریب رسید پرسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
راستاده کرده بسته شهدها فرمود بردارند تختے از دوکان گرفته پیش پیش شاه و فوج

تا قلعه بردند اساس شده است منجمان را همچنین غلط می افتد پس فرمود که سلطان علاء الدین را
منجمان خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه بر کنگره بادشاه کشتی
خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب جرات فرموده منجمان را قید دارند بهار یکی از شهر
برکوه نزد چنانچه بروز موعود منتظر بودند که ناگاه ابر و باد پیش آمد و اندکی بارید و برطرف شد
بادشاه از منجمان پرسید که ساعت گذشت گفتند آری و نیز گفتند که کشتی بر کنگره روان
معلوم میشود چون دریافتند سنگی از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و مورچه
هیچ کاهی در دست دران بادام و بر آب جمع گشته بهیچ کشتی میگردید معلوم کردند که این باعث
غلطی منجمان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سروکاری بود ابو معشر منجم را
حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گریخته تا آنکه خود رفت و گفت اوکهلی را سرنگون
کرده بر لگنی آب پر کرده نهد و بران نشست چون بادشاه بنا بر تجسس رفتند یافتن
آخر پرسش از منجمان خصوصا از ابو الحسان و غیره پرسید کجاست بعد دریافت عرض کردند
که جانب جنوب است در شهر مس که گرداگرد آب است و دران مناره ایست آهنی بران
مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام زاده ایست جائی خواهد بود پس منادی امن
کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یکی گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چرا
آدم کم عقل معتقد نگردد فرمود دید اعتقاد اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
اعتقاد از نجوم است چنانچه از نبض و قاروره بعض حالات بنض معلوم میگردد همچنین از بعض
علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این ها علامات اند مسببات نیست اگر
خدا میخواهد بظهور می آرد والا لا و دگر تاثیرات نجوم هم است مثل تاثیر آتش و غیره اشیا باشد
شخصی از دور آمده و درمیان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد استغفر الله باز
فرمود از همین جهت زمانه خراب است که همچو من قطب اند آن فرمود حضرت بهاء الدین ذکریا
بادشاه قطب دهلی آمده بودند حضرت نظام الدین اولیا ضیافت کردند درمیان طعام

اعلان